کتاب انزلناه الیک مبارک لیدبروا آیاته
ولیتذکر اولوا الالباب ۔

تصنیف مستنبط کتاب اللہ مقتبس انوار اخبار و آثار حضرت
رسول اللہ و آلہ الاطیاب صلی اللہ علیہ وعلیہم وسلم
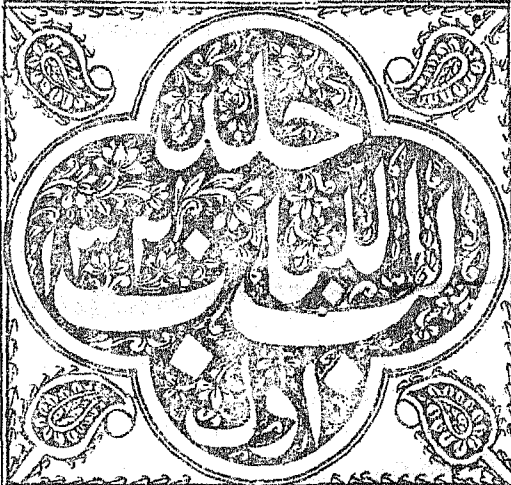
جلد
لب اللباب
اول

مقیم المجد بہاء الملۃ عالی جناب قدوۃ اولی الالباب الوحید
الموحد العلام فہام مولوی غلام نبی اللہ احمد حائری دام ظلہ العالی طوبی لہ و
حسن مآب

مطبوع مطبع رحمانی واقع مدراس در سنہ ۱۳۳۰
ہجریۃ المبارکۃ ۔ غیر شیعہ این کتاب را نبیند و نہ خرد

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله بکل کماله وصلی الله علی سید رسله محمد و آله بعد این اصول و فروع دین و اخلاق و ... مسمی به لب اللباب مختصر و نافع تر است کمترین خدمه دین متین محمد علامه حی الله احمد ابن غلام اسد الله المعروف به مجد الدوله رحمهما الله و غفرهما از برای حفظ خود و محمد سلمه الله تعالی نوشت و ترتیب بر پنج

باب باب اول در اصول دین و آن پنج است اول توحید دوم عدل سیوم نبوت چهارم امامت پنجم معاد اصل اول توحید و آن یکی دانستن خدای سبحانه است بکمالات و تنزهات او هستی خدای سبحانه حق سبحانه و تعالی میفرماید افی الله شک فاطر السموات والارض یعنی آیا در هستی خدای سبحانه شکیست آنکه آفریدگار آسمانها و زمین است و دلیل هیچیک چیز بدون سازنده ساخته نمیشود پس آفرینش آسمانها و زمین بدون صانع نتواند شد هر که موجود را از نیها

بصنعتهای عجیبه و حکمتهای عظیمه آفریده و از برای نمای نباتات از آسمان باران
میفرستد و بجهت تغذیه نو مولودین بمادران شیر میدهد پس آفریننده و
پرورنده همه خدا تعالی است **یکتائی خدای سبحانه** و این بضرورت حکم
معاین عقل شود و از توحید مفضل رضی که بیک فرموده حضرت امام جعفر الصادق علیه
افضل الصلوة والسلام اوضح و این شده است که ارتباط موجودات و سبب
وجود و بقا شدن بعض موجودات از برای بعض دیگر و رفع احتیاج بعض آنها
از بعض آنها دلالت بر یکی بودن آفریننده پرورنده همه مینماید همچنانکه از دست
رفع خراش پا شدن متعین یکی بودن صاحبکه دانا و توانا و مدبر و متصرف آن
هر دو دست می شود چه بدون تحت تربیت و اصلاح یک دانا و توانا بودن دست
را از خراش پا خبری نیست سبب میشود که دست را از شعور رفع خراش پا نماید همگاه این
حقیقت از دستی و پائی دریافته شود واضح و ابین باشد از این آنست که در اوضاع
آسمانها و زمین دیده میشود که از خاک تا باقصا افلاک تسلسل سبب و مسبب
بیکدیگر شدن همه موجودات بحیثیان عمومیست که هیچیک موجود نیست
مگر آنکه هیچ آفتاب و نجم و اوج و حضیض تا زمین از آن و مهتاب و شب و
بدارک حرارت روز و آرام روان بودن و وجود تولید آن و پرورده شدن

بشیر لودان و الفت فیما بین و نظم عالم بهمان و تخم و درخت و آب و نبات و رفع احتیاج
یکدیگر از حیوان و انسان همچنین هر یکی سبب وجود و بقاء دیگری میشود این
افادهٔ یقین ترین یقین میباید یا بیکه آفریننده و پرورنده همه یک توانائیست
که بر همه قدرت میدارد و دانا بهمه با خبر است و از برای همه مدبر است و همه در تحت
تصرف مستعمل مدبری وی‌اند اگر چنین نبیند همانها و زمین با اهل آنها بسبب
بر واشسته شدن روابط بالامبین شده وجودیه و بقائیه فیما بین آنها از
نبودن موثر و ناظر و مربی و مربوب فاسد میشدند و نظم عالم بهم خورده است که
حق سبحانه و تعالی میفرماید لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا یعنی اگر
می‌بودند در آفرینش و پرورش آسمانها و زمین خدایا غیر از خدای یکتا البته
آسمانها و زمین فاسد و فانی میشدند این شناسائی یکی بودن آفریدگار و پروردگار
همه با آثار بود اما شناسائی یکتائی آن یکتا از خود ذات
او این است هستی که از دیگری هست نشده باشد او عین وجود
یعنی خود هستی است و هر که از دیگری هست شده آن موجود است که نبوده
و بایجاد موجد او هست شده و آنکه خود هستی است همان خدای تعالی است و
هستی شی احد است و غیر هستی بجز نیستی چیزی نیست پس خدای غیر از یکی

دیگرے نیست وبفیض ایجاد ہست بالذات موجود شدگان آفریدہ شدگان و
بندگان وے اند وخدا غیر از یکے دیگرے نتواند بود کمالات حق تعالی
کہ از صفات ثبوتیہ میگویند اینند خدائے یکتا اینکہ این ہمہ
خلایق را بصنعتہائے نمایان وبحکمتہائے نہان آفریدہ است
وہمہ چیز بیقین باو بسیار توانا ودانا است پس قادر مطلق واز نفس مقتضیات
کمالات خود عالم از خود ہمہ آفریدہ شوندگان از فیوض کمالات الوہیت او وعالم است
بہمہ آنچہ از استعداد یافتگان از فیوض کمالات او از معکوسات آن شود واز اینکہ او
اختیار اصلاح وترک فساد میکند ہمہ بارادہ مختارانہ اوست پس او مرید وکارہ
است واز اینکہ علم او بہر حال ہر موجودے احاطہ میدارد او مدرک است واز اینکہ
او با دراک خود دیدہ شوندگان بہ بینائی را نیز میداند او بصیر است واز اینکہ
او شنیدہ شوندگان بہ شنوائی نیز میداند او سمیع است است واو چنان حی آ
کہ خود ہستی است وآنکہ خود ہستی است ہیچگونہ نیستی در او نیست پس ازلی یعنی
بے اول وابدی یعنی بے آخر وسرمدی یعنے دائمی وقدیم است واو متکلم
خواہ از وحی والہام یا بخلقت ندا وبضرورة امیر المومنین علیہ افضل الصلوٰة
والسلام وکلمہ فی ذوات عقولہم یعنے سخن میگوید با آنہا ودر ذاتہا

بغیر تفرقات ...
با فاعل اختیار از
ما فاعلان مختاریم

عقل آنها و آنکه خود هستی است عین کل کمال است زیراکه همه کمالات اعتبارات
وجود اند همچنانکه همه نقائص اعتبارات عدم اند چه نقص یعنی کمی هستی اینکه
حصهٔ از نبودن است پس هیچیک نقصی را دران ذات هستی و خلی نتوان
بود بالجمله معنی قادر و عالم بودن حق سبحانه قادر بقدرت و عالم بالعلم بودن او سبحانه
نیست چه باین معنی ذات او سبحانه محتاج قدرت و علم قرار داده می شود
و کفر میگردد بلکه معنی آن اینست که او سبحانه ذاتیست که دران عجز و جهل نیست پس
صفات ذات او عین ذات اوست **منزهی خدای سبحانه**
از نقائص که این را صفات سلبیه میگویند
او سبحانه جسم نیست زیراکه جسم آنست که عرض و طول و ضخامت داشته
باشد و در جهتی یکجای محدود و مقید باشد و خدا تعالی آنست که در
آفرینش و تربیت همه جانها همچو مربی بودن هر جانی هر جسمی را فیض هستی و
بقای همه جانها و جسمها در هر لحظه و آن از اوست و فیض از فیاض خود منفک
نتواند شد پس آن سبحانه که فیاض جمیع اکوان و فیاض همه کون و مکانست تو گویی
در همه جاست و نگنجی در هیچیک جا نیست پس او سبحانه جسم نیست در غایت
و لطافت بالاتر از جانها است نه جسم که تربیت یابنده و در آوردن حقیقت از

جان است وآنکه اینچنین منزه ولطیف است بچشم ظاهر دیده شوند نیست
همچنانکه خود میفرماید لَا تُدْرِکُهُ الْاَبْصَارُ وَهُوَ یُدْرِکُ الْاَبْصَارَ وَهُوَ
اللَّطِیْفُ الْخَبِیْرُ یعنی بالکل نمی بینند او را چشمها واو می بیند چشمها را واو
لطیف وخبردارنده است یعنی در لطافت از جانها منزه تر واز نهان
نهان هم باخبر است واو سبحانه که برهمه جهان احاطه هستی میدارد در محلے
ومکانی مکینی وبجا نیست تا در محل دیگر حلول نماید پس هرگز حلول نمیکند
وانقباض هم در استقلال هستی و قدم مقدم بر افاضت خود با لاثر ازانست
که با بنده وحادث یکی شود پس هرگز با بنده متحد نمیشود وچنین وجود که
هر موجود از فیض اختیاری اوست غنی از همگی است واو را نه جوهر توان گفت
که خالی از عرض نباشد ونه عرض است که قایم بر دیگری باشد ونه محل
حوادث تا بعوارض متغیر گردد سُبْحَانَ رَبِّکَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا یَصِفُوْنَ وَسَلَامٌ
عَلَی الْمُرْسَلِیْنَ وَاٰخِرُ دَعْوٰهُمْ اَنِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ
بالجمله توحید کمال خدای متعال در ذات اوست

اصل دویم عدل

که کمال خدای عز وجل در فعل اوست ازینکه هرچه ازان دانا وتوانا صدور
یابد از موجب ترین چه شایستگی وسزاواری آن صادر باید باشد وصادر ا

ازان خالق البریات بر دو گونه اند اول **تکوینیات** که دران کائنات
را اختیاری نیست همچو آفریده شدن چرندگان باسمها بجهت تسهیل سیر و
روی از برای چرا و ضراس یعنی پیش بجهت خائیدن گیاه و علف و درندگان
با پنجهای یعنی پایهای و ناخن دراز و دندان نوکدار تیز از لوازم شکار جرات و سرعت
لازمه آن و پرندگان را جنحه و پرها و عزم انبرای پرواز و با او میان که صناع
و سها و بندها و انگشتانیکه چهار یکطرف و دو انگشت طرف دیگر کشاده و بشیر
اگر چنین نمی بود هیچیک چیزی گرفتن و بکار بردن و صنعت کردن ممکن
نمی شد پس هر کاری از تکوینیات بطوری است که باید و شاید است
همه این باوجودیکه باندازه حکیمانه باری تعالی است و همین تقدیر کارهاست
است و جاری گردش قضای وی است آنچه در دنیا باخس خست همچو ناخنی
و همی باشد آن خساست راجع بسوی اهلیت آن خسیس نه راجع بسوی مقدر
و خالق او چه او همان بوده همچنانکه خود فرموده وَمَا خَلَقْنَا السَّمٰوٰتِ
وَالْاَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا اِلَّا بِالْحَقِّ یعنی نیافریدیم آسمانها و زمین و آنچه
درمیان آنهاست مگر بحق این محل سوال از کسی نیست که چرا چنین شد
همه این به احق حق هر یکی به اهلیت شی عین عدل است **دوم**

تکلیفیات

او خلقت انها شده بکار خود و پس اینکس ام مومن و اصلح لنفسه و آن از وجهات اصلح
لغیره و این هر دو اصلح را حق سبحانه فاعل کنی است این اشارات عدل حق تعالی
ازین طرین تفسیر میکند و از ظاهر ظهور میباید انها سا انها میبارد و ازدین مبتدا ولکن
یهدی من یشاء الی صراط مستقیم حضرت امام جعفر صادق علیه الصلوة
والسلام میفرماید لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین یعنی کارهای اختیاری
مکلفان نه محض جبر خدای عز و جل میشوند و نه بالکل سپردن حق عز و جل آن
کارها را بانها بلکه هر یکی از اینها در میان جبر و تفویض است سیوم نبوت
یعنی خبر دادن بشر معصوم التعلیم و الفضل از جانب خدای عز و جل بذات او و صفات
او همین نبوت است و از قائم مقامی او بنیابت که همین وصایت است بضرور
ترین ضرورت وجب است باین براهین که حکمت نیست خدای دانا و توانا حکیم
غنی است ما را عبث بیفایده آفریده باشد پس یقین آن بینا باز برای
اینکه خوبیها و فواید بما که بر وفق وسعت قدرت و کرم او باشد برسانید ما را آفریده
است و او تعالی دانا تر بطرق خوبیها و فواید ماست اگر آن ذو المنن آن خوبیها
و فواید را بر اختیار و کسب ایمان و عمل صالح ما موقوف نه ساخته بدون استحقاق
کسب اختیاری ما بما میرسانید در بدون استحقاق یافتن همگنان یکسان

در اخلاص نیت و تصفیه باطن از رذائل و تکمیل نفس بفضائل و امر بعدل و
احسان و ترحم و کرم و تعیین شائسته ترین حقوق و منع از قبائح تعزیراتیکه برکننده
قبائح باشند و حدود و شرائط عدل در حکام و مقتدایان و مجتهدین و
و انگذاکی در اتفاق و مواسات و مماشات فیمابین و اوامر کرده بر امانت
داری و تقوی و حسن تدابیر در خوردن و آشامیدن و خوابیدن
و تنظیف و آداب معیشت و تربیت اولاد و لباس و اثاث و خلاء و حمام و مثال اینها
نیکوترین سخن پس کسیکه اهل انصاف و با نصیب باشد که بعضاً چنین دین
کاملترین از همه ادیان نگردد و حالانکه هر چیزیکه سوای این دین است هر کمال انتقال
نسبت باین سید النبیین در آن درست نگرد این دین را در شمره از افراط
و تفریط و نقص از ممتازی بجا منتهی و کمال بهتر و کاملترین از هر دینی
بعض تمیز در ادیان باید ولکن الله یهدی من یشاء الی صراط
مستقیم **برهان دوم اخبار انبیاء سلف از روی**
ترجمهای نصاری نیز در کتاب استثنای توریت
در باب هجدهم است که موسی عم فرمود از برادران بنی اسرائیل یک نبی مثل
موسی مبعوث شود و متابعت او کنند این برادران بنی اسرائیل بنی اسمعیل اند

[illegible]

اند و این مانند موسی بودن بنابر علامت است و وصفیکه مشترک در جمیع نبیین
باشد علامت تشخص مشخصی نتواند شد جز این نیست که این علامت وصف اخص
دو شبیه بیکدیگر در امور متعلقه بنبوت باید باشد همچو شریعت مستقله و کتاب مفصل
آوردن و مامور بجهادات و سیاسات بودن و برادری مانند هارون را بحرم
خلیفه کردن و قوم از آن خلیفه بعجل برگشتن و آن خلیفه با قوم بخوف تفرقه قتال
نکردن و همچو دوازده اسباط و نقبا و دوازده خلیفه از جانب خدا و رسول آن پیغمبر
قرار داده شدن و بعد موسی چنین نبی مبعوث نشد غیر از سید و خاتم انبیا
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم در کتاب پیدایش توریت
در باب هفدهم است حقتعالی با براهیم فرمود من اسمعیل را مثمر خواهم
فرمود و دوازده شریف از نسل او خواهند شد این مثمر بسیار وری و
دوازده شریف و دوازده ائمه هدی بودن از رجوع کلام بتقیید بسوی فرزندان
واضح است و در توریت در کتاب استثناء در باب سی
و سیوم است خدا تجلی نمود از طور سینا و طلوع کرد از سعیر و بلند جلوه گر
شد نور او از کوه فاران پس طور سینا مبعث موسی و سعیر مولد عیسی
و کوه فاران از طرف مدین بحد مکه که مولد و مبعث و معراج گاه حضرت

که از خود گذشته در راه خدا باشد و عملش در راه خدا تدارک گناهان
باکند و شافع مطلق باشد و دارای عمر مبین از دوم بعثت و نه علامت از برای
آن شافع بنا بر نشان دهی او نمود فرمود اول اولاد خود ببیند دوم بعد از بیان
تقسیم غنائم نماید سیوم قبر او شهر قرار داده شود و این علامات
غیر از سید و خاتم پیغمبران در دیگری باصالت و در فرزند شهیدش بشهادت
و بجنگ معنوی صدق میکنند و دلالت بر همین شهادت است که
در باب چهل و ششم کتاب ارمیا است که قربانی خدا
برکنار نهر فرات قرار داده شده و در باب شانزدهم انجیل یوحنا
است عیسی فرمود من بشما راست میگویم که از برای شما رفتن من بهتر است
زیرا که اگر من نروم فارقلیطا نزد شما نخواهد آمد و چون او بیاید دنیا را ملزم خواهد
رسانید و من چیزهای بسیار با شما گفتنی دارم الحال شما برداشت آن نمیدارید
لیکن چون او یعنی روح حق آید شما را بهمه راه‌های راستی خواهد نمود و من عزت خواهد
بخشید آنچه از خداست از من است از این جهت گفتم که آنچه از آن منست خواهد
یافت و بشما خبر خواهد داد از این بشارت نعم البدل بودن فارقلیط
از عیسی انگیز بودن رفتن عیسی بنا بر آمدن او و انذار دادن او اول دنیا را

و همه راه راستی نمودن بکمال و تمامتری از عیسی این است معنای
فارقلیطا چنانکه مبین آن بشارت باب ۱۴ و فقره ۲۶
همین انجیل یوحنا است اینست که او همه راه های راستی نماینده
و تعلیم همه چیز کننده است و همین معنای احمد یعنی ستایش کننده تر است
پس مصدق است آنکه حقتعالی در قرآن مجید فرموده که عیسی علیه السلام بشارت
میداد بآمدن رسولی که بعد از او آید اسم او احمد باشد و نصاری
درین بشارات همین عذر می آورند که این بشارت
از آمدن روح است نه جسم و دفع کرده می شود این عذر
آنها ازینکه در اول باب انجیل یوحنا است در ابتدا
کلام بود و عالم از او پیدا می شد و او را نمی دیدند تا آنکه آن کلام که مجسم شد عیسی
شد پس ازین تصریح آن متجسد از عیسی در انجیلین اصالت بالاتر از عیسی روح
الارواح بودن و آمدن آنچنان روح درین عالم غیر از ظهور او متجسد معنای
دیگری ندارد این است و همچنانکه در باب سیوم انجیل متی است
که در حین غسل توبه گرفتن عیسی از یحیی روح القدس بشکل کبوتر بر عیسی نازل
شد و در باب دوم اعمال حواریین انجیل است

که روز پنتیکست روح القدس بشکل شعلہای آتشی نزول کرد پس این ہر یک
آمدن روح درین عالم اجسام غیر تجسم نبوده لیکن ہیچیک آمدنے ازین ہا مصدق
این توصیفات عیسی نبود که نعم البدل بہتر از عیسی باشد از ینکه ہمه راه ملے راستی
زیاده تر از عیسی نماید و اہل دنیا را بسزاے آنہا رساند و ہمچنانکه در باب
چہاردہم ہمین انجیل یوحنا است سوائے عیسی فارقلیطے دیگر آید
که مسمی بعیسی یعنے دوم فارقلیطی باشد که مقدمتاً عیسی اول آید و
بکمال و تمامتری او بعد آید و ہمچنانکه در باب سیوم کتاب رویت
یوحنای انجیل است که نفر مود عیسی فتحیاب و سفید پوش آید و
اسم او از کتاب حیوة محو نشود یعنے بدوام بعثت و عیسی مقر باسم او پیش خدا و
ملائکه او یعنے کلمه گوی او باشد و قبله نو نازل کرده شود بمعائنت کالشمس بالفعل
ہمه این اوصاف حضرت احمد مجتبی محمد مصطفے صلے الله علیه وآله وسلم آمد و بس
و اسم آنحضرت در فعالیت روحانیه اش احمد است
که عیسی در انحال که ہنوز از فعالیت عالم تجسم باین نیامده بود باسم احمد و صفتش
فرموده و این است احمد که از فعالیت روحانیه بمنفعل جسمانیه آید محمد است صلی الله
علیه وآله وسلم پس وجود بمعائنت کالشمس این بشارات ہر که از نصاری

بآن حضرت نگرود بدترین منکر و از حرف سازیهای لا یعنی هر دو بر صلیب و مکر خواهد

بود **الحمد لله علی وضوح الحجة**

پس اهل کتاب بمکان موسوی و عیسوی است که باین بار آیین تورات و انجیل گرویده

و با وجود این همه سید و خاتم انبیا ایمان نیاورد از اهل کتاب بودن خارج است

برهان سیوم معجزات است و معجزات عقلیه اند و مویده مرتبه اما عقلیه پس آن

کمال دین سید النبیین است چه هرگاه هیچ یک نبی چنین دین کامل نیاورده

آورده خود این دین یک معجزه کافیه از برای عقلا است اما مویده پس آن

علاوه بر تواتر شق قمر و تسبیح حجر و آمدن شجر و جریان آب از انگشتان مبارکه

آنسرور همچنین بیش از هزار معجزه همچو سایه ابر و طیب تا سه روز در رهگذر

با وجود میانه قد بودن در هر مجمع بلند نمودن قامت مبارکه آن عالی قدر و

پرواز نکردن پرنده از بالای سر انور و ظهور نور در حالات ولادت مبارکه و اخبار

مغیبات و کفایت شر اعدا و اشفای مرضا و اجابت دعوات و بشارات انبیای سلف بر

بعثت آن سید و خاتم خود و او نیز همچنین که همه آن در بین خبر مبعوث مصداق گردید از بین

مرویات صدق و آیین مخبر عنه چنان معاین شد که آن اخبار همه معجزات

عقلیه مستوجب ایمان و ایقان شد اما مویده پس کم نیستند معاجز بلکه همچو کل

برهان معجزات

بودن کتاب الله منزل بر آنحضرت و عاجز شدن همه اهل ادیان از آوردن مثل
آن در هر زمان و همچنانکه معجزات ظاهر از مشاهد طاهرهٔ اوصیاء و خصایص و بانا
آن ابرار اظهار نیز ایمان بر ایمان افزاید چنانچه اعلام حسینیه را اسماء از علم حضرت بجا
در حسینیه عباسی واقع شهر ... بر ظهر عاشورا به العین بینیم و بگوش خود
صدای حسین حسین از آسمان و زمین و نوحهٔ مرغان حسین آیوا کشته شد حسین
شنیدیم و همچنانکه متولد شود از حین ولادت تا شناسائی مادرش حجاب
طرف خدا الشید و بعض حالات گریستن الله الله اسمیکه آن مخصوص بدعوت
آن پیغمبر مبعوث است سوی خدای سبحانه است میگوید این معاینت متولد شدن
هر مولودی بر دین آنحضرت است پس آنهائیکه با وجود معاینت
چنین معجزات ایمان بآن سید و خاتم رسولان نیاورند چنان بدتر از
منکرین ... میشوند که کافرین کافر باشند الحمد لله الذی هدانا
لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل
ربنا بالحق فصل چهارم در امامت که رکن چهارم دین و ایمان
است و دلائل پنج تبیان است تبیان اول در تعریف
امامت و امام حقیقی بدانکه امامت تقدم و پیشوائی هر گونه بسوی خدای

سبحانه از اهلیت ریاست و حکومت همه موجودین هر زمانه بنا بر اصلاح حال و مآل
صلاح پذیران هست پس امام علی الاطلاق در تکوین مبدء جمیع فیوض
از جانب حق و منتهائے مراتب جمیع مخلوقین از جهت خلق در زمان امامت خود
است و در تکلیف پیش از ختم نبوت نبوت و رسالت نیز ما تحت میدا[ء] نشئت
و بعد ختم نبوت بقیام مقام حضرت خاتم النبوة وصی و خلیفه آن حضرت است
چه بآیه امامت از کتاب الله و تصریحات حضرت رسول الله و عترت طاهره
علیه و علیهم افضل الصلوٰة و السلام امامتیکه بالاتر از عبودیت و نبوت و رسالت
و خلت ابراهیم خلیل الله علیه الصلوٰة و السلام داده شد آن امامت علاوه
بر نبوت خاتمه از باب رجوع هر چیزے بسوے اصل خود راجع بآن حضرت گردید
و نبوت بانتها و کمال رسیده بر آنحضرت ختم یافت و امامت آنحضرت
در سلاله طاهره آنحضرت علی و اولاد معصومین علی علیه و علیهم افضل الصلوٰة و السلام
بوضع ازلی جاری گشت و وسیله بقائے عالمین و دین شد تبیان وجه لزوم
در وجوب وجود امام در هر زمان از جانب رب منان
و این بایجاب عقل از ضرور بودن یک حاکی از برائے تفاوت طولیه
مراتب اهل هر زمان و محتاج شدن پایهائے نردبان بدرجه آخر آن پس بالضرور

اصحاب این عهد در موجودین زمانه که تحقق میدارد بیان از جانب حق سبحانه هدایت است
واز جانب خلق نهایت واز او اهل درجه تحقق میدارد واز این این است که
اهل هر زمانه از امام خود قیام وجود وبقا میدارند وبا یجاب لفظ ازین
فرموده حق تعالی است یَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ یعنی روزیکه
خواهیم خواند هر جمع آدمیان را با امام ایشان واز این حدیث نبوی مروی
فریقین مَنْ مَاتَ وَلَمْ یَعْرِفْ اِمَامَ زَمَانِهِ فَقَدْ مَاتَ مِیْتَةً
جَاهِلِیَّةً یعنی هر که مرد ونشناخت امام زمان خود را تحقیق که او مرد بمرگ
جاهلیت بقید مطلقا ازین چنین احادیث عترت معصومین صلوة الله وسلامه
علیهم اجمعین وبا وجود موجود داشتن خدای ذو المنن امام این زمن را با نکه او را
خاتم الائمه گردانید بضرورت حفظ او واز تعدی برگشتگان اهل زمان و
بحکمت لزوم امتحان مومنین وجهال معاندین که بنا برهمین درین عالم
شهادت فرستاده شدند تا ترتب جزای آخرت برهمین تحقیق استحقاق هر
سعید وهر شقی شود ولازمه این رفع تسلط ظاهر آن هادی قاهر ومصلح جابر است
درین انسنه کسبحانه آن هادی مطلق ومصلح خلق را مانند خضر والیاس و
عیسی علیهم السلام تا به پایان رسیدن زمان امهال امتحان درین جهان

غایب نموده مجهت این حکمت عظمی الٰهی بسوی حق وقباحت عناد وفساد باعث
عتاب هادی ومصلح کل شدن راجع بسوی اشر خلق است ودرین صورت
افادات تکوینیهٔ آن مقتضی عالمین ودین همچو باقی ماندن روز ودر حال استتار
آفتاب زیر ابر بخلایق میرسد واصلاحات تکلیفیهٔ او تا تمام شدن مهلت ضروریه
درین عالم شهادت وتا رسیدن زمان غلبهٔ حق وسداد وبرکنده شدن
بنای فتنه وفساد موخر شد وتوضیح این از تبیان سوم نیز میشود تبیان چهارم
در شرائط امامت وموصوفین آن وآن اعلم ومعصوم وافضل
از کل اهل زمان بودن است بایجاب عقل از آنکه احدی بدون
موصوف باعلمیت وبدون تنزه از هر گونه خطاء وبدون فضیلت داشتن
وهمه فضایل بیکبارگی مصداق امام علی الاطلاق بودن نتوان شد ونیز فاقد
این اوصاف محل اعتماد واحق باتباع همه نتوان بود وبایجاب نقل
از آنکه حق عز وجل میفرماید اَفَمَن یَهدِی اِلَی الحَقِّ اَحَقُّ اَن یُتَّبَعَ اَمَّن
لَا یَهِدِّی اِلَّا اَن یُهدٰی فَمَا لَکُم کَیفَ تَحکُمُونَ یعنی آیا کسیکه
هدایت میکند بسوی حق وارنده تر است باینکه متابعت کرده شود یا کسیکه
هدایت نکند مگر آنکه خود هدایت یافته شده است شما را چگونه حکم میکنید پس

اگر کسی اولی چیزی را نداند یا در چیزی خطائی و لو سهو را و راه داشته باشد
باین فرمودهٔ حق سبحانه محتاج هدایت از دیگری در ان نادانی اولی و راه یابی
خطا خواهد بود و احق باتباع همگی نخواهد شد پس هر کسیکه در زمانه خود اعلم از کل
معصوم از جمیع خطا و زلل باشد همان کس افضل از همه و امام مطلق است و موجود
داشتن چنین کس با قدرت موجود داشتنش قباحت ترک اصلح داشتن این است
و این از شان سبحانی نیست و نیز شرط است در امام که تقرر او از جانب
حق عز و جل و اظهار آن بتوسط سید رسل صلی الله علیه و آله و سلم باید باشد
بایجاب عقل از ینکه غیر از محیط بعلم بر کل و غیر از مطلع بغیب از جانب
آن عز و جل احدی نتوان دانست که در جمیع موجودین زمانه کدام یکی چنان
اعلم از همه خلق و معصوم مطلق است که دقیقه از علم از و در گذاشته نشده و
هیچگاه از او هیچگونه خطائی سر نخواهد زد و در هر فضیلتی افضل از جمیع معاصرین
همین یک کس است و بایجاب نقل از ینکه حق جل و علا بحضرت
سید و خاتم انبیا صلی الله علیه و آله و علیهم و سلم میفرماید فَاِذَا فَرَغْتَ
فَانْصَبْ وَاِلٰى رَبِّكَ فَارْغَبْ یعنی چون فارغ شوی پس تعب
کش و بسوی پروردگار تو رجوع نما پس اوضح است که این فراغ بقید مطلق فراغ

از کاذبت است و همچنین این رغبت بی‌مقید مطلق رجوع بسوی رب العزت ارتحال
ازین سرا فنا بسوی خدای متعال است پس ازین همین مدعا دریافته شد
که حضرت سید الوری از حق تعالی مامور بتقرر قایم مقام خود در پایان مساعی
و اواخر زندگی خود بودند ازین لا محاله نصب امام قایم مقام خود فرمودند و
وصی قایم مقام همچنین بی از جانب خلق نشدن از نقل اسلام و تمام اهل کتاب
بر اولو الالباب ابین است و نیز شرط است در امام اهل اسلام
که اقرب از همه بحضرت خاتم الرسالة صلی الله علیه و آله وسلم باید باشد
بایجاب عقل از ینکه تاثیر نسب بدیهی است مثل اینکه هر تخمیکه بکارند
بآن همان درخت میروید که این تخم آنست و از مرغ و اسب اصیل اصیل میآید
پس هرگاه حقتعالی شرف هر گونه خلقی تا بجماد و نبات و حیوان از سلسله آبا
منقطع نمی‌سازد شرف اشرف مخلوقات لاسیما از آنکه ثمره وجود آدم و علت
غاییه از خلقت عالم است قطعاً از سلاله او منقطع نمیفرماید و بایجاب
نقل از اصطفی بلفظ آل ابراهیم و آل عمران در آیه مبارکه اِنَّ اللهَ اصْطَفٰی
و تفضیلت بلفظ بنی اسرائیل در آیه مجیده وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَی الْعَالَمِیْنَ
و اجتبا بلفظ ذریت و اخوت درین آیه مجیده وَمِنْ آبَائِهِمْ وَذُرِّیَّاتِهِمْ

واخوانهم

وَاِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَیْنَاهُمْ وَهَدَیْنَاهُمْ اِلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ

یعنی از پدران انبیای سلف و از اولاد ایشان و از برادران ایشان و برگزیدیم ایشانرا و هدایت کردیم ایشانرا بسوی راه استوار تا آنکه بحضرت سید و خاتم انبیا صلی الله علیه وآله وسلم در آخرین میفرماید فبهداهم اقتده یعنی پس بطریق رهنمای ایشان راه نمای کن پس این راه نمای بر جمیع اصل بود و او برگزیده کردن ببرگزیدگی خدای سبحانه اقربین رسالت و از این احق بقائم مقامی آنحضرت اقرب قرابت آنحضرت از برگزیدگی دو جهان بودن این فرمود و در احادیث ثقلین حضرت سید النبیین صلی الله علیه وآله وسلم تبیین همین معنی بتواتر معنوی فریقین فرموده چنانکه عنقریب مبین خواهد شد و تسلط یافتگان قریش از همین معنی حضرت رسول الله بمحض قرشیت استدلال استحقاق خود بخلافت آنحضرت کردن مثبت احق بخلافت اقرب قربای حضرت ختم رسالت بودن بالزام خصم است و ائمه عترت و اهلبیت رسالت که باتفاق فریقین غیر از این دوازده نیستند اینها حضرت امیر المومنین علی المرتضی علیه و عترته افضل الصلوة والسلام

حضرت امام حسنؑ المجتبیٰ علیہ افضل الصلوٰة والسلام حضرت
امام حسینؑ الشہید بکربلاء علیہ وشہداۓ افضل الصلوٰة
والسلام حضرت امام زین العابدین علیہ افضل الصلوٰة
والسلام حضرت امام محمدؑ الباقر علیہ افضل الصلوٰة
والسلام حضرت امام جعفرؑ الصادق علیہ افضل الصلوٰة
والسلام حضرت امام موسیٰ الکاظم علیہ افضل الصلوٰة
والسلام حضرت امام علیؑ موسیٰ الرضا علیہ افضل الصلوٰة
والسلام حضرت امام محمدؑ التقی علیہ افضل الصلوٰة
والسلام حضرت امام علیؑ ن النقی علیہ افضل الصلوٰة
والسلام حضرت امام حسنؑ العسکری علیہ افضل الصلوٰة
والسلام حضرت امام محمدؑ المہدی علیہ وآبائہ
افضل الصلوٰة والسلام کہ صاحب الزمانہ بظہورش خدای قدوالمنن
دین محمدی را غالب بر ہمہ ادیان وہمہ زمین پُر از عدل وداد خواہد فرمود

تبیان چہارم در وجوب ایمان بر امامت دوازدہ امام عترۂ طاہرہ حضرت خیر الانام علیہ وعلیہم افضل

الصلوٰة والسلام اتباع بدوازده برہان دو عقلی و ده نقلی علیہم

اما دو برہان عقلی پس اول آن اینست شرائط امامت

که عقلاً نیز بالا تحقق شد چه جای صدق آن در غیر این دوازده امام

کسی نمی تواند که دعوای آن از برای غیری کند پس اگر پس از حضرت ختم

رسالت امامی علی الاطلاق باشد غیر ایشان نتواند بود و بوجوب وجود

امام در هر زمان با یجا بلکه عقلاً نیز مقدم است همینان باتصاف آن

شرائط ائمه علی الاطلاق بحق اند دوم اسلام متفرق بدو فرقه

مخالف یکدیگر در امامت است شیعه علی و سنت جماعت و اعیان و

پیشوایان سنت جماعت چون ابن صباغ مکی در فصول مہمه و محمد ابن ابی

طلحه در مطالب السؤل و سبط جوزی در تذکرة خواص الامه و عبد الرحمن

جامی در شواہد النبوة و امثال ایشان برامامت و طهارت و حقیت و عصمت ایشان و نصرت دین بودن و با ولایت

و معجزات آنحضرت بنام کرامات اعتراف کرده اند تا بحدیکه عبد العزیز که

سر آمد آنها درین جهات شده در کتاب خود مسمی به تحفه نیز در عقیده

ششم امامت آن بزرگواران درشرح حدیث ششم امامت در عقیده

ششم معصومین و ائمه علی الاطلاق در جمیع امور دینیه و اہل تاویل

ومنتهی الیه سلاسل جمیع اولیاء الله وحلال مشاکل مظاهر و آئینهای
اسماء وصفات الله بودن علی وائمهٔ ذریهٔ طاهرهٔ علی علیه وعلیهم الصلوٰة
والسلام قائل شده است وگفته است این حضرات ائمه علی الاطلاق
دین اند و استحقاق امامت دنیویه نیز میداشتند لیکن چونکه این حضرات
مشغول باطن بودند دعوای امامت دنیا نکردند و ببیعت بالعان
با دیگران شدند دیگران در دنیویات یا در بعض امور دینی امام بودند نه مطلق
انتهی و در کید یکصد و ششم تحفه او اعتراف بولادت امام محمد ابن الحسن
المهدی علیه و آبائه افضل الصلوٰة والسلام و غیاب انجناب کرده و شیعه
قائلیم بناحق در امامت شدن آن دیگران که از انجمله معویه و یزید و ان
وسابقان ولاحقان ایشانند معاند میباشند پس بعقل حکم قطعی میکنند بر
اینکه ائمه علی الاطلاق بحق آن ائمه اند که مخالفان نیز منکر اتصاف و استحقاق
امامت ایشان شدن نمی توانند بلکه اعتراف میدارند و نیز معترفاند
بر اینکه ثلثه و دیگر خلفای سنیان نه معصوم بودند نه اعلم و نه باتصاف
جمیع کمالات ذاتیه آدمیه از همه افضل بودند بلکه ببعض بیعت عام مردم و
تسلط خلفا شدند و به پیشوائی در بعض فنون ائمه شده اند پس خلافت

وامامت آنها از روی حق وجهه مثل ائمه اهلبیت بود و ائمه بحق همه از اهل
اهلبیت اند نه احدی از دیگران و ایشان را که شما بیعت کردن و متابعت
نمودن سنیان با آن آفاقیان مثبت نیست که آن بیعت کرده شدگان
و این بیعت کنندگان همه مخالفان حق اند و مشغولی باطل اگر مانع ظاهر
از برای سید النبیین و امیر المومنین ع آماده برهان نقلیه پس اول
آن آیه ولایت است إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ
آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ
یعنی جز این نیست که ولی شما خداست و رسول او و آنهایی که ایمان آورده‌اند
بر پا میدارند نماز را و میدهند زکوة را در حالیکه رکوع کنندگان اند ولی
بمعنی والی و حاکم و دوست و یاور آمده و بهر تقدیر در اینجا ولی خالی از معنی
حاکم و والی نتواند بود زیرا که ولی بودن رسول و الذین آمنوا معطوف به ولی
بودن خدای عزوجل است پس ولایت آن [illegible] از برای ایشان
متحقق شده است و دوستی داشتن خدای منان با ما بحیثیت رأفت و
شفقت آن والی بر ما تحتان و الآن او مهربانی حاکم بر محکومین است و یاری کردن
مستولان بحیثیت طاقت و توانائی نمودن مگر از آن ذو المنن است

بکیفیت دوستی و یاری فیما بین ما نیست پس درین آیه مبارکه والی همه بولایت
اللہ بمنزلہ حضرت رسول اللہ بودن یعنی والی و حاکم همه بودن است و
هر چند این ولایت اعم از حکومت و تصرف تکوین و تکلیف است اما حاکم
و متصرف بودن حق سبحانه بذات اوست و رسول و الذین آمنوا بافاضت
آن از سبحانه است و والذین آمنوا اگر چه جمع است اما مراد از ان سردار مومنان
است و همه مومنان مراد از ان نتوانند بود بوجه امتناع بدیهی و ارد که همه بولایت
اللہ بمنزله رسول اللہ صلی اللہ علیه و آله وسلم والی و متصرف همه در تکوین
و تکلیف بوده باشند پس مراد از ان بالضرورة یک رأس الرئیس کل مومنان
است و در حقیقت صدق جمع با نفراد شان کلیت داشتن اوست ازین که
هر چه هست در مرتبه کمال کل آن همین یکیست پس این جا کل میار دا از مجاز
حقیقت است که حق عز و جل اطلاق جمیع مطیعین خود اعنی برای خلیل
خود در زمان آن بزرگوار باین فرموده خود فرموده اِنَّ اِبْرٰهِیْمَ کَانَ اُمَّةً
قَانِتًا لِّلّٰهِ یعنی تحقیق که بود ابراهیم یک امت مطیع از برای خدا و حصر یکه در
صدر این آیه مبارکه است مشعر بهمین است و این حصر ولی و ولایت
مطلقه از برای هر دیگری با موجود بودن چنین والی اعلی بالاطلاق همه است

ومانع نیست از برای ائمه قایم مقام جاری دارنده ولایت او از جانب حق
سبحانه بوصایت او و آنکه مراد خدای جل و علی از الذین امنوا باشد
دریافت آن از تصحیح نقل یک فرقه از فریقین مخالف یکدیگر نتوان شد بلکه
یقین بر آن موقوف بر نقل متفق علیه فریقین است تا احتمال وضع و جعل
از جانب فرقه مخالف در آن نقل نماند بنا بر آن اینجا اندکی بوفق تواتر
شیعیان از تفاسیر و کتب احادیث و تصانیف معروفه علماء معتبرترین
سنیان نگاشته میشود تا بر خلاف انفراد آنها در نزول این آیه مبارکه
در شان دیگران نزول این در خصوص امیر کل مومنان موجب اذعان
و ایمان حق جویان شود بیضاوی و زمخشری و فخر رازی در تفسیرهای معروفه
خود و سیوطی در منثور و طبرانی در اوسط و واحدی در اسباب النزول
و بغوی در معالم التنزیل و چنان اعیان سنیان آورده اند که بموهبت شهنشاه
ولایت در نماز در حالت رکوع انگشتری بسائلی خدای عزوجل این آیه کریمه
در شان اقدسش بر حضرت سید رسل صلی الله علیه و آله و سلم نازل فرمود پس
ولی بهمه ولایت الله بمنزله حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم همین
ولی الله است و بس و تا امام دوازدهم که مهدی آل محمد علیه و آبائه الطاهرین

افضل الصلوة والسلام اند همه ائمه بحق والیان خلق اند بولایت علی علیه وعلیهم
افضل الصلوة والسلام اند بدیگر ولایتی برهان دوم آیه مباهله
است قل تعالوا ندع ابناءنا وابناءکم ونساءنا ونساءکم
وانفسنا وانفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین
یعنی بگو بیائید بخوانیم فرزندان ما و فرزندان شما و زنان ما و زنان شما و ذوات
ما و ذوات شما را پس دعای بلیغ کنیم و بگردانیم لعنت خدا بر دروغگویان
در ترمذی و مسلم سنیان و در مشکوة ایشانست چون
این آیه مبارکه نازل شد حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم الصلوة والسلام را طلبیدند و فرمودند
اللهم هؤلاء اهل بیتی یعنی الها اینها اهلبیت منند و بغوی
که سنیان او را امام محیی السنه میخوانند در معالم التنزیل در تفسیر
این آیه مبارکه میگوید که آنحضرت از ابناءنا حسن و حسین را و از نساءنا فاطمه
را و از انفسنا نفس خود و علی را مقصود داشتند علیهم افضل الصلوة والسلام
و فخر رازی که امام متکلمان سنیان است در تفسیر کبیر گفته که شیعه میگویند
بعد معنی حقیقی یکی بودن نبی و علی از بطلان اتحاد و نفس مجازی

آن کہ اقرب بحقیقت باشد باید گرفت واقرب بمجازات شرکت است و استوا
نبی و علی در جمیع کمالات و فضائل و شرافات است سوائے نبوت کہ آنرا
دلیل دیگر خارج کردہ است چونکہ نبی افضل از سائر پیغمبران و صحابہ اند علی نیز
افضل از ہمہ ایشان باشند جواب گفتہ اجماع منعقد است کہ پیغمبران افضل
از غیر پیغمبران اند پس علی افضل از پیغمبران نیستند اینجا علامہ
مجلسی رحمہ اللہ میفرماید اجماع مخالفان بر خلاف موالفان حجیتی نمیدارد
پس علی افضل از جمیع پیغمبران ما سلف اند در افضل بودن از صحابہ
اینقدر ہم جوابے نداشتہ و امامت سوائے نبوت است دران نیز علی
با نبی از اتفاقا شرکت و استوا میدارند انتہی قولہ رضی اللہ عنہ میگویم
و باللہ التوفیق اتحاد یکے شدن دو نفس است بطلانش در مقام
دو شدن است نہ در واحد بودن نبی و علی در نورانیت کہ دران وحدت
دوتائی ممتنع عقلی یا عادی بشریت بود و آن وحدت اینست کہ نور معنائی غیر از ظہور
نمیدارد چہ معنا نور ظاہر شوندہ بہ ذات خود و ظاہر کنندہ غیر خود است پس
نور ہدایت خلقت الہیہ غیر از ظہور احمیع و اتم خالق عالم چیزے نتواند بود [illegible]
گفتیم نور ظہور است پس اظہر بالشمس [illegible] [illegible] و باللہ التوفیق [illegible]

است از انارت و حرارت که آفتاب میدارد و نور مهتاب کاشف
است از انارت و برودت او و نور لعل از سرخیش و نور زمرد از سبزیش و نور الماس
و لآلی از سفیدیش الخ از همه این اجسام مادیه جسمانیه همچو مبصرات خود محسوس
بحواس ظاهر میشوند بر خلاف این مبصرات که محسوس بحواس ظاهره نیستند انوار
آنها همچو مبصرات خود محسوس بحس ظاهر نیستند همین حقیقت است که حق سبحانه
و تعالی وحی و کلام خود را بروح و نور وصف فرموده و در حدیث متفق بین
الفرق آمده که علم نوریست می اندازد از خدای سبحانه در دل هر که بخواهد
و وارد شده بترسید از فراست مومن بتحقیقکه او نظر میکند از نور خدا این انوار
بچشم دیده نشوند و نشانی از العنایات بحواس باطنه محسوس اند بحواس ظاهره نیستند
پس حضرت حق سبحانه و تعالی که فیاض جانها است جسمها و آلات مناسبه بجهت استعداد آنها
است که در هر گونه جانها است آن فیاض جانها منزه از جسمانیت و معری
از مادیت چنانچه فوق المجردات است که جانها فیوض لحظه بلحظه و آن بآن
و میدهد نور او سبحانه ضرور نیابد ظهور کمالات دانشوری خواهید دید که بار بار
آن دل بینا باشد و پس نه بچشم ظاهر و اگر بچشم نور هدایت
تجلیات الیه الخ و لقد رأیت اشیاء نیر بیشتر از آفتاب

ببین مسکینم ازینکه ابتدا اینکه خدای دانا و توانا حکیم آغاز خلقت
از آن فرمود آخر احالت ست تا آخر و انتهای همه آنچه از این
ابتداء شود همچنانکه بنای خانه که از روی نقشه بعلم و حکمت بانی آن
شود از پایه تا انتهای عمارتش همه لازم حصول و تمامیت آن از روی
آن نقشه بعمل آورده میشود پس آن نور هدایت جامع انوار جمیع ظهورات
خالق از قدرت و حکمت و مراحم و کرم نمائی اوست و اتم ازینکه همینکه
ظهوریکه جامع جمیع کمالات حضرت احدیه از جهت خالق ابتدا و از
جهت خلق انتهای مراتب و درجات همه خلقت است هیچگونه نقص خلقتی
در آن نتواند بود پس آن اجمع اتم است و صاحب این نور احمد احمد
مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بودن این است ازینکه ظهور قدرت
و حکمت احدی و هر جمال و جلال که بیش از جمادات در نباتات و بیش
از نباتات در حیوانات و بیش از حیوانات در انسان ظاهر شود هر صفت و
کمال خالق متعالی در او بودن عیان است و برگزیدگان آدمیان که فرستادگان
خدای سبحان بودند یکی بعد از دیگری مبعوث شدند این همین این است
که برگزیدگی خلقت تمام شده است و باقیست چنانکه خاتم صلی الله علیه

و آله وسلم آمدند آن چنان دیگر برگزیدهٔ فرستاده شدهٔ حق نیامد
اگر می آمد آن چنان آفتاب عالمتاب بحجاب مثل آن اعلی جناب میشد
پس مبرهن شد که همین صاحب نور بدایت خلقت هست که اتم است
و همین اصل کل است و همه از و افاضت وجود یافته اند چه آنچه در
اصالت و حقیقت مقدم هست نتیجتاً ظاهر میشود مقصد و مطلب از کلام
در آخر میشود پس از اظهار و اتمام در آخر ظاهر و حاصل میگردد
و بدیهی است که اصالت اجمال میدارد و مستوجب تفصیل خود است
و تفصیل ظهوری آن نور اجمع و اتم رب جلیل عترت طاهره و اهل بیت
رسالتش شدند بمفصلیت بطوریکه اگر این عترت و اهل البیت از کنه
سر رسالتش بروز نمیکردند ظهور کمالات اجمع تامه مظهریت
الهیه اش نمیشد چه سر و سردار عترت و اهل بیت محمدی علی صلی
الله علیهما و عترتهما باب علم و فاتح ولایت و شجاعت و هر فضیلت
محمدیه اند بالاتری از آن که عبد العزیز که سر آمد اعیان علمای سنیان
درین صفحات شد در آخر شرح حدیث ششم امامت تحفه او اعتراف کرده
ولایت محمدیه در جناب ولایت مآب علی و ائمه از اولاد اطهار جناب

ص

جلوه ظهور یافته و آنجناب خاتم ولایتهای سابقه و فاتح ولایت محمدیه اند

و این حضرات آئینها اسماء و صفات الله شده اند و منتهی الیه جمیع سلاسل اولیاء الله

همین حضرات هستند و خلافت ولایت حضرت ختمی مآب اخص از برای آن علی

و ائمه اولاد اطیاب جناب وی است و در تفسیر سوره مبارکه عم و در تفسیر آیه ناقة

الله گفته ناقه صالح مجسم ظهور کمال و شرف صالح نبی بود و علی مجسم ظهور

کمالات و شرافات محمدیه شده اند و در سر الشهادتین تصنیفش همین دعا ظاهر کرده

که شهادت خفیه آن حضرت در حسن مجتبی و شهادت جلیه آن حضرت است که

در حسین شهید کربلا ظهور کرده میگوییم و بالله التوفیق همه یک دین

خدا کردن و بفرموده حق سبحانه تعالی حتی لا تکون فتنة و یکون

الدین کله لله و بفرموده او سبحانه ارسل رسوله بالهدی و

دین الحق لیظهره علی الدین کله بیکبار فتنه در روی زمین باقی نگذاشتن

و غالب بر کل دین شدن آنحضرت و زمین پر از عدل و داد کردن همچنانکه پر شده

بظلم و جور باشد در خاتم و قائم آل آنحضرت حضرت امام محمد مهدی علیه و علیهم

افضل الصلوة و السلام ظاهر شدن باعتراف همه امت است پس اگر این مقصلات

کمالات محمدیه از کیفیه ... [illegible] ... ظهور نمیکرد ... [illegible] ت اجمع و اتم

کل کمالات بودن چنان درخفا میماند که ظاهر نمی شد که آن حضرت
این کمالات میدارند پس حاصل و نتیجه این حقیقت بیانی همین است
اصل که بالضرورة اجمال میدارد هرگاه بتفاصیلش مبین و مبرهن گردد همان
اصل است که درین تفاصیل خود ظهور و نمود کرده و دویا فته شده پس این مفصل
بان اصل و مجمل خود در حقیقت واحد است و یکی است اینست معنی حقیقی نفسا
که نبی و علی نفس واحد اند حقیقةً نه مجازاً و در ظهور بعلیحده گی بتفصیل از مجمل
دو تا شدند اما آن تعدد در اصل و حقیقت نیست فقط در ظهور است و سر همین
است معنا کے احادیث متواتره المعنای ائمه هدیٰ اولنا محمدؐ و اوسطنا
محمدؐ و آخرنا محمدؐ وکلنا محمدؐ لا تفرقوا بیننا و خلقنا واحد
و فضلنا واحد وکلنا واحد عند الله و بتحقیقکه فرمود امیر المومنین محمدؐ انا
و انا محمد ہمچنانکه ازینچنین احادیث در جلد ہفتم بحار طرق کثیره مے دارد
و متوافق تواتر شیعان از ائمه اطہار علیہم الصلوٰة والسلام معتبرترین
محدثین اہل السنت ہم بطرق عدیده ہمچو ترمذی در صحیح خود و ابن معاذلی در
مناقبش و ابن شیرویه در فردوس و ابراہیم ابن محمد در فرائد السمطین و
امثالہم نور واحد خدا سبحانه بودن نبی و علی صلی الله علیہما و عترتہما

وسلم بطریق خود ها عن النبی آورده اند و این وحدت در نورانیت مانع
مزاوجت جسمانیه متعددان در ظهور نیست بلکه مستوجب است چه آن نور در
ظهور بلازمه اصل بودن شان اجمال میدارد و آنکه مفصل شد در ظهور سوا
وجه امتیازیه و حال آنکه هر چه این مفصل است بجز مبین شدن از آن اصل
بذات خود موجود و مغایر نیست بلکه همان اصل است که ازین تفصیل ظاهر شده
برخلاف مظاهر تحتانیه که در اینها نقائص درجات نازله و مغایرت معکوسات
متقابله بالضرورت است وحدت نورانیه با اصل نتوانند داشت و در مفصلیکه
بجز ظهور از اصل نقص ذاتیه در وجودش نیست و علیحدگی نمایش دارد همینکه
آن اصل و این مفصل هر دو درین عالم ظهور آمدند بلازمیت ظهور حقیقت
وحدت آن دو اتصال لازم شد و آن اتصال از وصلت بضعه علت
غائیه خلقت خدا محمد مصطفی با همنفسش علی مرتضی بمزاوجت
سیدة النساء فاطمة الزهرا شد تا بجاری شدن سلسله نسل ایشان
بوقتش درین عالم همان نور ظهور بعد ظهور ائمه اثنا عشر باستمراریکه تا
این عالم هست اثر آن وصلت باقی باشد پس سیدة النساء در
دائره نورانیت حلیه خلقت محیط مرکز و میان دو قوسین

رسالت و ولایت است پس شرف هر دو طرف راجع باو است
صلے اللہ علیہا علیہم وسلم وابستہ شود اگر وحدت نورانیت مانع وصلت
مزاوجت میبود پس نسبت بدرجات نازلہ آنکہ حضرت رسول اللہ پدر این
امت اند هیچیک شے از این امت بر آنحضرت حلال نمیشد حالانکہ چنین نیست
و حکم وحدت نورانیت و ابوت حقیقی در جسمانیت تحقق نمیدارد و
مخفی نماند نور محمدی کہ خدای سبحانہ همہ خلایق را ازان آفریدہ آن
چنان روح الارواحیست کہ ارواح جمیع انبیا نیز از همان آفریدہ شدہ اند
و روح مجرد از مادہ است یعنی از خاک و آتش و آب و هوا و یا چوب
و آهن و امثال آن آفریدہ شدہ عرض و طول و ضخامت دارندہ کہ قابل
تجزیہ و انقسام باشد نیست بلکہ بمحض امر رب آفریدہ گردیدہ و مترتب
آثارش از حیوات و قوی و حواس موجودیتش معلوم میشود در مادی نیست
عرض و طول و ضخامت نمیدارد و حصہ حصہ و تکہ و پارہ شدن آن ممتنع است
پس معنای دو نصف و چهاردہ قسمت شدن نور محمدی
در ظهور رسالت نبوت و در اصل آن نور احدی است شان نزول این
آیہ مبارکہ اینست کہ در ۞ ۞ ۞ ۞ ۞ ۞

ترمذی و مسلم سنیان و مشکوة ایشان است چون این آیه مبارکه نازل
شد حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم علی و فاطمه و حسن و حسین
علیهم افضل الصلوة والسلام را طلبیدند و فرمودند اللهم هؤلاء اهل
بیتی الیهما اینانند اهل بیت من و بغوی که سنیان او را امام محی السنه
میخوانند در معالم التنزیل در تفسیر این آیه مبارکه میگوید که آن حضرت از ابنائنا
حسن و حسین را و از نسائنا فاطمه را و از انفسنا نفس خود و علی را مقصود
داشتند اما قوله تعالی قد جائکم رسول من انفسکم ای من آدم رسول
از انفس امت از جنس البعد به وحدت در بنی آدم بودن است یا جنس بعید
وحدت در عرب بودن بقرینه صیغه انکم امت بمعنای قرب مجازات هم
در شرافات و کمالات و فضایل حضرت رسول الله نبودند یا بمعنای حقیقی
نور واحد یکی بودن در اصل حقیقت بوحدت مجمل و مفصل نبودند و
در این آیه مبارکه مباهله بقرینه صیغه انکم النفس صیغه جمع است از برای
امتثال طلبیدن انفس کم انکم است کس را باید طلبید آنحضرت بجای بر ...
انکم [illegible] نفس خود را یکسر همنفس خود علی را همچنانکه [illegible]
کرده بودند [illegible] [illegible] آیه [illegible] آنحضرت [illegible]

حکم خدا جل و علی فرمودند پس از این این است از آنکه هرگاه دیگری
در مرتبه همنفسی بودن آنحضرت غیر از یک بنا شد آن یک در آن مرتبه حکم جمع
دارد همچنانکه حق عز و جل پیغمبر ایمان ابراهیم کان امة قانتا لله یعنی
بتحقیقکه بود ابراهیم امتی مطیع از برای خدا چه در مرتبه کمال قوله تعالی
انی جاعلک للناس اماما غیر از ابراهیم احدی صاحب آن مرتبه نبود
لهذا اطلاق امت که جماعت کثیره باشد بر نفس نفیس ابراهیم فرمود
از این جهت است که در مقام تعظیم بر واحد اطلاق جمع میکنند همچنانکه بشخص معظم واحد
میگویند شما فرمودید پس اگر غیر از علی در مرتبه همنفسی آنحضرت میبود البته او را
هم بمباهله میبردند چونکه همین یکی همه و تمام صاحب آن مرتبه بود آن فرد یگانه واحد
بیک صدق جمع شد همچنین از نساء آنحضرت که آن هم جمع است
چون غیر از یکی صاحب آن مرتبه نبود یک سیدة النساء العالمین صلوة الله
و سلامه علیها بردند اما در بردن ابناء چونکه دیگری باهم هم مرتبه در آن مرتبه
بود یا حسن حسین هر دو را بردند صلوة الله و سلامه علیهما پس صدق جمع
در آن مرتبه درید و شد از این بینات واضحه همنفسی حقیقی است نه وحدت
جنس البعید بالبعید والسلام علی من اتبع الهدی بر آن نسیو کم آیه

پس باوجود این اعیان فی الحقیقه حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم قیام بر دیگر و در مقام آنحضرت نیکی همین خلافت است ... بدیهی است صح

بتطهیر ست اِنَّمَا یُرِیْدُ اللّٰهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ
الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیْرًا یعنے جز این نیست که میخواهد خدای سبحانه
دور کند از شما اے اهل بیت پلیدی را و پاک نماید شما را پاک فرمودنی
بروایات متواترة المعنی فریقین نزول این آیه مبارکه در
شان آل عبا خمسته النجبا علیهم افضل الصلوٰة والسلام شده چنانکه مسلم
در صحیحش از عائشه روایت کرده که گفته آمد حضرت رسول الله صبحگاهی و
بر دوش آن حضرت گلیمے منقوش از پشم سیاه بود پس آمد حسن ابن علی
پس داخل فرمود او را در ان باز آمد حسین ابن علی پس داخل فرمود او را
دران پس آمد فاطمه پس داخل فرمود او را دران باز آمد علی پس داخل فرمود
او را دران باز تلاوت فرمود انما یرید الله الخ و ترمذی که یکی از ائمه
محدثین سنیان است در صحیح خود از ام سلمه رضی الله عنها آورده که گفت آیه
انما یرید الله در خانه من نازل شده که تشریف آورد حضرت رسول الله
در خانه من و فرمود اذن بده احدی که نزد من آید پس آمد فاطمه پس مجال منع
او از پدرش نداشتم باز آمد حسن باز آمد حسین باز آمد علی پس جمع شدند
پس پوشانید رسول الله ایشانرا و ازاری که بر آن حضرت بود پس فرمود الٰهنا

اینانند اہل بیت من پس ببر از ایشان رجس را و پاک گردان ایشان را
پاک گردانیدنی پس نازل شد این آیه وقتیکه جمع بودند گفتم یا رسول الله من
ہم داخلم در این ردا شوم فرمود خدا این انعام نفرموده فرمود تو بر خیری
و طبرانی نیز این را آورده و احمد حنبل در مناقبش از ابو سعید خدری آورده که این آیه
مبارکه در پنج تن نازل شده نبی و علی و فاطمه و حسن و حسین و در صحیح
ابی داود منقول است و در جواهر العقدین مصنفش از ابی حمراء و از انس
آورده که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس از نزول انما
یرید الله تا شش ماه وقت نماز صبح تشریف میبردند و قلاده در خانه
علی و فاطمه و حسنین را میگرفتند و میفرمودند السلام علیکم یا اهل
البیت و رحمة الله و برکاته انما یرید الله الخ و نیز احمد حنبل و
واحدی و سیوطی و ابو علی و ابن عساکر و ابو نعیم طبرانی و ثعالبی امثال
اینها در کتب احادیث و تفاسیر مصنفه خود بطرق عدیده احادیث کثیره
باین مضامین آورده اند و نیز مسلم در صحیحش آورده که یزید ابن حیان
گفت گفتم زید ابن ارقم رض آیا از اہل بیت رسول الله زنان آن
حضرت اند گفت نه والله بتحقیق که زن با شوهر تا زمانی میباشد هرگاه

شوهر زن را طلاق داد و برمیگردد بسوی پدر و قوم خود اهل بیت آن حضرت
کسانی اند که حرام کرده شد بر ایشان صدقه و ابن حجر مکی در صواعق
محرقه گفته که اکثر مفسران برین اند که این آیه مبارکه تطهیر در شان علی و فاطمه
و حسن و حسین نازل شده باعتبار ضمیر کم جمع مذکر است میگوییم و بالله التوفیق
با نتوانستن مفسرین و محدثین اهل السنن اخفاء چنین احادیث مشهوره
صحیحه را در نزول این آیه مبارکه مختص به خمسة النجباء با اعراض و انکار
حضرت رسول الله دخول او و جا خود را در ردای تطهیر و تصریح صحیح مسلم
سنیان بر آنکه زوجات آنحضرت اهل بیت آنحضرت نیستند ادعای
سنیان در نزول این آیه مبارکه تطهیر در شان زنان آنحضرت
بدون آنکه حدیثی در کتابی از احادیث مرویه در کتب ایشان دال
برین باشد بمحض ادخال ابن عفان این آیه مبارکه را در میان خطابات
به نساء با آنکه ضمائر که در آن خطابات متقدمه و متأخره به نساء اند همه
مونثه اند و ضمیر این آیه مبارکه مذکر اند ازین مبین و مبرهن
است که مخاطب با آن خطابات مونثه غیر مخاطبین به آیه تطهیر اند
و حضرت سیدة النساء العالمین صلوة الله و سلامه علیها اگرچه داخل

در چهار مردان خطاب کرده شدگان باین آیه مبارکه اند از باب تغلیب
با آن مردان بضمیر جمع مذکر خطاب کرده شدند همچنانکه در آیه مجیده اتعجبین
من امر الله اهل البیت و رحمت الله برکاته علیکم خطاب است
که واحد مونث اتعجبین بسارا و خطاب جمع مذکر علیکم بشمول مردانیست که
بشارت موهبت ایشان بسارا از ولادت اسحاق و یعقوب است و در جائیکه ابراهیم بسارا و بیت بودند باید دانست
درین آیه مبارکه پنج سبعره اند اول آنکه از حصر بانما اراده حق جل و علی
نسبت باین پاکان بغیر از تطهیر تعلقے نگرفته دوم این اراده تکوینیه
است نه تکلیفیه چه اراده تکلیفیه که حکم پاک شدن است از برای
همه است همچنانکه خدای سبحانه تعالی از برای همه بدون حصر بلکه درین
آیه مبارکه است بیغمبر یایها یرید الله لیطهرکم یعنی میخواهد خدا که پاک
فرماید شما را و اگر مقصود همین اراده تکلیفه از برای اهل بیت رسالت
میبود حصر آن از برای این پاکان نا موجه بیش این حصر مبین از تکوینیه بودن
این اراده از برای اهل بیت است و تکوینیه بودن اراده تطهیر این پاکان
غیر ازین معنی نمیدارد که حق تقدس و تعالی باین پاکان چنان قوه قدسیه
بخشیده که موجب عصمت از هر خطائے باشد سیوم دور کردن پلیدی

ازالیشان از امکان ارتکاب پلیدی قبائح از برای این مطهرانست
شود اعیان این پاکان چه امکان ارتکاب پلیدی قبائح مانند ملائکه نداشتند
از ان باز ماندن علو قدر مسجودی ملائکه که مخصوص آدمی است نمیداشت
وخدای سبحانه بنابر احقاق بلند رتبتی این برگزیدگان اقتدار و اختیار
ارتکاب ارجاس قبائح معاصی بموجب شهوت و غضب هم مانند سائر
آدمیان باین پاکان نیز داده با فاضه قوة قدسیه باز دارنده از ارتکاب
جنس هر قبیحی که همین عصمت است بالتخصیص باین مطهران بخشیدن
همین بردن هر پلیدی ازین مطهرانست بالجمله این دور کردن پلیدی
ازین مطهران از امکان ارتکاب پلیدی قبائح این منزهان است نه از
نفس تقدس این پاکان بعد مبتلا شدن دران وجوب ایمان باین معنی از
برای سنیین نیز از نیست که آنها قائل بعصمت آنحضرت نیستند و آنحضرت
درین مطهران چنان داخل اند که به احادیث متواترة المعانی فریقین
حین نزول این آیه مبارکه آن حضرت علی و فاطمه و حسنین علیهم
افضل الصلوة والسلام را با خود در یک ردا جمع فرموده تلاوت این آیه
مبارکه فرمودند و این غیر ازین که واضح ترین دلالت بر یکتائی و بحالی

آن پاکان با خود یکتای در بطون فرمودند مفادے نمیدارد و اعتقاد
وجود پلیدی و قباحتے در نفس اقدس آنحضرت منافی صدق اسلام است
هر که معتقد قدرت داشتن خداے سبحانه برین چنان منزه داشتن
کامل ترین مخلوقین باشد و اورا ایمان بر کریم بودن او تبارک وتعالی
بوده باشد مستوجب ایمان بچنان طهارت مطلقه در آن برگزیده تران
خلقت است از آنکه اگر کسے اعتقاد کند که خداے مقتدر قادر بر چنان
منزه داشتن احدے نیست او سبحانه را عاجز دانسته یا اگر گوید که آن
ذو المنن توانسته آن قدوه خلق اقرب بخود را چنان طاهر و مطهر نداشته
آن کریم را لئیم قرار داده پس هر یکے ازین دو معتقده کافر گردیده پس حجة
مفاد دور کردن پلیدی از حضرت رسول الله است همان از برائے
این باقی مطهران است چهارم یرید و لیذهب و یطهر هر چند
در بادی النظر دلالت بر حال یا استقبال میدارد اما بر بصیر حقیقت بین
محتجب نتواند که این حال یا استقبال مستوجب تطهیر ماضی نیز تطهیر ازلی
است یا پدر و النسب طهارت مطلقه که در ین آیت مستوجب شده ان
این حال و استقبال ماضی را همراه الشمس مستلزم از آنکه حق سبحانه وتعالے

در آیهٔ کریمه دیگر میفرماید یُؤْتِ کُلَّ ذِی فَضْلٍ فَضْلَهٗ یعنی میدهد
هر مستحق فضیلتی را فضیلت او پس میگویم و باللہ التوفیق آیا ازین
دادن بلفظ یوتی که صیغهٔ حال و استقبال است مقصود بیان کیفیت معامله
حق سبحانه با بندگان است چنانکه قایم بحق میگوید من حق هر کسیرا میدهم یا
بیان زمان معامله است از اینکه در زمان گذشته فضل هر مستحق فضل نمیداد حالا میدهد
یا خواهد داد پس این شق اخر چونکه رکاکتش واضح است هرگز مقصود نیست
پس مقصود بودن شق اول که بیان کیفیت معامله مقصود حق سبحانه اعم از
هر زمانست متعین و مبین است پس از فرموده حق سبحانه یوتی کل ذی
فضل فضله قد اتی کل ذی فضل فضله یعنی تحقیق داده است
هر مستحق فضیلت افضل او نیز در آمدن اوضح و ابین است پس بن وجه در
آیه مبارکه تطهیر از لفظ یرید و یذهب قد اراد و اذهب یعنی تحقیق
در زمان گذشته هم همین خواستن تطهیر و بردن رجس و پلیدی قبایح
از احقاق تطهیر بوده نه آنکه حق سبحانه در سابق مراعات حق ایشان نداشته
بعد ازین مراعات حق ایشان حاصل او سبحانه شد و احقاق تطهیر بودن
اهل بیت پاک حضرت ختم رسالت بطینتی از خلقت بیک نور با آنحضرت

همچنانکه احادیث نبویه مرویهٔ اهل سنن نیز تصریحات انست و اعترافات

ائمهٔ اهل سنن همچو ابن صباغ و محمد ابن طلحه و سبط جوزی و طبری و ابن

حجر و عبد العزیز امثالهم ائمهٔ اهلبیت بودن آل عبا و نه ائمهٔ ذریهٔ حسین

ابن علی بن است پس هم از عمومیت لفظ اهل البیت همچو عصمت همچو

برگزیده ترین اهلبیت که آل عبا بوده عصمت مستقلین برگزیده ترین اهل

البیت که نه امام از ذریهٔ حسین تاسعهم قائمهم علیهم

افضل الصلوٰة والسلام اند نیز میرهن گردید چه اطلاق تطهیر از اهلبیت

همچو اطلاق اصطفاے آل ابراهیم و آل عمران و ذریهٔ بعض ایشان

از بعض ایشان غیر از راجع شدن بسوے افراد کامل ترین امکان نمیدارد

و آل نبی که غیر از اولاد علی نیستند علی العموم همچو برگزیده عالمین نبودن

عوام آل ابراهیم بداهت میدارد و این بداهت مبین از اخص

بودن ارادهٔ تطهیر سبحانیه از براے خاص ترین خواص اهل البیت

است و احدے از فریقین مسلمین در امامت اهلبیت حضرت

غیر از دوازده امام بظاهر ترین ظهور کمالات و شرافات و فضائل و معجزات

علاوه بر نصوص سلف ایشان بر خلف ایشان نیز هیچ را نشمرده پس

آن طهارت مطلقه بالضرورة متحقق درهمین پاکان است وبس
بالجمله حق تقدس وتعالی این چهار ده را باراده تکوینیه خود مطهر
ومنزه آفریده وپروریده است وباستمرار همان است که درحین انزال
این آیه مبارکه بصیغ حال واستقبال اظهارش فرموده واحقاق قد
اراد وقد اذهب وطهر از صیغ مستقبل آیه تطهیر همچو احقاق قد
اتی از فرموده یوتی کل ذی فضل فضله علی الیقین فرموده پس
غیر از این مطهرین از هر خطا وخلل احدی سزاوار امامت مطلقه وجهانیه
محمدیه نبودن از شرائط امامت اوضح وابین است بالجمله عبد العزیز
دهلوی که سرآمد پیشوایان سنیان در این صفحات است در تحفه خود در
بحث از آیه تطهیر پس از عبارات منکره که بدآن درخورده بر مبصرات
از این آیه مبارکه بقبیل تفسیر بالا مذکور شده گفته غایت ما فی الباب
آنکه از آیه تطهیر محفوظ بودن این اشخاص چند یعنی علی وفاطمه وحسن
وحسین بعد تعلق اراده از رجس وگناه ثابت میشود نه بس این محفوظی
غیر از معصوم داشتن خدای ذو المنن این پاکان را از هر خطا معنا بر
میدارد با قید بعد تعلق اراده که داده محفوظین چند شمرده وباقی

ائمه اہل بیت را واگذاشته منحصر از حق و حقیقت رسی و هدایت یابی بود نشر
بالاوضع و ابین شدان فی ذالک تبصرة لمن استبصر و القی السمع
وهو شهید برهان چهارم آیه هدایت است خدای سبحانه و تعالی پیغمبر را میفرماید
انما انت منذر و لکل قوم هاد یعنی جز این نیست که تو ترساننده و
از برای هر قومی هدایت کننده هست بوفق احادیث ماثوره از ائمه هدی
صلوة الله و سلامه علیهم اجمعین محدثین معتبرین نزد سنیان چون واحدی
در اسباب النزول و ثعالبی در تفسیرش و ابونعیم در ما نزل من القرآن فی
علی و حاکم در مستدرک و احمد حنبل در مسند و ابن مردویه در تفسیرش
و ابن جریر در تفسیرش و دیلمی در فردوس روایت کرده اند که چون این آیه
مبارکه نازل شد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دست مبارک
خود بر سینه منور خود نهاده فرمودند منم منذر و باز دست مبارک بر دوش
علی علیه افضل الصلوة و السلام گذاشته فرمودند یا علی انت الهادی
فبک یهتدی المهتدون یعنی یا علی توئی هادی بسبب تو هدایت
یابند هدایت یافته شدگان و عبدالحق در مدارج النبوة و شاه ولی الله
در ازالة الخفا این را روایت کرده اند مخفی نماند این هدایت بے قید

مطلقه اعم از هدایت و توجیهات است چه از اصلاح دینوی بخلافت و چه
از ایصال الی الله بولایت پس اگر ثلاثه در هدایت یافتگان داخل اند باید
از این هادی مطلق مهتدی بمتابعت و طاعت جناب وی باشند علی الرغم این
متبوع و مطاع حضرت وی شدن برعکس مهتدانی وضع الشی علی غیر محله ظلم
بدیهی است و بیهرگی از هدایت و غصب خلافت است ولکن الله یهدی
من یشاء الی صراط مستقیم برهان پنجم آیه اولویت است
خدای تبارک و تعالی میفرماید النبی اولی بالمومنین من انفسهم و
ازواجه امهاتهم واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله
من المومنین والمهاجرین یعنی نبی اولی تر بمومنین است از ذوات آنها
و زنان او مادران ایشان اند و قرابت داران اولی تر اند بعض ایشان
در قرار داد خدا از جمیع مومنان و مهاجران مبین ترین تفسیر است از برای
این آیه مبارکه حدیث غدیر از انکه بتواتر جناب فریقین حضرت سید النبیین صلی الله
علیه و آله و سلم در غدیر خم از مسلمین بتکرار سوال فرمودند آیا مرا از مومنین
و کل مومنین اولی یعنی اولی تر بذوات آنها نیست جمله حضار سر گفتند
بلی پس فرمودند هر که من مولیٰ یعنی اولی تر ویم پس علی مولی یعنی اولی تر است

پس نبی برا اولی بمومنین از ذوات انها دانستن امت از این آیه مبارکه
بود و اولویت نبی که در این آیه مبارکه است چونکه مقید بقیدی نیست
مطلقه است زیاده ترا زانکه هر مومنی مالک و متصرف ذات خود و مال و عیال
و اطفال خود است این نبی با ولویت مطلقه والتیرن جمیع مومنین است
بحدیکه باید مومنین بحکم انسرور جانهاے خود دهند و مهاجرت و واگذاشت
اهل و عیال و اطفال و اموال خود کنند بهمین سیاق و بهمین اولویت
بیقید مطلقه است اولویت اولوا الارحام انسرور با ولی بودن بعض
ایشان ببعض دیگر از همه مومنین و ذکر خاص بعد ذکر عام مفید
تخصیص از همه مهاجرین نیز صریح است پس مقصود این آیه وافی الهدایه جز امرت مومنین
نمودن این است و حضرت ختم رسالت این والتیرن را که بعض اولوا الارحام
باشند علی‌الانداولی از بعض دیگر اولوا الارحام از همه مومنان در بیان مقصود
از این سوال این آیه وافی الهدایه بودن تفسیر فرموده خود من کنت مولاه فعلی
مولاه او ضح و ابین فرمود پس حق تقدس و تعالی برگزیدگی انبیا بفرموده
خود و من ابائهم و ذریاتهم و اخوانهم و اجتبیناهم و هدیناهم
الی صراط مستقیم اخص اولوا الارحام انها که فرموده است از اقطی

ومنتهای ان برگزیدگیها است که در این آیه مبارکه با ظهار اولویت مطلقه
سید الوری بر همه تا اظهار اولویت مطلقه برگزیدیترین اولوالارحام
الترمن همه مومنین بودن این فردوس صادق وحق است آنچه بتواتر
از ائمه هدی ماثور است که نزول این آیه مبارکه در امرت و والتیری از برای
علی واولاد معصومین علی علیه وعلیهم افضل الصلوٰة والسلام شده است وتقیید
کردن این اولویت در میراث فقط وعام کردن اولوالارحام که مومنین
ومهاجرین باشند اگر من باب تفریع بالالتزام نباشد تحریف معنوی در
این بدیهی است بالجمله سر موگنجایش انحراف از تفسیرش که در روز غدیر
شده از برای تحقیقان علیه برهان ششم حدیث غدیر خم است که اول آنچه
بتواتر اخبار مسلمین وغیرهم از صحاح اهل سنن در مشکوٰة انبارست این
است لما نزل رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بغدیر خم
اخذ بید علی ابن ابیطالب فقال الستم تعلمون انی اولی
بالمؤمنین من انفسهم فقالوا بلی فقال اللهم من کنت مولاه
فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه فلقیه
عمر فقال بخ بخ لک یا ابن ابیطالب اصبحت مولای ومولی

شه الستم تعلمون انی اولی بکل المؤمنین من انفسهم فقالوا بلی فقال م

كُلِّ مُؤمِنٍ وَمُؤمِنَةٍ یعنی چون نازل شد حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بغدیر خم بگرفت دست علی ابن ابیطالب علیہ افضل الصلوۃ والسلام را پس فرمود آیا ندانستید مرا که من والیترام بمومنان از ذوات ایشان پس گفتند حاضران بلے پس فرمود آیا ندانستید مرا که من والیترام بہمہ مومنان از ذوات ایشان پس گفتند حاضران بلے پس فرمود ہر کہ من مولا یعنے والیترویم پس علے مولا یعنے والیتر اوست اے اللہ دوست دار آنکسے را کہ علی را دوست دارد و دشمن دار آنکسے را کہ علی را دشمن دارد پس ملاقات کرد با علیؑ عمر و گفت مبارک مبارک بتو اے فرزند ابیطالب صبح کردی در حالیکہ مولائے من و مولای کل مومن و مومنہ شدی اینقدر از حدیث مبارک غدیر کہ از بسیار اندک ہمچو از ہزار یک ست بمواحق و تفاصیل آن کفایت اتمام حجت والیت دو جہانی شہنشاہ ولایت میکند باین پنج حجت میگیم حجت اول و دانستہ شود کہ اولی مشتق از ولایت افعل التفضیل است بمعنی والیتر است و موئے من و بمعنی اولی آمدہ ہمچنانکہ حق جل و علے فرمودہ وَلِكُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ یعنے از برائے ہر یکے قرار

دادیم موالی را حجت آنچه بگذارند پدر و مادر و نزدیکتران قرابت
پس این موالی را از برای ترکه پدر و مادر و نزدیکتران قرابت
بودن غیر از وارثان اولی بتصرفان قوله تعالی وَأُولُو
الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ معنای نتوانند داشت همچنانکه
ابوعبیده لغوی که در لغت مدار سنیان بر قول اوست در تفسیر
قوله تعالی وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ گفته است که معنی مولاکم
آنست که آتش جهنم اولی یعنی اولی بتصرف است از برای شما و بیضاوی
و زمخشری و سائر مفسران سنیان نیز در این تفسیر آیه مجید
قائل باین معنی شده اند و صاحب کشاف گفته که معنای انت
مولینا اینست که تو آقای مائی و ما بندگان توئیم لیکن الحق شیوه اهل
در معانی مولی اولی است معانی دیگر محب و ناصر و [illegible] و معتق
و امثال این معانی چونکه در هر معانی ان منوع صدق اولویت ابدا
اطلاق مولی در غیر آن شده از الجمله محبت محب بجا نهاده ما را
شمار کرده شدن میر باشد محب را مولا گویند حجت ثانیه [illegible]
حضرت سید [illegible] صلی الله علیه و آله وسلم معنی [illegible]

اولی بتصرف امت معنی دیگر مراد نتواند شد زیرا که آنحضرت از اولی
بودن خود از امت بدون تقیید بقیدے تنکر آبا هتمام افزایش لفظ کل بر
النفس مومنین دیگر بار چونکه از آیهٔ اولویت غیر از این نبود بلا توقف اقرار کرده
بر اولیت بودن خود اولی از ذوات جمیع مومنین بودن امر معلوم هم
سوال فرمودن آنحضرت بدون آنکه بیان فرمایند که مقصد یکیه باعث السوال
شده چیست بفائده بودن السوال این است پس بیان مقصود
باعث السوال لازم و واجب و این لزوم و وجوب بیان مقصود باعث السوال
همین فرمودند من کنت مولاه فعلی مولاه پس چونکه اهل
عربیت همچو اهل علم معنی بیان و اصولیان فریقین تصریح کرده اند برانیکه
لفظ مطلق یعنی بقید که قرینه خصوصیت نداشته باشد افاده عموم
میکند پس هر اولویتیکه حضرت رسالت پناه صلعم اولی بامت خود بود بجناب ولایت
مآب همان اولویت مولی یعنی اولی تر بر این امت با ثبوت هم فرموده اند
آنحضرت آنجناب را بمن کنت مولاه فعلی مولاه همین اولویت
مطلقه همه است پس از این تقدیم همین دستبر یا است که آنحضرت
جناب ولایت مآب را در غدیر خم نصب برامامت این امت فرموده اند

تا اینجا اکثر آنچه مذکور شد حجتیست که علمای ما رضی الله
عنهم بر منکرین قائم فرموده اند از اینجا حجتیکه قائم میشود
از الهام باین کمترین خدمهٔ دین است میگوید و بالله
التوفیق که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم
درین فرموده اولی بودن خود ثابت فرموده در نتیجهٔ این
من کنت مولاه خود را مولی فرمودند ازین مبین و مبرهن
فرمودند که این مولی بودن خود عین اولی بودن خود است
والا این مولی بودن آنحضرت نتیجهٔ اولی بودن آنحضرت
نمیشد و اولی بودن آنحضرت بفرمودهٔ حق سبحانه
اَلنَّبِیُّ اَوْلٰی بِالْمُؤْمِنِیْنَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ ثابت والمعنی
است که از اختیار داشتن بر هر مومنی بر ذاتش و در ضمن
آن بر مالش و بر اهل و عیالش آنحضرت را زیاده تر اقتدار
بر همه مومنان است بحدیکه بر امر آنسرور باید مومنان جانهای
خود دهند و در ضمن آن از مال و اطفال و عیال خود بگذرند
پس و عین بر معنی مولا است اولا است والمعنی همه مومنین بودن

علیؑ به فای تفریع نتیجه اولویت مطلقه خود از قبل علیؑ مولاه تصریحاً فرمودند و همین
امامت مطلقه دنیا و دین خلافت است پس علی الصراحه نصب
علی صلی الله علیه و عترته به خلافت خود بر امت خود فرمودند
و منکرین قرینه قرار میدهند بر مقصود از مولی محب بودن
علی از دعائیکه متصل از برائے دوستان علیؑ فرمود اللهم
وال من والاه هرچند معنی این دعا این هم میشود الها تو
والی بیتولی الصالحین باش از برائے کسیکه علی را والی
و حاکم دنیا و دین گرفته باشد قطع نظر ازین هرگاه معنی آن
الهی دوست دار آنکس را که علیؑ را دوست داشته باشد
گرفته شود کلام علیحده و اضافه بر کلام تمام اول خواهد بود و این دعای
بعد بیان مدعا همچنان که بعد از هر امر خیری دعا کرده میشود قرینه
صارفه دعائیکه مشیر بمعنی بالا هرگز نه خواهد شد باین قول فصل
که بالائی آن گنجایش کلامی از برائے منکرین نیست آن
قول فصل اینست که اگر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
سوال الستم تعلمون انی اولی بالمومنین و بکل

المؤمنین من انفسہم تکرار فرمودہ بیان مدعا از آنچنان
سوال من کنت مولاہ فعلی مولاہ مفید مودود راز
اجل شان آنحضرت السوال لغو میشد بر خلاف این اگر آن
دعای منعدنہ مفید مود لغوی در کلام آنحضرت ہرگز نمیشد
پس اولویت بمقید بسیاالنبیین ہم کہ در سوال مکرر سابق است
و بیان مدعا ازان کہ بآن تصریح نصب امیر المومنین بر خلافت
است آن بیان مدعا اسنیان منفک از قرینہ سیاق سوال
مکرر نتوانند گفت آنچنان قرینہ ممتنع الانفکاک را واگذاشتن
و دعای منعد کہ آنرا قرینہ مقصود بودن محبت قرار میدہند
وحالانکہ آن دعا موقوف علیہ کلام آنحضرت نیست زیراکہ اگر
آن دعا مفید مود سکوت صحیح بود پس آن جائز الانفکاک است
این جائز الانفکاک را واگذاری آن ممتنع الانفکاک مبنای
مذہب خود قرار دادن مگر مرض نفسانی خود غرضی واگذاری حق
نیست پس حیث و میگوییم و باللہ التوفیق ابن حجر در صواعق
محرقہ اودر صفحہ ۳۶ از طبع آن مصر ادعا تسلیم کردہ است

کہ حضرت رسول اللہ خطبہ فرمود یا اَیُّهَا النَّاسُ اِنَّ
اللّٰهَ مَوْلَایَ وَاَنَا مَوْلَی الْمُؤْمِنِیْنَ وَاَنَا اَوْلٰی بِکُمْ
فَمَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ فَهٰذَا عَلِیٌّ مَوْلَاهُ یعنی آنحضرت درین حدیث
مولائی خود خدائی جل وعلا و خود مولائی مومنین بودن با بیان
اولی بامت بودن خود و در نتیجه آن به فاء تفریع بحق علی مولی
بودن از برای کسیکه خود مولای او هستند بر دالیت امت با هم فرموده هیچ
بالاگذشت زیاده بدین تصریح در کار نیست باید دانست
آنچه سنیان بحذف بسیار از نصب امیر غدیر در صحاح خود باقی
داشته اند اینجا اکتفا بهمانقدر در اقامه حجت کردیم و از معجزه حضرت
ختم رسالت است که همچنانکه قرآن بعد حذف و اسقاط بسیار کافی
بحجیت است اینچنان این حدیث آنحضرت هم بعد حذف و اسقاط
زیاد کفایت بحجیت کرد و سوای این خطبه صریحه آنحضرت در نصب
امیر کل امیر در غدیر که بعض آخر سنیان بسیر دانستهاے عدیده نقل
کرده اند و در آن تصریح است بر اینکه خلافت و بادشاهی بعد آنحضرت
حرام است بر غیر علی و اولاد طاهرین علی موجود اند و السلام علی

من اتبع الهدیٰ مخفی نماند بر فرضیکه از بیفهمی حق
نسنجی مراد از مولیٰ اگر محب گرفته شود پس دوست است بودن
حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بحیثیت شفقت حاکم بر محکوم
خواهد بود نه دوست بودن ودشمن هم پس دوستی باین حیثیت
عین اولیٰ بتصرف است چه کلیه اصولیه فریقین است لولا الحیثیات
لبطل العلم یعنی اگر نبود رعایت حیثیات هر آئینه باطل میشود
علم پس آنحضرت بطوریکه خود را مولیٰ فرمود بهمان طور علی را مولی
فرمود پس علی صلی الله علیه وعترته اولیٰ بتصرف این امت در صورت
دوست گرفتن معنی مولیٰ نیز مستند دانسته شود که دعائے
آنحضرت اللهم وال من والاه اگر بمعنای دوست داشتن
گرفته شود در آن تقدیر این دعای مستبعد کلام علاوه خواهد بود
اضافه بر کلام اول بمعنا تکیه بعد هر عمل خیری دعا کرده میشود واین
منشا بالا تبیین شد وهیچ آید در ربط این دعا ازین اینست
که مقصود آنحضرت والی وحاکم گرفتن این امت علی را جبر
اکراه خود نه بوده باشد بلکه بحیثیت محبت ولی که مستوجب ولایت

الهی شود باید باشد بسبحانکه بعنوان شان نزول آیه مجید سَأَلَ
سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ از مقهوری نعمانی قهری مبین خواهد
شد بالجمله ازین همه بینات واضحه و براهین قطعیه ور
فرود آوردن حضرت رسول الله در مراجعت از حجة الوداع جمع کثیر
امت خود را که گاهی آنچنان جمعیت اسلام نشده در غدیر خم و منبر
رفیعی دران صحرا ترتیب داده بران با خود همنفس برادر دو جهانی
همنزلت هارون از خود را بالا بردن بطوریکه اگر غیر ازین بالا بردن
با خود چیزی نمی فرمود از برای قایم مقام خود کردن اشاره تامه بود
با این تصریحات بر اقامه مقام خود علی را فرمودن و امر بامت فرمودن
وبیعت علی از امت گرفتن و از همین باب بود که عمر امده بان مولای
دو جهان گفت مبارک مبارک بخ بخ فرمودی در حالیکه مولای من
و مولای هر مومن و مومنه هستی و امر آنحضرت سَلِّمُوا عَلَى عَلِيٍّ
بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ و در همه این امور واقعه سنیان نیز روایات
کرده اند اگر سنیان تجاهل ازین همه کرده بگویند که این نصب
واخذ بیعت غدیر محض از برای محبت علی بود پس اند کی انصاف دهند

نصب و اخذ بیعت غدیر محض از برای محبت علیؑ بود پس
اندکی انصاف دہند و گویند آیا ابوبکر و عمر و جماعت کثیرہ مثل
قوم موسیٰ از اتباع آن دو بر بیعت محبت علیؑ قیام کردند اگر
گویند قیام کردند پس بگویند از برای چه خانۂ علیؑ را سوختند
عبدالعزیز در تحفۂ خود میگوید نسوختند اما عمر تخویف سوختن
کرد اینجا اقناع بہمین قدر میکنیم و میپرسیم آیا ہمین قیام بر
محبت علیؑ بود که تخویف بسوختن خانۂ اہل بیت نبوت کنند
و در بخاری و مسلم در کتاب جہاد و باب خمس و السہمان تصریح
است که از ضبط ابوبکر فدک فیٔ و خمس خیبر و میراث حضرت رسول
اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم را حضرت فاطمہ زہرا صلوات اللہ وسلامہ
علیہا چنان آزردہ از ابوبکر و عمر شدند که شش ماہ که بعد از آن حضرت
مانده‌اند کلام با ابوبکر نفرمودند چون رحلت یافتند علی صلی اللہ علیہ حضرت
از رحلت آن سیدہ طاہرہ با بوبکر خبر نفرمود و تا شش ماہ امیر المومنینؑ
مصالحت با ابوبکر نمیداشتند بعد رحلت سیدۂ طاہرہ مردم را از
خود برگشته یافتند و با بوبکر پیام دادند تا تنہا بیا تا معاملہ
اصلاح کرده شود بحضور عمر ابن خطاب انکه تو بیاید و نباید با تو کسی

واین از کراهت آمدن عمر بود و نیز در مسلم و بخاری موجود است که عمر بحضرت
امیر المومنین صلی الله علیه و عترته و به عباس رضی الله عنه عم آنحضرت گفت
لما توفی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال ابو بکر انا ولی رسول
الله فرائیتماه کاذبا غادرا خائنا آثما و لما توفی ابو بکر انا ولی رسول
الله وولی ابی بکر فرائیتمانی کاذبا غادرا خائنا آثما یعنی چون وفات
یافت رسول الله گفت ابو بکر من خلیفه رسول الله هستم پس دیدید شما دو او را
دروغگو خیانت کار مکار گنهگار و چون مرد ابو بکر من قایم مقام رسول الله
و ابو بکرام پس می بینید شما دو مرا کاذب مکار و دغاباز و فاجر و این اقرار
عمر آیا دلالت بر دوستی فیمابین امیر المومنین و ابو بکر و عمر است پس بکفایت
باین صراحات با آنکه ادعای سنیان این است که نصب و اخذ بیعت غدیر خم
از برای محبت علی بود حالا گویند این بکشت بیعت محبت علی صلی الله علیه و عترته
از صراحت سینه که بالا اندکتری از آن فکر یافت چرا ابو بکر و عمر کردند و چرا از دین
و سید النبیین بر گشتند و نکث بیعت کردند و حق جل و علا میفرماید فمن نکث
فانما ینکث علی نفسه یعنی هر که بشکند بیعت رسول الله را پس جز این نیست
که شکسته بر ضرر بدی نفس او و تاملی کنند معنی مولی که اینجا سنیان دوست
داشته شده میگیرند پس باشد هرگز مولی این جا بمعنی دوست نمی آید در لغت

یکی از معانی مولی محب است و در هیچ یک لغتی معنی مولی محبوب نیست پس مدعای
حضرت رسول الله از این همین در میاید که باید علی محب دوستدار همه باشند نه
آنکه همه علی را دوست دارند که علی محبوب باشند حالانکه ادعای آنها همین است
که از نصب علی مدعای آنحضرت دوست داشتن همه علی راست و آن از این مولا
محبوب بودن علی در نمی آید با این همه فهمی و فساد معنی در حاصل و نتیجه لغتیت سید خاتم الانبیا
صلی الله علیه و آله وسلم باز هم دعوای دینداری نشاید پس صادق و محق است فرموده حق سبحانه
لقد حق القول علی اکثرهم فهم لا یؤمنون یعنی ثابت شده راکثر آنها
حق و آنها ایمان نمی آورند حجت تمام شد بوفق تواتر و شیعیان ثعالبی ابو نعیم
هریک در تفسیر مشهور خود و واحدی در اسباب النزول و احمد حنبل در مسند و فخر رازی
در تفسیر کبیر و مثال اینها بطرق کثیره روایت کرده اند که آیه مبارکه
یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فان لم
تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس یعنی ای رسول
برگزیده برسان آنچه نازل شده بسوی تو از جانب پروردگار اگر رسانی از پس
نرسانیده باشی مطلق رسالت خدای سبحانه را و خدای سبحانه حفظ خواهد فرمود ترا
از شر مردم چون در حجة الوداع نازل شد پس نصب فرمود رسول الله علی را بولایت
و سیوطی در در منثور از عبد الله ابن مسعود آورده که گفت ما در عهد رسول الله این آیه

راچنان صحیح اند که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک
ان علیا مولی المؤمنین فان لم تفعل الی آخره و هرگاه مدبر تدبر کند
در اینکه چه چیز باشد که از رسانیدنش رسالت حضرت رسول الله کان لم یکن شود
غیر از خلافت آنحضرت که القای دین خدا با بقای رسالت آنحضرت شود چیز دیگر
در یافته نمیشود پس قطعا نصب آنحضرت علی را از برای خلافت است حجت رابعه
فخر رازی در تفسیر کبیر و ابن مغازلی در مناقب و ابونعیم در حلیة الاولیا و احمد
حنبل در مسند و امثال ایشان با وفق روایات متواتر المعنی که شیعه بطرق کثیره روایت
کرده اند چون نصب فرمود حضرت رسول الله تولیت را از برای علی خدای
تبارک و تعالی این آیه نازل فرمود الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت
علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا یعنی امروز کامل کردم از برای شما
دین شما را و تمام کردم بر شما نعمت را و راضی شدم باسلام از دین پس کامل کردن
دین بولایت علی در روز غدیر خبر داد از تمام آنچه در دین است و حاصل از خلافت همین
است پس نصب حضرت رسول الله علی را بوجه اکمل و اتم از برای خلافت بود حجت
خامسه ثعلبی که از ائمه تفسیر و مقدم مفسرین اهل سنت است در تفسیر مشهور
در تفسیر آیه مجیده سئل سائل بعذاب واقع آورده است که چون در غدیر
خم حضرت رسول الله علی را نصب فرمود نعمان فهری که بزرگ طایفه ...

بود حاضر حضور آنحضرت شد و گفت ما را باسلام و احکام آن دعوت کردی
اجابت کردیم باین کفایت نکرده دست برادر خود گرفتی و بر ملتفا وقت دادی
آیا این از جانب خداست یا از جانب تست حضرت فرمود از جانب خدا عز و جل
گفت الٰہا اگر محمد راست میگوید بر من سنگی از آسمان بینداز این گفت و رفت
سوار شود تا شتر پیش رسیده بود که سنگی از آسمان بر او افتاد و بمرد دیگر
برہان ہست که اظہار این عناد و انکار ازیشان در نصب بہر روز
غدیر بالجملہ ایجاز و نظر بعذر آوردی مخالفین از نبودن بعض در احادیث صحاح
آنہا اکتفا بالکفایت نا نقدر کردیم که در صحاح سنیان است و در این چنان قاطع
قاطعہ و قاہرہ نمودیم که بعد ازان انکار خلافت بلا فصل علی عناد بدیہت برہان
ہفتم حدیث منزلت است بتواتر اخبار فریقین چنانکه در جمیع صحاح سنیان
و در اصح صحاح الیشان که مشکوٰۃ است متفق علیہ است که حضرت سید النبیین صلی اللہ
علیہ و آلہ الطاہرین فرمودند یا علی اَنْتَ مِنِّیْ بِمَنْزِلَةِ هَارُوْنَ مِنْ
مُوْسٰی اِلَّا اَنَّهٗ لَا نَبِیَّ بَعْدِیْ یعنی ای علی تو از من بمنزلہ ہارون از موسی
ہستی مگر اینکه نیست ہیچ یک نبی بعد از من در این حدیث متواتر اللفظ
و المعنی پنج حجت است حجت اول در منزلت ہارون از
موسی ہارون را موسی خلیفہ خود در قوم خود قرار دادہ بود ہمچنانکه

حق تعالی میفرماید وَقَالَ مُوسیٰ لِاَخِیهِ هَارُونَ اخْلُفْنِی فِی قَوْمِی یعنی گفت
موسی برادر خود هارون را خلیفه من باش در قوم من پس بصدق سید رسل
و این حدیث علی خلیفه آنحضرت در امت اند و قوم موسی از خلیفه برحق نبی خود
هارون باین فرموده حق سبحانه و تعالی برگشته گمراه گردیدند اِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ
یَا مُوسیٰ وَاَضَلَّهُمُ السَّامِرِیُّ یعنی بتحقیق که آزمودیم قوم ترا ای موسی بتحقیق که
گمراه کرد ایشان را سامری و واضح است که اطلاق قوم لااقل بر اکثر میشود پس
بصدق حضرت سید انبیا و این حدیث است آنحضرت اجماع که دو برگشت
از خلیفه منصوب نبی خود باغوای سامری دگمراه گردیدند چنانچه یا بفرموده حق
جل و علا در بیان قول هارون بموسی اِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی وَكَادُوا
يَقْتُلُونَنِی یعنی بتحقیق که قوم ضعیف کردند مرا و نزدیک بود بکشند مرا و بصدق
حضرت رسول الله در این حدیث معاون شده هارون را کشتگان بخوف تفرقه
در قوم قتال نکرد چنانکه حق عز و جل بیان قول هارون بموسی میفرماید اِنِّی
خَشِیتُ اَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَیْنَ بَنِی اِسْرَائِیلَ یعنی ترسیدم
از اینکه بفرمائی پراگندگی انداختی در بنی اسرائیل ای هارون و عموم امت
مشغول میدارد بر گریختن همه در صعب معارک غیر از علی بفرموده حق عز
وجل قول موسی را لَا اَمْلِكُ اِلَّا نَفْسِی وَاَخِی یعنی مالک نمی شوم

مگر ذات خود صلم و جواز سکونت نبی و علی در مسجد همچو موسی و هارون بفرموده حقسبحانه باین دو بزرگواران اَنْ تَجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً یعنی قرار دهید خانهای شما را قبله و از حدیث نبوی که در مشکوة اهل تسنن مرقوم است یا علی لا یجنب فی هذا المسجد غیری و غیرك یا علی جنب نشود در این مسجد کسی سوای من و سوای تو و دوازده امام محمدیین همچو دوازده اسباط و نقبای نائبان موسی بفرموده حقتعالی وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ الخ و بفرموده او جل و علا وقطعنا منهم اثنی عشر اسباطا و قوله تعالی و بعثنا منهم اثنی عشر نقیبا حجت دوم در عمومیت منزلت نبی و علی از احاطت بر جمیع منازل فیما بین موسی و هارون استثنائیکه در این حدیث از در آوردن نبوت از منزلت ما بین موسی و هارون است همه منازل فیما بین موسی و هارون میان محمد و علی علیهما و عترتهما افضل الصلوة والسلام ثابت و متحقق گردید این بیشتر مبرهنه که اگر گویند اهل فلان خانه آمدند هرگاه بعض اینها بیایند آن قول صحیح میشود اما اگر یک کسی از اهل آنخانه را از آمدن استثنا کنند ثبت آمدن کل اهل خانه میشود زیرا که سوای آن مستثنی اگر دیگری نیامده بود داخل استثنا میشد چون نشد بالضرور داخل در آیندگان است پس جمیع منازل فیما بین

وهارون سوای نبوت فیما بین نبی و علی کلهم آن را استثنای نبوت فقط اثبات
و حقاق یافت بابعدیت یکی از طرف مستثنی غیر بودن در اینحدیث مصرح است
اگر گویند نبوت منزلت است نبی منزلت نیست و چونکه درینحدیث استثنای
نبی شده نه استثنای نبوت پس این استثنا منقطع خواهد بود و این ثبوت عموم منزلت
نمیشود میگوئیم وبالله التوفیق در صحیح بخاری سنیان در دو طرق
این حدیث الا انه لا نبوة بعدی نیز است اگر اینجا تا این هم نمیبود
چونکه نبوت قائم بذات خود نیست بلکه قائم بنبی است پس استثنای نبی عین استثنای
نبوت است پس این بالاصاله عین استثنای متصل بودن این و مبرهن است

حجت سوم در رفع تعلل اهل السنت در خلافت باین

حدیث متواتر سنیان میگویند که چون تشریف بردن حضرت رسول الله
بغزوهٔ تبوک آنحضرت علی را باینحدیث خلیفه فرمود پس آن خلافت تا معاودت
آنحضرت بود نه بابعد آنحضرت میگوئیم وبالله التوفیق اگر این حدیث را
همین یک مورد می بود در انصورت هم از برای اینکه این تعلل از برای اینها
نبوده باشد آنحضرت بلفظ صریح بعدی در آخر اینحدیث تصریح اینکه
ایشم منزلتی هارون از موسی از برای علی از آنحضرت ممتد تا بابعد آنحضرت
نیز است فرمودند والا از برای اینکه خلافت آنحضرت از برای علی تا مراجعت

آن حضرت باقید ذکر بی محل نداشت اگر گویند که ان بعدی بمعنی غیری است
ازین معنی همین حاصل میشود که غیر از آن حضرت بلا قید زمان هیچیک نبی نیست
و بطلانش بدیهی است **و از جمله این عموم منزلت است**
برگشته شده قوم بودن خلیفه بحق و ضعیف و نزدیک بقتل کردن قوم خلیفه
بحق را و با این قتال نکردن خلیفه بحق با آن برگشتگان بخوف تفرقه و پراگندگی
قوم است و وقوع این منازل مستوجب بعدیت غیابیه و زمانیه با همدیگر
هردو بعدیت است زیرا که وقوع این منازل فیما بین موسی و هارون فیما بین محمد
و علی غیر از لَا اَمْلِكُ اِلَّا نَفْسِي وَاَخِي و تشبیه او زمان حیات بموسی است
بشبیه بهارون شد فی نبوه لهذا صدق حضرت سید انبیا مستوجب بعدیت زمانیه
الا و صعب معارک همراه گریختن و یک برادر با همراه خواندن و خانه برد و معبد بودن
و تناقض و نشستن بیاهی خارج از بعدیت زمانیه و بعضی داخل در بعدیت غیابیه
و نیز داخل در بعدیت زمانیه است و مستثنی فیما بین موسی و هارون فیما بین نبی
و علی در زمان آنحضرت نشد پس وجوب ایمان بتصدیق رسول الله واجب می کند
اعم بودن این بعدیت را از بعدیت زمانیه و نیز از بعدیت غیابیه که اینهم از بعض مقاصد
آنست و بطلان بعدیت غیابیه بالا بیان شد **و میگویند** عموم منزلت موسی
و هارون در محمد و علی علیهما و عترتهما افضل الصلوة و السلام ثابت نمیشود زیرا که

هارون برادر حقیقی و بزرگ و افصح از موسی بودند میگوئیم و بالله التوفیق
جواب این نیست که اعتبار وجه تشبیه را است و بحدیث مبین از نسبت جناب
عمر نیست بلکه مبین از قدر و منزلت است و بر واضح است که وجه شباهت
دادن برادر حقیقی بمقصدی بنفسی و نوبها صد وانت اخی فی الدنیا
والآخرة بودن علی با نبی باحادیث نبویه مرویه سنیان نیز است و
موسی در قدر و منزلت از هارون بزرگ بودند همچنان نبی از علی در
قدر و منزلت بزرگ اند اما افصحیت پس آن از اصل کل کمالات بشریه
بودن حضرت سید انبیا و مفصل آن شدن جناب علی همچو ظهور ولایت و نیز
انا مدینة العلم وعلی بابها و فاتح ولایت محمدیه و دست آن برای جنگ
بودن ظهور قصاید حضرت نیز در علی شده است و مستغنی از بیان است بلکه وضوح
بر هر کسی در مفصل آن میشود و در اصل آن که مجلس با شهدا این است که ابن ابی الحدید
که سر آمد فصحای متاخرین است در شرح نهج البلاغه در وصف کلام امام الفصحا
میگوید دون کلام الخالق فوق کلام المخلوق یعنی پائین کلام خالق و بالای
کلام همه مخلوق است

حجت چهارم در زائل نشدن خلافت حق

از حاصل نشدن تسلط بر حیلت ذی شعوری مشتبه توان یافت همچنانکه
خلافت موسی برگشتن قوم از هارون از غلبه و تسلط نیافتن آن خلیفه حق بر گمراهان

زائل نشده من وجه عن خلافت محمدیه از هارون منزلت محمدی از افاده عدم قوم موسی
در بیچ گشتن از خلیفه بحق خود باجماع ضالین امت فاسد ایشان نتواند شد پس اجماع
امت ضاله در خلال خلافت هارون منزلت محمدیه بجا اعتماد اجماع حجت محکم
و رکفایت انجدیت از برای ایمان بخدای سبحانه
و برسول او و بامام از جانب حق سبحانه از اینکه برگشتن امت
از خلیفه بحق و تضعیف و نزدیک بقتل کردنش و ترک قتال و جدال کردن آن
هارون منزلت محمدیه بخوف تفرقه در امت ضاله که تمام این واقع شوند بعد
رحلت حضرت ختم رسالت صلی الله علیه و آله و سلم او و خدای سبحانه اخبار از وقوع
همه این در تشبیه حضرت سید انبیا بموسی از این فرموده خود فرموده انا ارسلنا
الیکم رسولا شاهدا علیکم کما ارسلنا الی فرعون رسولا و با آنکه
خلیفه کردن موسی برادر خود را بر قوم خود و برگشتن قوم موسی از خلیفه بحق و تضعیف
و نزدیک بقتل کردنش و قتال نکردن آن خلیفه بحق بخوف تفرقه در امت همچنانکه
از بالا مبین شده میآید از آیات دیگر واضح نمود و حضرت سید انبیا صلی الله
علیه و آله و سلم نیز بر وقوع همه این مغیبات واقع شونده پس از رحلت خود در
تشبیه برادر خود به هارون نسبت بخود این حدیث منزلت الطوری بین نمود
که احاطت بر همه این واقعات واقع شونده بعد آنحضرت نمود و احتمال این [illegible]

کہ سنیان نیز بعد وقوع آن وقعات ہمچنین حدیث را کہ مبطل مذہب الشیان
بہ ثبات بینہ مصدرہ است جعل کردہ داخل جمیع صحاح خود کردہ باشند
ہمچنانکہ محتمل نتواند شد کہ اہل کتاب بشارات بعثت حضرت ختمی مآب را جعل کردہ
داخل توریت و انجیل نمودہ باشند پس اینحدیث چنان معجزہ باقیہ الی یوم
القیمہ است کہ مستوجب قطع و یقین است برحق بودن کتاب اللہیکہ
مبین از ہمہ این مغیبات است کہ واقع شدند و بر صادق بودن منزل علیہ
و خبر دہندہ ازان و بر برحق بودن خلیفہ بحقیکہ این خبارات ابنرای او
حق سبحانہ و رسول او فرمود

بیان ہشتم حدیث ثقلین است

ہیچیک کتاب الکتب احادیث متمسکہ فریقین نیست مگر اینکہ در ان
طرق متعددہ اینحدیث منقول شدہ از انجملہ در مشکوۃ کہ اصح صحاح اہل
سنن از سیوی انتخاب شدہ بطریق منقول است کہ حضرت سید النبیین در
حجۃ الوداع درحالیکہ بر ناقہ قصوی سوار بودند خطبتاً و بر ملا عام اسلام
میفرمودند انی تارک فیکم ما ان اخذتم بہ لن تضلوا
بعدی کتاب اللہ و عترتی اہلبیتی احدہما اعظم من
الاخر لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض فانظروا کیف
تخلفونی فیہما یعنی بتحقیقکہ میگذارم درمیان شما دو چیز سنگین را ان دو

چنان چیزیست اگر بگیرید آنرا هیچگاه گمراه نشوید بعد از من این کتاب خدا
وچنان نزدیکتر این قرابت من اند که صاحبان خانهٔ من اند یکی از اینها
بزرگتر از دیگری است و این دو از یکدیگر جدا نخواهند شد تا بر حوض کوثر بمن ملحق
شوند پس ببینید چگونه پاسداری حق من پس از من با مخالفت من خواهید کرد
در حق این دو درین حدیث ده حجت است **حجت اول** در نتوانستن
این امت حفظ خود از ضلالت بدون پیروی عترت
طاهرهٔ آنحضرت از اینکه بدون متابعت چنان عترت حضرت
رسول الله که هیچگاه از کتاب الله جدا نشوند این امت نمی توانست که از ضلالت
محفوظ ماند هرچند مجتمع شدن بر آن امر باشد زیرا که لغو نبود که آنحضرت گمراه
نشدن این امت مشروط بمتابعت آنچنان عترت خود فرمود **حجت**
دوم در دلالت کردن ضلالت این امت بر ترک
پیروی عترت از اینکه وقوع ضلالت هفتاد و دو فرقه دلالت بدیهیه
میدارد بر اینکه متابعت این عترت هادیه از آن فرقهای ضاله متروک گردیده
چه ایمان بصدق سید رسولان مستوجب ایقان این است اگر اینها متابعت
عترت هادیه آنحضرت میکردند گاهی گمراه نمیشدند **حجت سوم** در
نتوانستن این امت تمام و کمال هدایت یافتن از کتاب

خدا بدون مهتدی شدن از عترت سید الوری ص

از اینکه این امت را قابلیت این نیست که بلا اهتدا از عترت و اهلبیت رسالت
بانچه باید و شاید از کتاب الله مهتدی شود چه اگر امت قابلیت این میداشت
اشتراط آنحضرت پیروی چنان عترت خود را که غیر مفارق از کتاب الله باشد
در گمراه نشدن امت لغو میشد زیرا که کتاب هادی کافی با ایشان کفایت هدایت
میکند نه بدون ایشان قوله تعالی لعلمه الذین یستنبطونه منهم یعنی
هر آئینه میدانند آنرا کسانیکه استنباط میکنند آنرا از ایشان و راز این آنست که
کتاب الله بر دل اقدس حضرت رسول الله نازل شده است چنانچه حق تبارک
و تعالی میفرماید نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْاَمِینُ عَلٰی قَلْبِكَ یعنی آورد آنرا جبرئیل
بر دل تو و عین کتاب الله حقیقی که بر آنچنان دل اقدس نازل شده است اصلاً آن غیر از
دل چنان صاحبدلان در طاق و او طاق نازل نیست و همچنین کتاب را
آنحضرت با خود از اینجهان نبردند بلکه در دلهای اهلبیت رسالت که عترت آنحضرت
اند ودیعت فرمودند و بغیر از چنان پاکان کسی را مساس آن میسر نتواند شد
چنانکه حق تقدس و تعالی میفرماید اِنَّهُ فِی كِتٰبٍ مَّكْنُونٍ لَا یَمَسُّهُ اِلَّا
الْمُطَهَّرُوْنَ یعنی بتحقیق که کتاب الله در کتاب مخفی است مس نمیکند آنرا کسی
بجز از پاکان بقید علی الاطلاق پس آن کتاب الله حقیقی روحی است که آنرا

حق تبارک و تعالی نور دل پاک حضرت سید و خاتم انبیا گردانیده همچنانکه
فرموده وَكَذَٰلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي
مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَٰكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ
مِنْ عِبَادِنَا یعنی اینچنان نازل کردیم بسوی تو روحی از امر خود که ندانی یعنی
بدون آن که چیست کتاب و چیست ایمان ولیکن گردانیدیم آن روح را نور
یعنی روشنائی دل تو هدایت مینمائیم بآن هر کرا که خواهیم از بندگان پس
خزاین چیست آنچه آنحضرت کتاب الله را با منتقل از دل بزبان قرائت
فرموده قرآنی شد که بلسان عربی مبین معجز ممتنع المثل است و آن منتقل از
روح و نوری است که فی الاصل کتاب الله ثبت بدل اقدس حضرت
رسول الله است و آنچه از آن قرائت نوشتند نقش و نقل آن شد و اصل آن
که نور دل آنحضرت است مبین کل شیء است همچنانکه حق عز و جل میفرماید وَنَزَّلْنَا
عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ یعنی نازل کردیم بر تو کتابی را که
بیان کننده است برای کل چیز است و آنکه گفت حَسْبُنَا كِتَابُ اللهِ یعنی بس
است ما را کتاب خدا و اتباع او کرد لامحاله عالمان از او شدند نتوانستند
و نمی توانند که عدد رکعات نماز و نصاب ها تحریر کنند و امثال اینها از ضرور
ترین ضروریات دینیه از قرآن مجید درآورند پس از کجا که کتاب خدا

که مبین از کل شیء است مبین از برای او و اتباع او باشند و آن کتاب
غیر از مستودعان جدا نشوند که آنکه ماجدی میسر نتوان شد و مخصوص شان
والبیان کتاب الله است که حق عز و جل میفرماید بل هو آیات بینات
فی صدور الذین اوتوا العلم یعنی بلکه آن آیات روشنی است در
سینهای کسانیکه داده شدند علم و شان غیر ایشان نیست و خدای
تبارک تعالی میفرماید و کل شیء احصیناه فی امام مبین یعنی
هر چیز را گنجانیدیم در امام مبین پس این امام مبین امیرالمومنین باب
علم محمدی علی با اولاد و اطیاب انتجاب اند چه مخالفان نیز در این باب از اعاد
بسی روایات دارند **حجت چهارم در وجوب بودن**
معصومین در عترت آن حضرت از این دو تنبیه اول
آنکه آنحضرت فرمود اگر متابعت ایشان کنند تابعان ایشان هیچ گاه گمراه
نشوند پس اگر در ایشان خطای و لو سهوی می بود پیروان ایشان در آن لامحاله
گمراه می شدند پس صدق حضرت رسول الله مثبت معصومیت این عترت است
دویم آنکه آنحضرت فرمود که این عترت و اهلبیت خود هیچگاه از کتاب الله جدا
نخواهند شد و بدیهی است که این جدا نشدن بدو است حمل و حامل نیست چه
حمل و حامل قرآن مستوجب گمراه نشدن پیروان حامل آن نتواند شد پس

حق تعالی فرمود مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَاةَ ثُمَّ لَمْ
يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا یعنی مثل کسانیکه بر داشتند
توریت را باز بر داشتند مانند خریست که بر داشته باشد بار کتابها
بلکه مقصود ازین جدا نشدن بعلم و عمل است و هیچگاه جدا نشدن از
کتاب الله بعین عصمت است تحت نجم در اعلمیت این
عترت مهم تحیر از غیب و شهادت از اینکه بر آن حقیقت
صدق کند از عالم غیب باشند یا از عالم شهادت آنحضرت و اهلبیت
رسالت آنحضرت عالم بر برگزیده بغیب از خدای سبحانی هستند چه کتاب الله
کتبیان و تفصیل و محصی کل شیء است و هیچ یک تر و خشکی از آن و ابهت
آن جدا نشوندگان بعلم از آن احاطه علم بهمه آن وارند تا الفی علم غیب از
بعض نصوص پس آن از حس بشری و حیث الی الخلق ایشان است و از
سر دوات تحیر مصدق ایشان از کتاب خدای سبحانه و نور حقیقت قران که
از غیب شهادت و آنست و آن تبیان از همه آنست پس مصدق است آنکه
حضرت صادق علیه الصلوة والسلام فرمود وَلَدَنِي رَسُولُ اللَّهِ وَأَنَا
أَعْلَمُ كِتَابَ اللَّهِ فِيهِ خَبَرُ السَّمَاءِ وَخَبَرُ الْأَرْضِ وَخَبَرُ الْجَنَّةِ
وَالنَّارِ وَخَبَرُ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ أَعْلَمُ ذَلِكَ كَمَا أَنْظُرُ إِلَى كَفِّي إِنَّ اللَّهَ

یقول و نزلنا علیک الکتاب تبیانا لکل شیء یعنی زاده است
مرا رسول الله و من میدانم کتاب الله را در آن خبر آسمان است و خبر زمین و خبر جنت و
دوزخ و خبر آنچه شده و خواهد شد میدانم همه آن را چنانچه نظر میکنم بکف دست من
بتحقیق که حقتعالی پیغمبر آید جهان روشن کننده همه چیز است **حجت ششم مقصود
ازین عترت غیر معصومین نیستند** ازینکه مقصود ازین عترت و اهلبیت
غیر از معصومین علیهم جایز الخطایان نتواند بود چه از آیه اصطفی آل ابراهیم و آل عمران
غیر از چنان برگزیده ترین برگزیدگان ایشان که برگزیدگی خدای میان در ایشان یافته شده
وایشان انبیا و اوصیا اند همه آل ابراهیم و آل عمران مقصود نتواند بود اگر می بود غیر معصومین
نیز مقصود ازین عترت می بودند از پیروی جایز الخطایان احدی گمراه نشدن صادق نمی آید
**حجت هفتم در وجوب موجود بودن احدی در جهان ازین
عترت معصومین در هر زمان** ازانکه سلسله این عترت طاهره که خلفان
آنحضرت در جهان اند الی یوم القیمه باید چنان مسلسل باشد که در هیچ یک زمان جهان
خالی ازین سلسله نباشد تا نبودن حضرت رسول الله و جدا نشدن کتاب الله
و عترت خود تا ملحق شدن با آنحضرت بر حوض کوثر صادق آید **حجت هشتم وقوع
مشابهت قوم موسی در این امت در خلافت سلسله انبیا شده**
ازانکه حقتعالی آنحضرت را از جمیع انبیا با تخصیص موسی تشبیه داده بیان

یقوم

قول موسی با امت چنین فرموده قال بئسما خلفتمونی بعدی یعنی گفت
موسی ای قوم بد است آنچه خلافت و عقب داری من کردید پس از من پس حضرت
ختم رسالت آنکه در آخر این حدیث فرمود فانظروا کیف تخلفونی فیهما یعنی
ای امت ببینید چگونه عقب داری من خواهید کرد در حق کتاب الله و عترت
من مبین از وقایع اساءت امت موسی در ضالین
این امت است پس خلافتیکه بمعنی خلاف است ازین امت بعمل آمد
**حجت نهم در احتوای تخلیف سید انبیا عترت خود را همراه
کتاب خدا است** از اینکه تخلیف حضرت سید النبیین عترت خود را
با حدیث ثقلین با کتاب الله احتوی میدارد بر همه آنچه در کتاب الله از امور دو جهانیه
است چه از صلاح معاد و نبوت و خلافت و چه از ایصال الطرق تقربات الهیه و لایت
نیز اگر تخلیف با کتاب الله اشتمال میدارد بر جمیع آنچه در کتاب الله است و غیر آن
از امور دو جهانیه از کتاب الله وارسته نیست پس ائمه علی الاطلاق در دین قرار دادن
ائمه عترت و اهلبیت آنحضرت را و ائمه دنیا قرار دادن سنیان دیگران را باطل
ائمه دین و دنیا همینها شد **حجت دهم در اعظم بودن کتاب الله
و عترت طاهره از یکدیگر** بمفاد آنچه آنحضرت فرمود یکی از کتاب الله و عترت
طاهره اعظم از دیگر است دانسته شد کتاب الله وحی و نور است که بر دل

اقدس رسول الله نازل شده چونکه بدون آن آنحضرت نمیدانستند که چیست کتاب
و چیست ایمان پس باین اعتبار آنکه مصدق علم آنحضرت اعظم است و باعتبار آنکه آن دو هم
دو منزل بحر اند چنان صاحب دل نتوانند ماند و چون هر دو مظهر این چنین بحر صاحبدل
است که بدون این چنین صاحب دل کتاب الله منزل را نفهمیده توانند بود
پس چنین صاحبدلان اعظم اند پس بحقیقت مدار اعظم بودن یکی از کتاب الله
و عترت غیر متفارق از کتاب الله بلا تعیین یعنی لا علی التعیین از این دو و اعظم بودن
کتاب الله که در نصوص آمده باعتبار اول است و آن اسرو سردار عترت آنحضرت
فرمود انا کتاب الله الناطق وهذا کتاب صامت یعنی من کتاب الله
ناطقم و این کتاب صامت است پس باعتبار نسبت مجملا اعظم بودن هر یک از این دو از دیگر
خود که این دو نامی اعتباری است نه حقیقی بهر حیثیت جداگانه از این دو حیثیت که با
مبین شده محقق و مصدق است برهان نهم حدیث دوازده خلیفه
است که بوثوق تواتر نزد شیعیان اثنا عشری در جمیع صحاح
اهل السنت نیز بطرق کثیره منقول شده از انجمله حدیث در
مشکوة ایشان منقول است که حضرت سید النبیین صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند
لَا یَزَالُ الدِّینُ قَائِمًا حَتّٰی تَقُومَ السَّاعَةُ اَوْ یَکُونَ عَلَیْهِمْ
اِثْنَا عَشَرَ خَلِیفَةً کُلُّهُمْ مِنْ قُرَیْشٍ یعنی همیشه خواهد بود دین اسلام

از روی قیام تا آنکه قائم شود قیامت یا بشوند بر اهل اسلام دوازده خلیفه
همه ایشان از قریش خواهند بود و این احادیث مبین اند از تشبیه دادن حقتعالی
سید انبیا را بخصوص از موسی و مقیم دین موسی دوازده سبط قوله تعالی
قُولُوا آمَنَّا بِاللهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَإِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمٰعِيلَ وَيَعْقُوبَ
وَالْأَسْبَاطِ شدند که همینان دوازده سرداران راز دان قوله تعالی وَبَعَثْنَا
مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا شدند و نیز از فرموده حقتعالی با ابراهیم همچنانکه در باب
شانزدهم کتاب خلقت از توریت است که حقسبحانه و تعالی فرموده دعائی ترا در حق اسمعیل
شنیدم مثمر خواهم کرد او را و بعطیه دوازده سردار از او متولد خواهند شد و از اینکه
حضرت سید انبیا مرکز اندر دائره قریش همچنانکه از آنحضرت تا بقریش دوازده پشت
فاصله است باید از آنحضرت تا دوازده پشت ممتد او نتایج قرشیت باشد
و آن همچنانکه در تبیان سیوم امامت مبرهن شد این خصوص قرشیت جز در اخوت
و ذریت حضرت سید رسل محل نتوان داشت همچنانکه نشان نبی بعثت حضرت
ختم رسالت در توریت نشان قریب از هاشمی و مطلبی بودن نشده بلکه از بنی
اسمعیل بودن نشان بعید شده تا جوینده یابنده را علوی قدر گشته و راز
یابی باشد همچنان در این احادیث از قرشیت نشان بعیده داده شدن
موجب علوی رتبت مومنان این خلفا بحق است و آنکه سنیان اعراض

ازین خلفا بحق وائمه دو جهانیان این دوازده خلفا با ثلاثه یا بنی امیه و مروانیه و
بنی عباسیه میشمارند بدیهی البطلان است علاوه بر بینات مبرهنه سابقه باین حیثیه
ببینند که آنحضرت درین احادیث غایه قیام اسلام یکی از دو چیز فرمودند آمدن
قیامت یا تمام شدن دوازده خلیفه پس همینکه پیش از آمدن قیامت دوازده
خلفای مفروضه سنیان تمام شدند و دین اسلام قائم ماند و زایل نشد پس مقصود آن
خلفا و نبودن این است و شارح عقائد نسفی بعد ذکر این گفته اما بعد خلفاء
العباسیه فالامر مشکل گوئیم و بالله التوفیق بگرویدگان ائمه بحق اثنا عشر در
دنیا و آخرت مشکلی نیست و از اطلاق اثنا عشریان غیر از فرقه ناجیه فرقه متبادر
خاطر احدی نشود والسلام علی من اتبع الهدی برهان دوم حدیث
وجود امام در هر زمانه است بطبق نصوص قرآنیه و احادیث متواتره
مرویه شیعه و براهین قاطع عقلیه در صحاح سنیان و در شرح عقائد نسفی ایشان نیز
منقول است که حضرت سید و خاتم انبیا صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند من مات
وَلَمْ یَعْرِفْ اِمَامَ زَمَانِهٖ فَقَدْ مَاتَ مِیْتَةً جَاهِلِیَّةً یعنی هر که مرد
در حالیکه نشناخت امام زمانه خود را تحقیقکه او مرده است بموت جاهلیت و این
جهالت چونکه مقید بقیدی نیست جهالت مطلقه یعنی جهالت هرگونه که کفر و شرک
نوعی جهالت از آنست پس وجوب بودن امام در هر زمانه و خاتمه لبشر مطلق جهالت

یافتن هر انکسیکه آن پیشوای کل خلق را شناخته باشد ازین حدیث اوضح و ابین
است اما تعلل اهل سنن اینکه قرآن امام همه زمانها است نیز جهل یا تجاهل است
که بفرموده خدای سبحانه کتاب موسی با موسی و هارون و یوشع و چنان برگزیدگان
که وارثان کتاب بودند بفرموده خدا سبحانه واورثنا الکتاب الذین
اصطفینا من عبادنا امام بودند بدون ایشان لیس کتاب الله با عترت و اهل بیت
جمهور نیست که کتاب الله ناطق باشد کفایت به هدایت می کنند محض کتاب صامت بدون عترت هدایت نشوند که
از آنجه کتاب الله بجز سینهای اهل آن نبودن اینست باین فرموده حق سبحانه انه فی کتاب
مکنون یعنی بتحقیقکه آن در کتاب مخفی است نه کتاب حسی و آن کتاب مخفی
در سینهای این ناطقین بود مبرهن ازین فرموده حق سبحانه بل هو آیات بینات
فی صدور الذین اوتوا العلم بلکه آن آیات روشن در سینهای صاحبان علم
و این ناطقین است که کتاب الله استنباط کرده میشود بفرموده حق سبحانه
لعلمه الذین یستنبطونه منهم یعنی برآئینه دانستند کتاب الله را کسانیکه
استنباط آن میکنند از ایشان پس باین ده برهان که هیچیک جهوئی از
اغیار نیز مجال انکار بر رد آن ندارد و سه بحث و تهی کردن هیچکدام این براهین میتواند
بعد این براهین از احدی امکان آن نمانده که غیر از جناب ولایت مآب و یازده
اطهار طیب فرزندان آن جناب علیه و علیهم افضل الصلوة والسلام که دوازده هم

ایشان امام این زمانه صاحب از یا شد کسی را خلیفه بحق امام مطلق دنیا و دین دانند واز وجود امام در هر زمانه بالتعداد عدد دوازده مقیمان و مصلحان دنیا و دین از کتاب الله و سنت مقطوعه سید النبیین صلی الله علیه وآله وسلم ائمه بحق چنان شناخته شدند که غیر از دوازده امام عترة خیر انام اولهم علی وآخرهم مهدی امام علی الاطلاق که بحق باشد نیست واز محض این عدد ائمه بحق است که امتیاز فرقه ناجیه این امت و هفتاد و دو فرقهٔ ضاله ناریه میشود که از اثنا عشری گفتن غیر از پیروان دوازده امام قطعا در خاطر احدی نمی شود پس مذہب بحق بے از فرقه شیعه اثنا عشریه نیست ولیکن الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم

تبیان پنجم در ابطال استدلال اہل السنن و رد جوابہ مطاعن در خلافت بالجملی

از غصب فدک استدلال با بن ابطال به پنج عنوان نمائیم عنوان اول در ابطال استدلال اہل السنن به آیات مجیده مدائح و مدارح مهاجرو انصار و خیر بودن این امت و بیعت رضوان و امثال آن بگویم و بالله التوفیق هرچه در قرآن مجید در مدح و علوی قدر ایشان یا وعده چنان آمده آن کم است نسبت بفرموده خدای سبحانه نسبت به بنی اسرائیل انی فضلتکم علی العالمین و فرموده او سبحانه وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ و فرموده او سبحانه اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰۤى اٰدَمَ وَنُوْحًا وَّاٰلَ اِبْرٰهِیْمَ وَاٰلَ عِمْرٰنَ عَلَى الْعٰلَمِیْنَ و سنیان

باسلامیکه دارند نتوانند گفت که همه بنی اسرائیل یا اکثر ایشان همچو قوم موسی
که همه از خلیفه بحق برگشتند و گمراه شدند مستحقان در فضیلت بر همه و برگزیدگان
جمیع عالمین بودند و سنیان مقر بندارند غیر از اینکه گویند این فضیلت بنی اسرائیل
و برگزیدگی آل ابراهیم و آل عمران بر همه عالمین مخصوص انبیا و اوصیا چنین کسانست
که اینچنان فضیلت و اصطفای خدای سبحانه را اینها یافته شده و آن افضلین مصطفین
جمیع عالمین و را از منه خود و هزار هزار بنی اسرائیل و آل ابراهیم کمتر از یک در کرور کرور شماره
بوده اند پس من دعوی با ادعان و ایمان داریم که در مهاجر و انصار و اهل بیعت
رضوان خیر است موعودین جنان اینچنان قلت داشتند همچنانکه حق تقدس و تعالی
میفرماید اِلَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ وَقَلِیْلٌ مَّا هُمْ یعنی آنها نیکه
ایمان آوردند و عمل صالحات کردند کم اند اینها کمترین کم بوده اند و سبحانه تصریحات
بر وجود منافقین در اصحاب که مهاجرین و انصار بودند در آیات کثیره فرموده است
و در صحاح سنیان و مشکوة ایشان در باب حشر و نیز در باب کوثر منقول است که
حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند که روز قیامت قومها از امت من که
اصحاب من بوده باشند و انبار امن لشیاسم و آنها مرا شناسند در بدترین حالات
بر من وارد شوند و من گویم اُصَیْحَابِیْ اُصَیْحَابِیْ حقتعالی بمن فرماید اِنَّكَ لَا تَدْرِیْ
مَا اَحْدَثُوْا بَعْدَكَ اِنَّهُمْ ارْتَدُّوْا عَلٰٓى اَعْقَابِهِمُ الْقَهْقَرٰی

یعنی تو نمیدانی که اینها چه احداث کردند پس از تو اینها مرتد شده اند ببرگشتن بسر
پاشنهای خود پس آیا سنیان میتوانند که گویند آن مدایح از برای اینچنین اقوام
مهاجر و انصار ست و اعجب اینکه اهل السنن بخلاف چنین احادیث متفق من الفریقین
منقول که مثل چنین احادیث که حجت در جانبین نتوانند شد از اسناد ایشان آنحضرت روایت
کرده اند که اصحاب من مانند ستارگان اند بهر کدام ایشان که اقتدا کنید هدایت
یابید و حال آنکه در اصحاب اقوام و قبائلیکه صحابیان آنحضرت صلعم بودند و بنص این دو
حدیث چنان کفر نهان داشتند که بعد آنحضرت احداثها در دین آنحضرت کردند
و آن فی الحقیقة عند الله مرتد شدند و اینچنین بودن آنها حقیقتا روز قیامت آشکار
نماید آیا بمتابعت هر کدام از اینچنین اصحاب است هدایت شدن مصدق توان شد
گوارا باد باهل السنن اقتدای چنان اصحاب با محرومی از اتباع ائمه اطهار اطیاب
و فارسی خوانان محض میتوانند آگهی یابند که در جذب القلوب ایشان منقول است
که حضرت رسالت پناه صلعم وقتیکه اظهار خاتمه بر ایمان یافتن شهدای احد بتحسین و تمجید
این شهدا فرمودند ابوبکر پرسید آیا ما چنان نیستیم آنحضرت فرمودند نمیدانم که
شما بعد از من چه خواهید کرد میگوئیم و بالله التوفیق این دانستن
آنحضرت در جهة الی الخلق هست که نبوت است نه از اتصال بعلم الهی که بآن مقام
هیچیک ذی مرتبه حائل و فاصل میان وی بین الله نیست و در همین اتصال نبی آن بآن

از عالم الغیب افاضهٔ علم غیب با نحضرت بصدق این فرموده حقتعالی عالم الغیب
فلا یظهر علی غیبه احداً الا من ارتضی من رسول و در این مرتبه همه رسل
بالتحت حضرت ویند و آن مرتبهٔ ولایت مطلقه و امامت کل ازمنه بودن آنحضرت
است و در همین مرتبه امامت ابراهیم که بالاتر از رسالت و خلت بود من باب
جمع رحیز باصل آن بسوی آنحضرت و منتقل آنحضرت شهنشاه ولایت
باحادیث مشهوره مرویه فریقین راجع شد بفرموده حقسبحانه انی جاعلک للناس اماماً
و از غرض کل ابراهیم و من ذریتی و در این مرتبه تفریق بین الله و بین آنحضرت بفرموده
حقتعالی یریدون ان یفرقوا بین الله و رسوله اولئک هم
الکافرون حقاً کفر حقیقی است پس خبر این نیست که نفی ما انستن در رود
حدیث مذکور الصدر از آنحضرت در مرتبهٔ نبوت است که جهت الی الخلقی
است نه از مرتبهٔ ولایت و آنا آنحضرت که جهت الی اللهی است و بتحقیق این
مرتبهٔ ولایت و بطون البطون آنحضرت است که آنحضرت در ورود حدیث مذکور
الصدر مروی شیعیان بهم الخیر در قیامت خواهند شد خبار فرمودند پس مستند استند
و فرمودن حقسبحانه تو نمیدانی که اینها بعد از تو چه احداث در دین کردند
صادق در مرتبهٔ نبوت است نه در مرتبهٔ ولایت آنحضرت بنابر اظهار حال
آن گروههای ضلالت مآل ان بر اهل حشر است و حالانکه آنحضرت از مرتبه

وانحطا [2]

ولایت عالم الغیب مرتضی یعنی برگزیده از جانب خدا علمناه من لدنا علما
این را سید استند که پیشاپیش اخبار از آن فرمودند عنوان دوم در ابطال
انچه سنیان از حجیت اجماع استدلال میکنند آن بایه شوری است
با ادعای اینکه آنحضرت فرمودند امتی من بر ضلالت اجتماع نخواهد کرد معلوم
وبالله التوفیق حکم شوری در چنان امور شده که در ان امور حکمی از حقسبحانه
و رسول او نیامده باشد و با وجود ورود حکم در امر شوری در اخذ یا ترک آن
کردن از برای اینکه آن حکم را مقبول و معمول دارند یا پس پشت نهند این رد حکم خدا و رسول
اوست و حقسبحانه و تعالی میفرماید ما کان لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضی الله
و رسوله ان یکون لهم الخیرة یعنی نیست از برای مومنی و مومنه چون
حکمی فرماید خدا و رسول او اینکه بوده باشد از برای او اختیاری پس بر خلاف این
بعد نصب حضرت رسول الله خلیفه خود را در غدیر بحکم حق جل و علا همچنانکه در نصوص
مبرهنه بالا از کتاب الله و احادیث نبویه مقطوعه واضح و این شد اکثرین بزرگان
مسلمین سرپایه فساد در خلافت رسول الله کردن و آن بی زبان خلیفه بحق گشتن
و این اعاده عمل قوم موسی را اجماع امت نام نهادن این اجماع چنان ضلالت و ضلال
بود که آن بنای ضلالت و ضلال و رد و عناد و فساد در اسلام شد تا بحدیکه
نتیجة الشهادت کربلا گردید و بجز و لی مقتولی و مجبوسی و مسمومی ائمه عترت طاهره

رسول الله انجامید این بیدینیهای بدیهیه را نسبتی بمصالح صحیح و دینیه نیست

و امر شوری که فرموده حق جل و علا وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ بحضرت رسول الله صلعم

شده است من باب ترویج مصالح اندیشی در است در امور دنیا بنا بر آنکه اگر مصلحتی

در خاطر کسی آید بدیگران حالی شود با وجود این اگر فیما بین مختلف باشند بامور علیه مشورت

که حضرت رسول الله اند اصلح بودن هر رای که ملاحظه فرمایند امر باخذ آن فرمایند بنا

علی هذا امر شوری احکامی لازم میدارد که او قوت رای احکم نماید نه بر کثرت آراء چه اکثر

نفوس حصص نقاط اطراف که مجموع آن دایره شود چونکه در طرف افراط و تفریط آیند

فاسدات باشند و مرکز که جز نقطه واحده نتواند بود و مرجع وحدت یکیست و عدل حقیقی بما

و آن در نفوس اهل هر زمانه قائم مقام حضرت سید امام امام زمان است و بدیهیست

دائره نزدیک بمرکز قلت میدارد و دائره دورتر از آن کثرت میدارد و همچنین است

دائره بعد دائره پس آخر بخیر و صلاح قلیلان و اقل قلیلان اند و شر و فساد در کثرت

با کثرت باز و اکثر از آن است همچنانکه حق جل و علا مدحت میفرماید قلت را

از امثال این آیه مبارکه إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَا هُمْ

و مذمت میفرماید کثرت را از امثال این آیه مبارکه وَإِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ

يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بالجمله از آفتاب روشن تر است که اکثر نفوس متابعت

اهوا و طلب تعلیات نفسانیه شریره و فاسده یافته میشوند و اقل قلیل نفوس عادله

وصالحہ مخالفین ہوا و تابعین مولا بودن ابین است پس اجتماع نکردن امت بر ضلالت
اگر بزعم سنیان حدیث نبوی ہم باشد معنایش نیست کہ گاہی چنین نخواہد شد
کہ احدی از مسلمانان بر حق نماند واقل قلیل فرمودہ خدای سبحانہ اِلَّا الَّذِیْنَ
اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ وَقَلِیْلٌ مَّا ھُمْ کہ با حضرت امیر المومنین علیہ
افضل الصلوۃ والسلام بر صراط مستقیم ولایت آنحضرت ثابت قدم ماندند و محترز
از بیعت در سقیفہ شدند کافی از برای جمع نشدن ہمہ امت بر ضلالت است
وآنکہ در صحیح مسلم و بخاری اہل سنن است کہ پس از شش ماہ حضرت سیدۃ
نساء العالمین علیہا افضل الصلوۃ والسلام از منع میراث فدک فی و خمس خیبر
آزردہ از بوبکر رحلت فرمودند حضرت امیر المومنین علیہ افضل الصلوۃ والسلام ناچار
با ابوبکر مصالحت کردند و این مصالحت مرویہ خود را سنیان بیعت نام نہادہ اند
و این بنا بر تقیہ قولہ تعالی لَا یَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُوْنَ الْکٰفِرِیْنَ اَوْلِیَآءَ اِلَّا اَنْ تَتَّقُوْا
تُقٰۃً یعنی نگیرند مومنان کافران را دوستان مگر اینکہ بترسند ترسیدنی
بقدر امکان کم کردن شر از دین و ایذای مومنین و مومنین واقعین بود منصوصہ
با آن ہمہ واجب بود بتصریح بیضاوی در تفسیر ہمین قولہ تعالی اِلَّا اَنْ تَتَّقُوْا تُقٰۃً
و نیز فرمودہ حق سبحانہ تعالی اِلَّا مَنْ اُکْرِہَ وَقَلْبُہٗ مُطْمَئِنٌّ بِالْاِیْمَانِ بنا بر حفظ
دین از خوف اضمحلال یا لزوم تفرقہ یا ایقاع جنگ و قتال فیما بین مسلمین بود

وحال آن مصالحہ حال صلح حدیبیہ بود و آن این اقرار صریح عمر بن خطاب معرض
میشود کہ در ہمان باب خمس و ہمان صحیح مسلم و صحیح بخاری سنیان است کہ
عمر بجناب امیر المومنینؑ و بعباسؓ بن عبد المطلب گفت فَلَمَّا تُوُفِّيَ رَسُولُ
اللّٰهِ قَالَ اَبُوْبَكْرٍ اَنَا وَلِيُّ رَسُوْلِ اللّٰهِ فَرَاَيْتُمَاهُ كَاذِبًا غَادِرًا خَائِنًا
اٰثِمًا وَلَمَّا تُوُفِّيَ اَبُوْبَكْرٍ اَنَا وَلِيُّ رَسُوْلِ اللّٰهِ وَوَلِيُّ اَبِيْ بَكْرٍ فَرَاَيْتُمَانِيْ
كَاذِبًا غَادِرًا خَائِنًا اٰثِمًا یعنی چون وفات فرمود رسول اللہؐ گفت ابوبکر من
خلیفہ رسول اللہؐ ہستم پس دیدید شما او را دروغگو مکار خیانت کار گنہگار چون
بمرد ابوبکر من خلیفہ رسول اللہؐ و خلیفہ ابوبکر ام پس دیدید شما مرا دروغگو مکار و خیانت
کار گنہگار پس اوضح و ابین است کہ آنحضرتؐ ابوبکر را و بعد مردن ابوبکر عمر را مسلط
بنا حق شدن باظہار و اقرار عمر سید نشستند نہ ولی رسول اللہؐ احق بخلافت و
بیعت بر خلافت کردن در حالی صادق میآمد کہ با حق و انستن باشد یا با کراہ
و جبار کفار سب رسول اللہ کردن عمارؓ مفاسیر سنن ہم ہمچنانکہ از تفسیر بیضاوی در
تفسیر آیۃ الا من اکرہ مصرح است بر تقیہ مستحق سب دانستن عمار حضرت رسول اللہؐ
را میشود و حالانکہ حقتعالی نفی قباحت این فرمود با بفرموده خود الا من اکرہ
الخ و نیز باعتراف مفسر بیضاوی حقسبحانہ نفی فرمود قباحت محبت نمائی مسلم
را با کفار در حال ضرورت تقیہ و آنرا مستحق فرمود بیان فرمودہ خود لا یتخذ

الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً یعنی نگیرند مومنان
کفار را دوستان مگر اینکه تقیه کنند در محل نگهداری و حفظ بالجمله منجمله
موجبات ترک جهاد امیر المومنین علیه افضل الصلوة والسلام با ثلاثه و جهاد آنحضرت
با عایشه و معاویه و خوارج و صلح حضرت امام حسن مجتبیؑ بعد جهاد با معاویه و ترک
صلح حضرت سید الشهداؑ با یزید و ترک جهاد باقی ائمه چهار موجب دریافته شده
اوّل فقدان انصار از برای جهاد با ثلاثه چه طبقا عن طبق اجماع امت موجب
برگشتن و ضعیف و نزدیک بقتل کردن این امت ها رون منزلت محمدی را
انصار کافئین از برای جهاد نگذاشته بود و از برای جهاد با عایشه و معاویه از برای
حضرت امیر المومنینؑ و نیز از برای حضرت امام حسن مجتبیؑ انصار جمع آمده بودند چون در
آخر برگشتند ترک جهاد اعاده معامله حضرت رسول اللهؐ در صلح حدیبیه فرمودند و از
برای جهاد سید الشهداؑ با وجودیکه انصار کافئین از برای جهاد با یزید نمانده بودند
و چونکه یزید در حالی بود که پرده دری بدینی خود از امر قتل آنحضرتؑ در صورت بیعت
نکردن با و در حالیکه علانیه شراب خواری و قمار بازی تا حدی که ابن حجر آورده تزویج برادر
با خواهر نموده و انکار رسالت و تمنی بودن اشیاخش و دیدن انتقام فتح بدر بر ملا عام و
نوبت ۲ بر خلاف ثلاثه و معاویه آشکار نمود با این اگر حافظ و متقی دین برفع نزع تابع او می شد
دین برگشته میشد پس بنابر حفظ و ابقای دین بر حفظ نفس و آل و انصار خود حفظ دین ما

اختیار نمود و بشهادت خود اعلان ناحق بودن سلسلهٔ خلفای سلطان را
از گردآوری عامهٔ دنیا طلبان و از حق برگشتگان که این آخر نتیجه همان مسئله شد فرمود
سفك دمه ليستنقذ عباده من الجهالة وحيرة الضلالة يعني
ریخت خون خود را تا در آورد بندگان خدا را از جهالت و حیرت ضلالت و باقی
بدی یا آنکه از برای آنحضرت انصار دین جمع نیامدند و سلاطین بر دنیا که معاصر
آنحضرات از معونت نتایج خیری سوای محو دلی دنیا نیز از اعلان ترویج
بنیه بر دنیا دلی خود باز مانده بودند ضرورت جهاد که سید الشهدا دیا بیدین
برملا فرمودند نماند ترکش فرموده و بسر برده آمدن سلاطین معاصرین خود شهادت
یافتند الا اختیاری خود والی پیام این زمن از برای بقای دین و دنیا تا حصول مدعای
تا و سنی شود محفوظ داشت دوم از برای جهت با ثلاثه امیر المؤمنین ع از خوف
اضمحلال و زوال دین از انداختن قیتال فیما بین نامردگان مسلمین در بدایت اسلام
که نو حمیت جاهلیت مبدل بحمیت اسلام ظاهری نشده بود و منافقان و کفار
اطراف و اکناف در پی نابود اسلام در تکاپو بودند چه پنگ قوت اسلام از قیتال
فیما بین مبدل بضعف شده منافقان و کافران قابو میافتند انقراض اسلام میکردند
و غیر مسلمانان را فغان در آن نامردگان اسلام بودند تا حصل شیند در خلاف آنحضرت
مدت مدیده قریب سی سال از زمان گذشت و تولد و تناسل در اسلام شد

مانع بود [illegible]

جوانان پیر و ولادت یافتگان جوان شدند حمیت کفر مبدل بحمیت اسلام گردید
وکفار اطراف نیز منقرض شدند آن خوف از برای جهاد با عایشه و معاویه و خوارج
نماند سوم ضرورت مهلت امتحان ایمان مومنان و مهلت معاندان که تا جوهر
هر یکی بدون تصنع نمایان شود و ترتیب معامله آخرت بر آن شود که از برای جهان دیگر
جهان آفریده شده اند چهارم ضرورت رفع تسلط خلیفه بحق تا آخر زمان چه اگر اقتدار خلیفه
بحق بهم بودن و صالح تمام میشدند احقاق و قعیت حال تمام میشد و درین نقض غرض حکیم
عزوجل میبود و بدعوای مخالفان حجت آوردن امیرالمومنین بر معاویه از بیعت مهاجر
و انصار با خود و آنکه حق شوری از برای انهاست و دست خدا بر جماعت و شاذ و نادر
از برای شیطانست هرگاه مسلم شود مفاد این الزام خصم بمسلم او و نیز اثبات رجوع
آوردن اکثر آنها بسوی آنحضرت و تکمیل این استدلال که نزاع معاویه این نیست پس مومنین
همچو خلفاء الله و خلفاء انبیاء سابقین خلفاء الله و خلفاء حضرت خاتم الرسالة
با وجود مسلط شدن دیگران بجای معصومین که اعلمین و افضلین بر انگیخته اند جانب حق تعالی
بمنصب انبیا و اقربین آن سید الوری و ساداة مومنین اند موعودان ازین آیه
مبارکه اند که همچو اول مومنین بودن موسی اول و مقدم تر آن در وجود ایمان در رجوع
سرداری جمیع اهل زمان ایشان بوده اند بعد از انکه آن موعودان بخلافت بشرف
ارا ذلی داده شان پر خوف و حذر گردند آنگاه بصدق قوله تعالی لیظهره

علی الدین کله و قوله تعالی و یکون الدین کله لله زبانی آید که در آن
وعدهٔ حق تبارک و تعالی در بدل کردن آن ز و اهن [illegible] از برای ایشان خوف را به امن [illegible]
غلبهٔ دین حضرت ختم رسالت بر همه ادیان بحدیکه سوا دین اسلام در عالم [illegible]
پس تمکین و تسلطیکه درین آیهٔ مبارکه موعود است از برای آن جمعی است که سادات
مومنین اند نه از برای عامهٔ مومنین و از برای عموم مومنین خود این و از برای آن سادات
مومنین بوعده صادقه متیقن است **عنوان سیوم در ابطال خلافه ثلاثه**
و معاویه و یزید و مروانیه و عباسیه از فتوح بعض ممالک بطلان این
این است از اینکه بعد از انکه بنصوص قرآنیه و احادیث نبویه متفق الروایه بین الفریقین و غرایب
صحیحه ثبوت نفاق ثلاثه شد بفرار از غزوات و نسبت بیهوده گوئی دادن بحضرت نبوی
و در بحضور و اظهار شک در نبوت حضرت [illegible] شکستن بیعت غدیر خم و بعد غصب خلافت
غصب فدک و شکستن محراب و منبر و سوختن خانه اهل بیت نبوت بمحض اینکه مسلمانان فتوح
غزوات کردند و اینها از جای خود پای پیش نهادند بخلاف آنکه حضرت سید رسل و مرسل
خود بجهاد تشریف میبردند تجهیز اول و دوم از ثلاثه ازین باب بود که در صحیح مسلم شیبانی
و غیر آن از کتب صحاح معتبرهٔ ایشان مصرح است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه
و آله و سلم فرمودند اِنَّ اللهَ يُؤَيِّدُ هٰذَا الدِّيْنَ بِرَجُلٍ فَاجِرٍ یعنی خدای
سبحانه تایید میفرماید این دین را بشخصی فاجری و در احادیث نبویه دیگر آمده

بے رجال لا خلاق لهم یعنی الکسانیکه بوده باشند برای ایشان بهره از
دین پس بمحض فتوح لازم نمی آید خوبی بزرگان از دین احقیت خلافت رسول الله شود
چه آنها تسلط یافتن بتابعی نبوی بدون همزدگی ایشان باسلام امکان نمی داشتند و اگر
مانع جاری شدن امر خلفای حق نمی شدند در آن صورت ظهور فرموده حقتبارک و تعالی
یکون الدین کله لله از اول خلفای حق می شد و حالانکه آن در آخر الزمان خواهد شد
خلفای حق پس از تمامیت مهلت مقرره امتحان مومنین و خذلان معاندین بنا بر ترتیب
جزا و سزا در عقبی بظهور استحقاق هر یکی در دنیا خواهد شد اما انقیاد هم آنها و [illegible]
حشرات الارض با خلیفه حقی پس آن واضح است که این حشرات با نوح و ابراهیم و موسی و عیسی
نساختند و با سلاطین ناحق میساختند و عیسی فرمودند من حرف ظالم هم باشمای نرم
پس اذیت رسانی شما بمن غیر از ناخوشی سببی نمی دارد و اول ثلاثه گفت چون دیدم که اکثر
ناس مجتمع میشوند و علی به چنین نیستند تا این جرات کردم و علی را بجای نشانیدم و واضح
هست که این حشرات کینهای بدریه و احدیه و حنینیه و خیبریه با سالار دین داشتند و نیز ابن
ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گفته که سبب ناسازی مردم با امیر المومنین موافقت اهوای
آنها نکردن بود بخلاف دیگران که دنیا را بر دین و اهل آن را بر اهل این اختیار میکردند بالجمله
اگر یزید بر حق بود جمعیت و کثرت مردم بر حق بودن مسلط سابق و لاحق بجهه داری کثرت
و جمعیت خلق نزد آنها دلیل نمی شد فلا

عنوان چهارم در ابطال استدلال اهل سنت

از وعده خلیفه کردن خدای سبحانه مومنان را در زمین و
تمکین ایشان بدین الخ نیکند ای سبحانه فرمود وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا
مِنْکُمْ وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْاَرْضِ کَمَا اسْتَخْلَفَ
الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَیُمَکِّنَنَّ لَهُمْ دِیْنَهُمُ الَّذِی ارْتَضٰی لَهُمْ وَ
لَیُبَدِّلَنَّهُمْ مِّنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ اَمْنًا یعنی وعده داده است خدای سبحانه
کسانیرا که ایمان آورده اند از شما و بعمل آورده اند صالحات را که خلیفه گرداند ایشانرا در زمین چنانکه
خلیفه گردانید کسانیرا که پیش از ایشان بودند و تسلط دهد ایشانرا به دینیکه برگزیده آنرا
از برای ایشان و بدل فرماید از برای ایشان بعد خوف امن را میگویم و بالله التوفیق
سر دراز این آیه مبارکه در کما استخلف الذین من قبلهم است یعنی همچنانکه
خلیفه گردانید کسانیرا که پیش از ایشان بودند و اول آن خلفا آدم بود لقوله تعالی اِنِّیْ
جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً دویم داود لقوله تعالی یَا دَاوٗدُ اِنَّا جَعَلْنٰکَ
خَلِیْفَةً فِی الْاَرْضِ سویم هارون لقوله سبحانه وَقَالَ مُوْسٰی لِاَخِیْهِ
هٰرُوْنَ اخْلُفْنِیْ فِیْ قَوْمِیْ و هیچیک از ایشان مقرر شده و برانگیخته از جانب
خلق نبود و همه ایشانرا تسلط مفسدین در خلافت ایشان از ایشان زایل شونده
نبود همچنانکه خلافت هارون مسلوب گشت و از هارون چون قوم برگشت هارون
بخوف تفرقه جدال و قتال با قوم نکرد و همه اوصیا انبیا که همینان خلفا آن بزرگواران بودند

آنها را انبیا را از قرب قرابت خود از جانب حق تعالی نصب کرده می آمدند پس من

عن همچو خلفاء الله و خلفای انبیاء سابقین خلفاء الله و خلفای حضرت خاتم الرسالة با وجود

مسلط شدن دیگران بجای آن معصومینکه اعلین و افضلین بر انگیخته از جانب حق تعالی بنصب انبیا

داوربینان سید الوری و سادات مومنین اند موعودان ازین آیه مبارکه که همچو اول منصوص

بودن موسی اول مقدم تر آن در درجات اهل ایمان بسرداری جمیع اهل زمانه بوده اند بعد از انجمله

آن موعودان چونکه آن وعده چون موقت بوقتی نیست و لامحاله در وقتی از اوقات

وفا یافتنی است و از بهر آن وعده گاهی از برای احدی از مومنین تمکین و تسلط بر کاره

زمین همچو بلاد چین و اوروس و هند نشدن بلکه از برای بعض مومنین بر بعض روی زمین شدن

اوضح و اینست اگر همینقدر از برای حصول آن وعده خدا کافی دانند آن در وقتی از

اوقات از برای حضرت امیر المومنین علیه افضل الصلوة و السلام که متصف بجمیع الهیهای

خلافت موعوده بودند و اتباع آنحضرت در آنوقت کفایت کرده مسلط انکه فاقدان اوصاف

بنه کما استخلف الذین من قبلهم بودند و بر عکس جمل خلق از تعدی ناحق جهل مسلط

شده می آمدند موعودین انجا نمی توانند بود بلکه آن وعده تمکین و تسلط بر زمین که بلا قید و

مطلق است موعود حق تبارک و تعالی تسلط و تمکین کل روی زمین است و از برای همه آمد خلفاء الله

فی العالمین ان یقین وفا یافتنی است انهم یرونه بعیدا و نریه قریبا

یعنی تحقیق که اینها آنرا دور می بینند و ما آنرا نزدیک می بینیم عنوان پنجم در رد اجوبه

بعض مطاعنیکه اهل تسنن میدهند و ما اینجا اختصار بر چهار طعن جامع
مینمائیم طعن اول در فرار ثلاثه از غزوات و این بحدیست که ابن ابی الحدید در
شرح نهج البلاغه از جاحظ نقل کرده است که او گفت پوشیده شدن ابوبکر در غزوه
بدر زیر عریش افضل بود از شمشیر زدن علی در مقابل شجاعان و عبدالحق در مدارج النبوه
اعتراف نموده که در غزوه احد عثمان گریخت و عمر در غزوه احد نبود و مشهور است قول او که گفت
کوهی بر کوهها میدیدم و دویدم مانند اروی و در خیبر رایت و فرار اول و ثانی و با اقرار ازین
دو صحیح حضرت رسول الله صلعم بتصریح جمیع صحاح ایشان فرمودند لاعطین الرایة غداً رجلاً
یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله کرار غیر فرار
یعنی بر آئینه خواهم داد علم اسلام بکسیکه دوست میدارد خدا و رسول خدا را و دوست میدارند
خدا و رسول او را و هیچ جنگ نکند مگر زنده اینست و قوشجی در شرح تجرید تصریح نموده
است که در غزوه حنین با حضرت رسول الله غیر از نه کس کسی نمانده بود و در آن نه کس ابوبکر و عمر
و عثمان نبودند و نوشته شد و خدای تعالی فرموده احسب الناس ان یترکوا
ان یقولوا آمنا وهم لا یفتنون در صدق ایمان صحابه را ایراده اگر پس از
امتحان بی‌ایمانی مغشوش در آمدگان در آن صدق نکند آن آزمایش لغو میشود و لغو در
فعل کبریائی امکان ندارد پس ایمان نداشتن آن گریختگان محتاج بیان نیست جواب
تسنن و در همین است که خدای عز و جل در گریختن از غزوه احد فرموده و لقد عفی

عنقریب میگوئیم و بالله التوفیق هرچند که این عفو غیر از گذشت در دنیا
از مواخذه گریز از جهاد مغازی نمیدارد از لغو نمودن امتحان مدعیان ایمان بگریختن این
مغشوق و آمدگان حضرت رسول الله را در طغیان کافران چه آنها نشستند و کم بخشند پس اگر این مصداق
بی ایمانی آن گریختگان نشود امتحان خدا تعالی لغو خواهد شد و بابی ایمانی عفو در آخرت محل
نمیدارد همچنانکه حق جل و علا میفرماید قل للذین امنوا یغفروا للذین لا یرجون
ایام الله لیجزی قوما بما کانوا یکسبون یعنی بگو کسانی را که ایمان آوردند که مغفرت
کنند یعنی عفو و گذشت نمایند از برای کسانیکه امید روزها خدا نمیدارند تا جزا دهد
یعنی خدا آن روزها که زمان پاداش است بآنچه بودند کسب کنندگان پس واضح است این
مغفرت جز عفو و گذشت در دنیا مغفرت آخرت نیست با این اگر فرض کرده شود که
آن عفو از گریختن مغفرت آخرت است آن دیگر گریختن اول که فرار غزوه احد بود آمد
و در فرار و گریختن حنین لقوله تعالی ثم ولیتم مدبرین و خیبر و ذات
السلاسل و گریز که چنین اینهم نیامده که خطا لیس از خطا خطا صدیق باد رخطا هم میکند
دوم تخلف جیش اسامه از جهاد فریقین همچنانکه ابن ابی الحدید از کتاب
احمد جوهری در شرح نهج البلاغه و ترمذی در صحیح خود و غیر ایشان تصریح نموده اند که حضرت
رسول الله صلعم بجبر و قطع امر نمود ابوبکر و عمر را با جمعی از مهاجر و انصار تابع اسامه از برای
غزوه موته کردند و فرمودند لعن الله من تخلف عن جیش اسامه چون اینها

با اسامه کوچ کردند اسامه را بیرون مدینه واگذاشتند و برگشتند و اسامه
بعد رحلت آنحضرت در جواب طلب بیعت ابوبکر گفت که رسول الله مرا
و ترا امیر ما ساخته‌اند و مرا بر تو امیر ساختند تا وقت وفات خود بیعت او نکرد
میگوئیم و بالله التوفیق خلافت که امارت و ریاست بر همه است بر چه وجه متحقق
آن معتبر است همین تحت امارت اسامه بن زید متبنای خود قرار دادن حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم ابوبکر و عمر را است بر خلاف آنکه آنحضرت همین خالد را از برای امیر المومنین علیه افضل
الصلوة و السلام از راه دیگری روانه کردند و فرمودند هر جا که تلاقی این دو لشکر شود امارت
هر دو لشکر از برای آن برادر و جهانی خود باشد علی الرغم این ظلم بدیهی است که آن تحتیان
متبنی زاده حضرت رسول الله امیر و رئیس شوند بر شخص برادر و جهانی آنحضرت و چنان داماد
آنحضرت که بعل البتول بود و جریان سلسلهٔ ذریت آنحضرت محض از صلب او شد
و آنحضرت در آن قرب رحلت خود با آنکه بتواتر اخبار و یقین تصریح به رحلت عنقریب خود
میفرمودند جمیع ابوبکر و عمر را تابع اسامه فرمودن و از مدینه به بلاد بعیده روانه فرمودن دو
مصلحت مهمه نهان میداشت اول آنکه قابلیت و استحقاق آن مردم بتفصیل ظاهر شود
دوم آنکه بودن آنها در مدینه حین رحلت خود مصلحت نمیداشت ازین بهم رسیدن شورش که مفسده
عظیم از آنها در مدینه بر اسلام برپا خواهد شد بر خلاف این از آن و اگر اشکال
اسامه و در بیرون مدینه که [illegible] ابوبکر [illegible] آنحضرت از برای [illegible]

پیشنمازی حق داشتن و در آن حالت آنحضرت افاقه یافته بمسجد تشریف آورده از محراب خود
کشیده خود اقامهٔ نماز فرمودن که از بخاری آنها نیز مبین است این را سنیان دلیل در
استحقاق خلافت ابوبکر قرار میدهند با انفراد آنها در روایت آنکه آنحضرت به تکبیر ابوبکر
نماز فرمودند و حال آنکه پیشنمازی دخلی در خلافت و امارت ندارد و بر خلافش خود عدم استحقاق
آن صحابیان تابع اسامه در امارت و سرداری بر همه و سنیان روایات کرده‌اند و معترف‌اند
که حضرت رسول الله پشت سر عبدالرحمن بن عوف باقتدای او نماز فرمودند پس این را چه
دخلی در خلافت است هرچه در استحقاق خلافت معتبر است آن در تحت امارت اسامه بودن آن
جمیع لشکر با عدم لیاقت است بر خلاف صحابیان تابعان اسامه فرمودن ابوبکر و عمر را سیوم

نگذاشتن عمر نوشته شدن چنان کتابی که حضرت رسول الله فرمودند که

بنوشته شدن آن هیچگاه احدی از مسلمانان گمراه نشوند و صحیح بخاری اهل سنت و
صحیح مسلم الشان و در چنان کتب صحاح معتبرهٔ ایشان بطرق کثیره صحیح و مبین است که
حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در قرب رحلت خود حکم آوردن اسباب کتابت فرمودند
از برای نوشتن چنان وصیت‌نامه که در وصف آن فرمودند اکتب لکم کتابا لن
تضلوا بعدی یعنی مینویسم از برای شما چنان کتابی را که با آن هیچگاه گمراه نخواهید شد بعد از من
و عمر مانع عمل کرده شدن بر این حکم آنحضرت بر دم گفت قد غلب علیه الوجع حسبنا
کتاب الله یعنی بیماری بر او غلبه کرده است بس است ما را کتاب خدا از این گفتار دو فرقه شدند

فرقه میگفت امتثال حکم حضرت رسول الله از برای نویسانیدن وصیت نامه کنید و فرقهٔ دیگر که
عمر و اتباعش بود میگفت نباید نویسانیده شود بجدیکه در بخاری و در مشکوٰة نیز است
قَالُوا اَهَجَرَ اِسْتَفْهِمُوهُ فَذَهَبُوا يَرُدُّونَ عَلَيْهِ یعنی گفتند آیا آنحضرت هذیان
میگوید بپرسید از وی پس رفتند در حالیکه رد میکردند بر آنحضرت و در مشکوٰة است که ابن عباس
در حالیکه باشک چشم خود سنگریزهای زمین را تر میکرد بیان این ماجرا مینمود و همین میگفت
اِنَّ الرَّزِيَّةَ كُلَّ الرَّزِيَّةِ مَا حَالَ بَيْنَ رَسُولِ اللهِ وَبَيْنَ اَنْ يَكْتُبَ لَهُمْ
ذٰلِكَ الْكِتَابَ یعنی بزرگترین کل مصیبتها آن بود که واقع شد درمیان رسول الله و درمیان آنکه
بنویسد آنحضرت از برای ایشان کتاب یعنی از بدو بعثت تا رحلت اقدس از ایذاهای گوناگون از
تکذیب روحی اقدس بر زمین انداختن ابوجهل و جمعیت کرده آمدن مشرکان از برای قتل حضرت و
از آن هجرت فرمودن آنحضرت و در احد دندان مبارک آنحضرت شکستن و حمزه و جعفر علیهما السلام
را شهادت رسانیدن از همین مصیبتها بزرگترین مصیبتها آن بود که در قرب رحلت اقدس عمر و
اتباعش مانع از برای نوشته شدن کتابیکه بنوشته شده نسل امت آنحضرت هیچگاه گمراه شدن نمیتوانستند
آنحضرت را بیهوده گو قرار داده رد کنان بر آنحضرت رفتند و نفس آنحضرت را ناکام از امر فلال بر
ساختن باوجود امر آنحضرت در قرب رحلت اقدس کردند مجملاً درین حجت مومنان
بر عمر و یا تبعت که ایمان بر آن سید رسولان مستوجب اعتقاد اینست که اگر چنان وصیت نامه نوشته
شده نسل امت هیچگاه گمراه نشود نوشته نشد از وجه صدق آنحضرت گمراه شدند پس باعث بانی

نوشته نشد لنش که عمر شد اصل کل ضلل هفتاد و دو فرقه این است همین بعض است

و این ماجرا چهار ضرب است **ضرب اول** از آنکه نسبت هذیان بآن ولی الله و اتباع او

بحضرت رسول الله کرد گفت بتحقیق که غالب شده است بر آنحضرت مرض با تصریح

آنکه در مشکوة تبیین موجود است گفتند آیا هذیان میگوید رسول الله بپرسید از او این الفقد

و دیگران بر آن حجرت رفتند عمریان و برای این همین عذری آورند که آنحضرت مثل البشر بوده اند

و از بشر خطا نیز سر میزند بحدیکه عبد العزیز درین بحث گفته که در بسیار جاهای قرآن بر آنحضرت

عتابهای شدیده از نار و از اقوال و افعال آنحضرت نازل شده گویم و بالله التوفیق

بشریت چنان وجه الهی است که مستوجب مسجودیت ملائکه است لقوله تعالی انی خالق

بشرا من صلصال من حمإ مسنون اذا سویته و نفخت فیه من روحی

فقعوا له ساجدین پس در آیه مجیده اولی تمثیل آنحضرت با دمیانیت کرد

آدمیت با خدا و لعالیقدری از ملایکه شکست داعی شهویه و غضبیه تقریبی مسجودیت

ملائکه و بوحی خدا داشته باشند بالی بری از جزوی بسوی کلی راه تصدیق وحی گردن شدن

آنحضرت وارند آنکه تمثیل بخطاکاران یعنی آدمیت کرده شدگان بغیر مودة جسمانیه اند

حسبتم ان اکثرهم یسمعون او یعقلون ان هم الا کالانعام بل هم

اضل بوده باشد پس این فهم مودة چه خاطر ما قید خطا کاری علمی و عملی از بشریت خارج

و از کمال اعتباری بکه [illegible] اچهار پایگی داخل میکند درین تشبیه آنحضرت کافر شده است

بقیاس مع الفارق حالات نفی آن ثابت کرده شد همگان نسبت نسیان و خطا بآنحضرت داد ارتداد و ورد

برآنحضرت رد بر حق عز و جل است منصوص فرموده او بنبی مَا یَنْطِقُ عَنِ الْهَوٰی اِنْ هُوَ

اِلَّا وَحْیٌ یُوْحٰی یعنی هیچ یک نطق نمیکند سید و خاتم انبیا مگر اینکه هر نطق او بوحی خدا

منسوب است که او وحی کرده میشود اگر این غیر از وحی بودن هیچ یک نطق آنحضرت را عمر یا

تحکما مقید و تبلیغ کتاب الله کنند در آن صورت هم وحی کرده شدن کتاب الله وحی کرده

شدن بکل خبر است زیرا که کتاب الله تبیان کل شیء است و اگر منزل علیه آن هم چیزی را

که در وی تبیان کل شیء است ندانند آنچنان تبیان کل شیء نازل فرمودن حق عز و جل بیفائده

و لغو میشد و هیچ یک مسلم محو لغو بر حق جل و علا نتوانند بود و هیچ یک نطق آنحضرت خارج از آن

نیست پس رد بر آنحضرت فرمایند بوحی حق بودن هر سخن [illegible] در چیزی از آنچه آنحضرت فرماید

کفر دینی است و نیز حق تعالی میفرماید مَا کَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ اِذَا قَضَی اللّٰهُ

وَرَسُوْلُهٗ اَنْ یَکُوْنَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ یعنی نیست از برای هیچ یک مرد و زن مومن هرگاه حکم فرماید

خدا و رسول او امری را بوده باشد از برای ایشان اختیاری و آنکه سفیان میگویند حضرت

امیر المومنین هم بحکم حضرت رسول الله در محو کردن لفظ رسول الله که در صلحنامه حدیبیه رقم

فرموده بود تمرد ورزید و رد [illegible] دست از [illegible] و حجت [illegible] تحریر [illegible] معلوم میشود و اهم

حاضر کردن [illegible] نوشتن کتاب لن تضلوا بعدی [illegible] هم وجوب است و امر محو در

حدیبیه [illegible] [illegible] است [illegible] آنحضرت از امر محو کردن

محو نکردن بوده است از اینکه در قیام امر قسمی است که مقصود از آن عمل برخلاف مقصود

بودن لقیام قرینه مبرهن مشهود همچنانکه حق جل و علا در سه جای قرآن مجید میفرماید فَانْتَظِرُوْا

اِنِّیْ مَعَکُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِیْنَ ظاهر این امر آنست که کفار بکفر و عناد باقی مانده

منتظران قهر و عذاب الهی باشند و قرینه بر محال بودن امر فرمودن حقتعالی بر فعل قبیح قائم است

بر اینکه مقصود از آن امر بالتکرار این است که کفار از بدانجامی قهر الهی بترسند و از کفر

و عناد باز آیند و منتظران عذاب الهی نمانند همچنین بر مقصود نبودن خلاف ظاهر امر

محوی مکتوب رسول الله قرینه بیست که آن سالار دین اگر محوی آن میفرمود ضعف اسلام بر کفار

ظاهر میشد و از محو نفرمودنش حالی خواطر گواه شد که این سالار بکرات و مرات خود ما را

هزیمت داده و گریزانیده چنین مصالحت نمیخواهد و مشعر بر قتال و استیصال خود است

با این ضعف نیست که رسول الله چنین مصالحت میفرمایند بلکه داعی آنحضرت برین مدارا

با خود ما بنا بر خونریزی نشدن در حرم کعبه است و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

از شان آن دروازه خانه حکمت خود که معدن فتوت بود میدانستند که الله گاهی محو

نخواهد کرد و از حکمت حکم المحو فرمودن و از محو نکردن بر کفار و اسلام قوت اسلام شود در بر

... ترا است و صحیح است که درین محو نکردن بغیر از استحکام قباحتی هیچ تا سبب ضلالت اسلام

نمانند شد عمر اثبات شد و احترام و ضعف و استخفاف بیانام علیه و آله الصلوة و السلام اجتیج گردید

برخلاف این از نگه داشتن پیشینه خواستن رسول نوشتن کتابی را که بان است گاهی گمراه نشوند

تاسیس ضلالت از برای اسلام و از نسبت بیهوده گوئی و دادن سید دو سرا ناطق
بوحی خدا را شکست و استخفاف بآن حضرت عائد شد و همه ضلالتها برتمام مترتب از اول
با آخر گردید ضرب دویم کتاب الله که با نوار و اسرار خود از اشارات احصا لکل شیء بیاره
نه بصراحتا پس همه آنچه کتاب الله تبیان کل شیء وارد احدی از عمر با این لامحاله اعلمها از عمر
در ایشان نمیتواند که عدد رکعات صلوة و نصاب زکوة و مثالها را از این کتاب مجمل
کل شیء در آورد پس بطلان بدیهی دارد و تمرد است که عمر در رد حکم آنحضرت گفت حسبنا
کتاب الله کتاب خدا ما را بس است و بتحقیق که منع فرمود حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم از اینکه کسی در مقابل حدیثیکه از آنحضرت باو
رسد گوید بس است ما را کتاب الله چنانکه در صحیح ترمذی اهل السنن در ابواب
علم منقول است که آنحضرت فرمودند الا هل عسی رجل یبلغه الحدیث عنی و هو
متکاء علی اریکة فیقول بیننا و بینکم کتاب الله فما وجدنا فیه
حلالا فی کتاب الله استحللناه و ما وجدنا حراما فی کتاب الله یعنی تنبیه بکنم آیا
خواهد شد یعنی نشود اینکه برسد بشخصی حدیثی از من که او تکیه کرده باشد تکیه پس بگوید در میان ما
و شما کتاب خدا است پس هرچه بیابیم در آن حلالش کنیم و هرچه بیابیم در آن حرامش کنیم و در
اوائل صحیح ابن ماجه اهل السنن در باب تعظیم حدیث منقول است که حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند لا الفین احدکم یا تیه الامر مما امرت به او

نهیت عنه فیقول لا ادری ما وجدنا فی کتاب الله اتبعناه یعنی نیابم کسی از
شما که بیاید او را حکمی از آنچه که حکم کرده باشم بان یا منع فرموده باشم ازان پس بگوید نمیدانم آنچه
بیابیم در کتاب خدا متابعت کنیم و نیز حدیث دیگری در همین ابواب بهمین مضمون ذکر کرده است
پس مسلمان خوانده بود کسی که باوجودیکه همه آنچه در کتاب الله است خوانده است با این همه رد فرموده
حضرت رسول الله گوید کتاب الله ما را بس است لاسیما عمر که شهرت است آنکه عبد العزیز نزد
تحفه او قبول میدارد که در مواضع غلطیهای خویش میگفت لولا علی لهلک عمر و در وقتیکه
بر منبر گفت هر زنیکه از مهر بیشتر ستاند او و واپس خواهیم ستانید آنگاه زنی از زیر فرمود
حق جل وعلا میفرماید وان اتیتم احدیهن قنطارا فلا تاخذوا منه شیئا
یعنی اگر داده باشید یکی از زنها را پوست گاو پر کرده طلا پس نگیرید ازان اندکی را نزد
این ملزم شدن اعتراف نمود بانیکه گفت کل الناس افقه من عمر حتی المخدرات
یعنی همه مردم از عمر فقیه تراند حتی که زنان پرده نشین علامه یوسف بن سبط جوزی در تذکره
خواص الامه آورده که عمر میگفت اللهم لا تبقنی لمعضلة لیس فیها ابو الحسن الها
باقی مدار مراد تشکیک نباشد دران ابو الحسن و عبد العزیز در تحفه قبول میدارد قول او لولا
علی لهلک عمر و عبد الحق در جذب القلوب آورده که ابو بکر گفت کاش از رسول الله می پرسیدم
که آیا عمه و برادر زاده را میراث میرسد یا نه ضرب سوم ازینکه اصل اضلال [illegible] حضرت سید الرسل
[illegible] مضامین است چه ایمان بصدق حضرت رسول الله مستوجب اذعان ایمان [illegible]

که اگر آن کتاب نوشته می شد بصدق فرموده آنحضرت صلعم این امت هیچگاه
گمراه نمی شد **جواب سنیان** در این همین است که لاجنشور میگویند
با آیهٔ اکمال دین دینها کامل شده بود و چیزی از دین باقی نمانده بود پس مقصود
آنحضرت صلعم از نوشتن آن کتاب غیر از امر دنیوی امر دینی نبود عمر نخواست
که در حالت بیماری در امر دنیوی با آنحضرت زحمت نویسانیدن بشود و ضلالت
بمعنی بی صلاحی دنیوی نیز میآید هچنانکه اولاد یعقوب ع به پدر گفتند که تو در
ضلالت قدیم هستی **میگویم و بالله التوفیق** نزول آیهٔ اکمال
دین در خصوص نصب فرمودن سید المنتجبین صلعم در غدیر خم امیر المؤمنین ع را
علیهما و عترتهما افضل الصلوة والسلام بروایات معتبرترین محدثین و مفسرین
نزد سنیین بودن بالامبین و مبرهن است اینجا از سنیها همین میپرسیم
آیا در اکمال دین گمراه نشدن امت بعد آنحضرت داخل است یا نه اگر گویند
داخل است صریح و بدیهی البطلان است از اینکه وقوع ضلالت هفتاد و
دو فرقهٔ ناریه پس از نزول آیهٔ اکمال دین بعد آنحضرت شده یا اگر گویند
داخل نیست پس سد راهها و رخنهای ضلالت امت اهم و الزم از برای آن
حضرت بود با چگونه تدبیر گمراه نشدن امت با خلال مخلین در آن اکمال که
تبلیغ لسانی شده بود به تحریر صریحی که باقی بماند فرمایند تا گنجایش و امکان

گمراه شدن از صراحت آن تحریر از برای امت نماند و نیز بدانند
تمام کردن و بکمال رسانیدن چیزی هیچ نوشتن و صحیح کردن کتابیکه
امریست علیحده و تدبیر راه نیافتن تباهی و خلل در آن کتاب که اوراق
آن منتشر نشود و آنرا کرم نخورد و دلیسی تدلیس در آن کتاب نتواند و از
سپردن آن بکسی که مقاصد حقیقی آن بهر اهل بقدر اهلیتش بفهماند و غلط
فهمی و کجرائی را در آن راه ندهد و بر اعمال و انفاذ اوامر آن کتاب قائم باشد
که هر یکی ازین ضروریات حفظ و لواحق اکمال و اتمام آن کتاب هست
امریست علیحده پس آیهٔ اکمال دین که دین کامل شده بود آن اکمال
کفایت منع اخلال من بعد در دین نمیکرد که بعد از آن هفتاد و دو فرقهٔ ناریه
باخلال مخلین در دین در آمدند و حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم از برای سد این ضلالتها آن کتاب را میخواستند بنویسند مانع و
مزاحم نوشته شدن آن کتاب که عمر با اتباعش بود نگذاشت که آن کتاب
نوشته شود از منع و موقوفی آن و برپائی فساد بنیاد همه ضلالتها راه همه
گمراهی های من بعد کشود و ازین نیز مقصود آن حضرت حاصل شد از آنکه
معضلیکه بنیاد همه ضلالتها در امت خود از افساد او ناشی شونده بود نشان
داد و از مانع آمدن و موقوف کردن او کتابی را که بآن کسی گمراه نشود

او را بهمه منود عمریان **میگویند** اگر نوشته شدن آن کتاب ضروری
میداشت چرا دیگران بعد از رفتن عمر و اتباعش آنرا ننویسانیدند میگویم
وبالله التوفیق ننویسانیدن امیر و مومنان بعد از گمراه کردن عمر
امت را از و حکم آنحضرت و نتوانستن مومنین قتل و اخراجش از کثرت اهل
اتفاقش اصل موضوع حکم نویسانیدن آن کتاب که بآن کتاب امت گاهی
گمراه نشود برداشته شد و آن حکم باقی نماند همچنانکه حکم آوردن دوا مختص
بمریض پس از مردنش مرتفع میشود و امتثال آوردن آن دوا بعد از مردن
آن مریض حماقت است نه طاعت بهمین برهان بعد از گمراه گردیدن امت
از بیهوده گو و مستوجب رد قرار دادن عمر حضرت رسول الله صلعم را نویسانیدن
آن کتاب مانع هر ضلالت بیجا و بیمحل گردید از ین جهت حکم نویسانیدنش پس از
اضلال عمر بوقوع ضلالت در امت که پایه و اصل کل ضلل من بعد است چنان
برداشته شد که بعد از ین نویسانیدن آن عبث میشد و قول اولاد یعقوب
علیه السلام انك لفی ضلالك القدیم پس لفظ قدیم دلالت دارد بر
مقصود داشتن غایت محبت یعقوب به یوسف علیهما السلام و این مقید
بقید چنین ضلالت مثل ضلالت گاهی وقوع گمراهیشان در امت از آن کتاب مانع
هر ضلالت بعد حضرت رسول الله صلعم بقید بعمومیت از هر ضلالت من بعد

دینیه و دنیویه نبودن این امت و چه عجب اولاد یعقوب ع در حال برگشتگی
عظیم خود ضلالت مطلقه مقصود داشته باشند...... **ضرب چهارم**
بعد اخبار آن حضرت از گمراه شدن هفتاد و دو فرقه این امت امر این
کتاب گاهی گمراه نشدن امت همین مفاد میدارد که آن حضرت از این امر
منفصل این امت باین امت نمودن مقصود بود و چه آن حضرت دو جا
است که لن تضلوا بعدی را فرمودند **اول** از احادیث ثقلین
دو از امت مصادر هدایت که عترت جدا نشوندگان از کتاب الله اند **دوم**
دو از امت مصدر کل ضلالت در این امت از منع او و موقوف
داشتن او کتاب گاهی گمراه نشدن احدی از این امت را تا
از اغوا و اضلالات او مهتدین محترز و مجتنب و بری باشند اگر نمی نمود منافی
هادی و سراج منیر بودن آنحضرت بود **چهارم غصب خلافت و فدک**
و ناراض و آزرده رحلت فرمودن حضرت سیدة کونین
ازین دو لعین و ظهور رجعت پس از رحلت حضرت سید
کونین ص حضرت امیر المؤمنین ع مشغول تجهیز آن حضرت شدند ابوبکر با عمر به مسجد
رفت و بر منبر سوار شد و گفت نبود محمد ص مگر رسولی و گذشته اند پیش از او
پیغمبران بتحقیق که محمد ص مرده است این گفت عمر و ابو عبیده جراح چنین

اہل اتفاق خود از نصار برد و انصار با بزرگ خود سعد عبادہ جمع بودند با آنہا
گفتند باید الحال کسی را خلیفہ رسول اللہ صلعم قرار دہیم علیؑ خلافت نمی خواہند
از اینکہ درین وقت نیامدند پس از گفتگوی بسیار انصار گفتند منا امیر و منکم
امیر از ما امیری و از شما امیری باشد اینہا گفتند عرب قبول نخواہند کرد کہ رسول
اللہ صلعم از قوم قریش باشد و خلیفہ او از قوم دیگر ما کہ از قوم قریشیم احق بخلافتیم
ہمین کہ ابوبکر کلام تا اینجا رسانید دست عمر و ابو عبیدہ بگرفت و گفت ہر کدام
ازین دو قریشی خواستہ باشید بیعت کنید عمر و ابو عبیدہ باو گفتند کہ تو
پیش از ما قبول اسلام کردہ و در غار با رسول اللہ صلعم بودی و پیشتر دختر بہ پیغمبر
دادی تو اولی بخلافتی دست تو بدہ تا با تو بیعت کنیم ابوبکر دست دراز
کرد عمر و ابو عبیدہ باو بیعت کردند از آن راہ چنین بیعت واقع شد تا دیگران نیز
باو بیعت کردن گرفتند۔ **کیفیت و حکم این بیعت** حق سبحانہ از اظہار
و اقرار عمر با وجود دیگر او موسس اساس این بیعت بود ظاہر فرمودہ در کتب
معتبرہ احادیث نزد اہل تسنن حتی در کتب لغات در بیان معنی فلتہ موجود
است و عبد العزیز در تحفہ اثنی عشری در مطاعن قبول میدارد کہ عمر گفت
کانت بیعۃ ابی بکر فلتۃ وقی اللہ المسلمین شرہا فمن
عاد مثلہا فاقتلوہ یعنی بود بیعت ابوبکر یک کار ناگہانی نگہداشت خدا

مسلمانان را از شر آن هر که دیگر بار اینچنین کار کند پس بکشید او را پس از این
چنین بیعت ابوبکر به مسجد رفت و نشست و امیر المومنین دفن اقدس حضرت
رسول اللہ صلعم فرموده در مجلسی که او نشسته بود تشریف بردند و اقامهٔ حجج بر احقیت
خود بخلافت فرمودند آخر آن حجج همین بود که بنا بر برگردانیدن حجتیکه آنها بر
انصار از برای اخذ خلافت آورده بودند به آنها فرمودند که شما بدلیل قریشی
بودن خلافت از انصار گرفتید هرگاه از هم قومی استحقاق خلافت بشما شود
پس من که علاوه بر همقومی اقرب قربای حضرت رسول اللہ صلعم هستم احق
بخلافتم میگویم و باللہ التوفیق این اقامهٔ حجت آخره عین حجت
قاهره بقوله تعالی النبی اولی تا و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض
و نمودن حضرت رسول اللہ صلعم و الیترین اولوا الارحام خود بوالیتری خود بر همه
بفرموده من کنت مولاه فهذا علی مولاه در غدیر خم عین نص
بر خلافت و احق بخلافت بودن اقرب خود است الحمد للہ علی وضوح
الحجة تا اینجا هر چه از کیفیت بیعت ابوبکر ظاهر کرده شد همه از کتب کلامیه
اهل سنن بلا خلاف حدی از سفیان در آنست در تقرر خلیفه پیغمبر و سفیان
اخفائے این مینماید که اصحاب دیندار از مهاجر و انصار گفتند این چه
هنگامه است که شما برپا کرده اید باما چه میرسد که تقرر خلیفه رسول اللہ صلعم کنیم

خود رسول اللہ صلعم نصب خلیفہ خود فرمودند و در غدیر خم بیعت پسر عم و داماد و
ابو السبطین خود از ما و شما گرفتہ اند و ما و شما را امر بر سلام کردن براو بخطاب
امیر المومنین ع فرمودند ابو بکر و عمر با خلیفانش گفتند خود علی ع خلافت را نمی
خواہد اگر میخواست درین وقت کہ فساد برپا شدہ است از برای اخذ خلافت
میآید اصحاب بیدار گفتند او ہنوز مشغول تجہیز حضرت رسول اللہ صلعم است چہ
طور دفن اقدسش نکردہ از برای دعوی با شما میآید آنگاہ بعد ان ابو بکر و
عمر گفتند کہ او خود را ہمچو رسول متصرف میداند و متقیان را اکرم خواہد داشت
و بزرگان انصار و مہاجر و بزرگان قبایل را تکریم نخواہد کرد و از بیت المال و غنائم
نخواہد نواخت و ما مثل ہم ہستیم این بزرگان را ہم ریاست خود پندایم این را
کہ شنیدند بسیاری لغزیدند و گفتند کہ زود باشید کہ مبادا کسی آید کہ نہ از ما باشد
و نہ از شما یعنی علی ع چون او آید خلافت از شما و ما ستاند و بشیر ابن سعد معاذ
کہ از قبیلہ اوس بود و اندیشہ این داشت کہ مبادا بیعت با سعد عبادہ کہ از
قبیلہ خزرج بود شود لہذا این اندیشہ ترغیب انصار از برای بیعت با کسی از مہاجر
میکرد این اول کسی بود کہ از انصار بیعت بہ ابو بکر کرد آنگاہ قبیلہ او شروع
بہ بیعت ابی بکر کردند و سعد عبادہ بیمار و فریش بود از جمعیت حشرات بر بیعت
ابی بکر نزدیک بود کہ پامال شود عمر گفت بکشید سعد را خدا کشد او را سعد فریاد زد

ای پسر ضحاک ترسان و گریزان در جهادات بودی و در محفل امینی جری هستی بنی
خزرج سعد را بر دوش داشتند در آنحال سعد میگفت اگر بیمار نبودمی قوت برخواستن
داشتمی مردم در کوچهای صدای اخراج شما را از مدینه میشنیدندی یعنی از جاری
کردن حکم حضرت رسول الله (صلعم) متعارض نسبت هذیان دادن در دکنان بر آنحضرت
در وقت عمر و اتباعش همچنانکه در مشکوٰة سنیان موجود است که فرمودند دعونی
ذرونی فالذی انا فیه خیر مما تدعونی اخرجوا المشرکین
من جزیرة العرب یعنی بگذارید مرا بگذارید مرا حالتیکه من در آن هستم
بهتر و نکوتر است از آنچه نسبت آن بمن میدهید اخراج کنید مشرکان را از جزیرهٔ
عرب میگویم و بالله التوفیق آنچه از مستفادات فریقین در غصب
خلافت بالا مذکور شد پنج مبصره است اوّل جرأت و بیباکی اشهر عمر که
بانی مبانی بیعت ابوبکر بود در اظهار حقیقت خلافت ابوبکر و اقرار او بانکه
گفت کانت بیعة ابی بکر فلتة وقی الله المسلمین شرها من
عاد مثلها فاقتلوه یعنی بود بیعت ابی بکر یک کار ناگهانی نگهداشت
خدا مسلمانان را از شر آن هرکه دیگر بار چنین کاری کند پس بکشید او را ابن حجر در
صواعق اقبال این قول عمر میکند و عبدالعزیز دهلوی در تحفه جواب این را متقبل
میشود و میگوید که عمر این را در وقتی گفت که مردم گفتند که اگر عمر بمیرد ما کسی را

خلیفه خواهیم ساخت پس نهاد و بنیاد خلافت ابی بکر بقول عمر چنان کار ناگهانی
وطوفان بی‌تمیزی و کج ادائی شد که پر شر بود و اعاده کننده چنین کار مستوجب
قتل گردید وانکه گفته که خدا مسلمانان را از شر آن نگهداشت این خذلان خدای
جل و علا را او بلفظ نگه داشتن ادا کرده و حالانکه بر همین خذلان امتحان ایمان
و بی ایمانی است فرموده همچنانکه بموسیٰ که شبیه سید انبیا بود فرمود انا
فتنا قومك یا موسیٰ واضلهم السامری یعنی بتحقیق آزمودیم
قوم ترا ای موسیٰ ع و گمراه کرد آنها را سامری پس همین کار ناگهانی پر شر مستوجب
قتل را حشرات اکثرهم فی الارض کشان کشان تا به عمر و عثمان و معاویه
و یزید و مروان مطرود و مردود رسول صلعم خدا و اولاد آن مطرود و به چنان باغیان
و طاغیان که قتله ائمه عترت ص طاهره بودند بر رواج سابق رسانیدند و به همان
خلافت خیر مبعوث قوله تعالی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق
لیظهره علی الدین کله و قوله تعالی حتی لا تکون فتنة و یکون
الدین کله لله تا اتمام امتحان ایمان و مهلت معاندان معطل ماند تا انکه
خدای جل و علا از احق بخلافت الله بخلافت رسول الله صلعم زمین را پر از عدل و
داد همچنانکه پر از جور و ظلم شده باشد خواهد فرمود دویم تابع اسامه فرمودن
حضرت ختم رسالت ابی بکر و عمر را که همین منصب ثانی است و دور فرمودن

آن تابعان اسامہ را از مدینہ دلالت واضحہ دارد و کلہ آنہا باتفاق ہم ساز شان خود
حین رحلت اقدس غصب خلافت نتوانند سویم اہل این بیعت اغراض مالیہ و
جاہیہ در خلیفہ کردن ابو بکر داشتند بمعائنت اینکہ ہمین کہ عثمان برخلاف شریک
خود کردن ابو بکر و عمر در مال و منصب اہل بیعت خود را در صرف جاہ و تموّل
خود و اقارب خود ہمچو مروان مطرود و مردود پرداخت ہمہ اہل بیعت وازو
برگشتند و با قاتلانش ساختند بلکہ معاون قتل او شدند و از حضرت امیر
المومنین علیہ افضل الصلوٰۃ والسلام بمتوقع نداشتن گرفتن بیدریغ نشاختند
چہارم ناچاری صلح نائی قولہ تعالی لا یتخذ المؤمنون الکافرین
اولیاء الا ان تتقوا تقاۃ یعنی نگیرند مومنان کافران را دوستان
مگر اینکہ بترسند ترسیدنی در تفسیر ابن بیضاوی اعتراف کردہ کہ این نص است
بر تقیہ و این را بیعت باجماع امت نام نہادن و بآیۂ شوری کہ مفاد آن در
امور دنیویہ است و آن اظہار رای مشاورین بر صواب دید خود باختیار
است نہ بنا چار کردن اعراض و احتراز کنندگان ازان این ناچار کردن
دلیل حقیت خلافت قرار دادہ اند و حالانکہ امامت چنان اصل دین است کہ ہمہ اصول
دین ازان احقاق میدارند پس چنان اصل اصول دین بشوری گذاشتن اینکہ شوری
کنند در اینکہ رسالت رسول اللہ را قبول نمایند یا عدول از ایمان بران کنند

آن از برا
این بود کہ

کم نمند

دلیل ۲

کفراست پس از راه برپا کردن فساد امر اگهانی خلیفه ساختن تزویر دنیوی و تحصیل دنیا است ۲ اما ستحق پنجم جنسیت داشتن ابوبکر و عمر از اجماع متمثلان قوم موسی بر خلاف جنس نداشتن امیرالمومنین و برگشته دل کننده بودن اکثر من فی الارض از آن ولی خدا و الی بحق مخصوص در دین و دنیا و از بدیهیات است کثرت نفوس فاسده و قلت نفوس صالحه و لکن الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم غصب میراث و فدک و غیرها در کتاب جهاد در باب خمس و سهمان صحیح مسلم و بخاری سنیان از عائشه منقول است ارسلت فاطمة الی ابی بکر ان تطلب فدک و خمس خیبر و ما افاء الله علی رسوله و ما ترک رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقال ابوبکر سمعت رسول الله یقول لا نورث و ما ترکناه صدقة یاکل آل الرسول من هذا المال فابی ابوبکر ان یدفع الیها شیئا منها فوجدت فاطمة علی ابی بکر و لم تکلمه حتی توفت فلما توفت دفنها زوجها علی بن ابی طالب و لم یوذن بها ابابکر یعنی بفرستاد فاطمه نزد ابوبکر بطلب فدک و خمس خیبر و همه آنچه داد خدای سبحانه برسول الله

بدون لشکرکشی و مالیرا که بگذاشت رسول الله صلی الله علیه واله وسلم پس گفت ابوبکر شنیدم از رسول الله صلعم که میفرمود ما میراث داده نمیشویم آنچه بگذاریم صدقه است میخورند آل رسول الله ازین مال پس انکار کرد ابوبکر ازینکه بدهد بفاطمه چیزیرا از آنچه دعاوی آن شده پس آزرده شد فاطمه بر ابوبکر هرگز کلام نکرد با ابوبکر تا آنکه وفات یافت و چون وفات یافت آن سیده دفن فرمود آن سیده را شوهر آن سیده علی ابن ابی طالب علیه السلام و اطلاع نفرمود از وفات آن سیده ابابکر را

میگویم و بالله التوفیق از چنین احادیث متفق علیها که فریقین که بقدر کفایت از آن از صحیحین سنیین حجت آورده شده سه حجج بر ابوبکریان قائم اند

حجت اوّل جور ابوبکر در جواب غیر کافی بحضور دعوی آن مدعی بلا بیّنه مخالف کتاب الله اما جواب غیر کافی دادن پس روایت صحیحه مصدره مرویه از صحیحین اهل السنن واضح است که حضرت سیدة النساء العالمین صلوات الله وسلامه علیها دعوی چهار حق خود از ابوبکر فرمودند فدک و خمس و فیئ و ترکه یعنی ترکه میراث حضرت رسول الله صلی الله علیه واله وسلم فرمود و ابوبکر فقط جواب دعوی طلب ترکه بحصص ادعای این داد که از حضرت رسول الله صلعم فقط آن مدعی شنیده که آنحضرت فرمودند که ترکه و میراث انبیا بذریه انبیا نمیرسد و غیر از او هیچیک راوی این از آن حضرت روایت نکردن از صحاح سنیان نیز این است بلکه حضرت سیدة النساء

العالمین تکذیب این ادعا و فرمودن بجدیکه علاوه بر عدم قبول آن آزرده از و
رحلت فرمودن از صحاح سنیان نیز همچو صراحت حجتی که از ان اقامهٔ این حجج
بیشود مبرهن است و از اهل تطهیر بودن سیدة النساء العالمین با انکه همچو دیگر
سنیین عبد العزیز نیز در تحفهٔ اثنا عشریه اعتراف بر محفوظ از هر خطا بودن آل عبا در
بحث آیهٔ تطهیر کرده مثبت افترا بودن آن ادعای ابوبکر است و قطع نظر ازین
اگر صدمثل ابوبکر ادعائی فرمودن رسول خدا نیز امیکردند کتاب الله احق بود آن
راویان در آن از مخالفت بقرآن مستوجب رد میشدند از آنجا که حق تبارک
وتعالی میفرماید و ورث سلیمان داود یعنی وارث شد سلیمان
داود را و بر هیچ یک با خبر مستتر نیست که مال داود نبی علاوه بر ملک ایشان
سلیمان که فرزند آن بزرگوار بودند میراث بردند و لو با وارثان دیگر باشد و
سبط جوزی که از اکابر علمای سنیان است در تذکرهٔ خواص الائمه روایت کرده
که حضرت سیدة النساء در تکذیب بوبکر در آن ادعای او فرمودند انی
تؤفکون وکتاب الله بین اظهرکم یعنی از کجا دروغ میگوئید و کتاب
خدا بغایت وضوح در میان شما است و انکه سنیان ادعا میکنند که میراث
انبیا از نبوت بود نه از مال این ادعای محض عوام فریبی و افترا مردود است
که در هیچ یک خبر از احادیث و تفاسیر و سیر اهل اسلام و کفار نیامده اینکه بجز آنکه

انبیآء وفات می یافتند رخت وفرش واسبابیکه انبیا میداشتند از اغیار میبردند
اولاد ایشان از خانهای ایشان بجهت اینکه خود را میراثی نیست وماندن خود در
آن بناحق است بیرون میآمدند بلکه در کشاف آورده که از داود علیه السلام
بسلیمان علیه السلام اسپها رسید و آنکه عبد العزیز در تحفه خود از اصول کافی دلیل
میآورد علمآء ورثه انبیاء هستند وارثان مال انبیا نمیشوند جز این نیست وارثان
علم انبیا میشوند این معنای العلماء ورثة الانبیاء را در وراثت فریقین
انبیاء چه دخل بلکه استدلال آن باین جهل است حجت دویم در جور ابوبکر در
اکتفاء بر افتراء حدیث منع میراث غصب فدک نیز با وجود دعوی نحله وهبه
فرمودن حضرت سیدة النساء العالمین صلوات الله وسلامه علیها از اینکه
خوشجی در شرح تجرید در شرح حجت محقق طوسی علیه الرحمه و خالف ابوبکر
کتاب الله فی منع ارث رسول الله بخبر رواه ومنع فاطمة فدك
مع ادعاء النحلة لها وشهد بذلك علی وام ایمن وصدق
الازواج فی ادعاء الحجرات نحلة لهن وبهذا ردها عمر
عبد العزیز هم چو شارح مواقف وشارح مقاصد قبول میکند دعوای هبه
فرمودن حضرت رسول الله صلعم کردن سیدة النساء فدک را بخود وشهادت دادن
امیر المؤمنین ع وام ایمن بر صدق این جواب میگوید که دعوای فاطمه

در رد شهادت علی و ام ایمن برآن ازین جهت بود که شهادت یکمرد و یکزن از برای
ثبوت دعوی کفایت نمیکند میگوییم و بالله التوفیق مسلمانان در این
همین قدر ایمان و دین خود را در تصدیق خدا و رسول و عترة طاهره بکار برند
و بعد اختیار دارند که مومنان بخدا و محمدیان و علویان و فاطمیان باشند یا
بو بکیان بوده باشند از اینکه حق سنجی و غور رسی نمایند آیا دعوای فاطمة الزهرا
بینه طلب باید باشد یا غیر از تصدیق شک در آن کفر است اگر بینه طلب است چرا
حق تقدس و تعالی نزول تطهیر از برای آن طاهره فرمود و چرا حضرت رسول
درباره آن طاهره همچنانکه در مشکوٰة اصح صحاح سنیان است فرمود یریبنی ما
ارابها شک آورد در من هرچه شک آورد در او با این دعوای او اگر کافی به
تصدیق نباشد فائده این فرموده حق تعالی و رسول او چه شد و چرا عبد العزیز در
تحفه او در بحث آیه تطهیر گفته که آل عبا بتطهیر خدا محفوظان از خطا یند من و هن
همین را بین در کفر بودن بود شهادت تنهای امیر المومنین است چه همه سنیان
معترفان اینند که حضرت رسول بخزیمه بن ثابت فرمود شهادتک شهادة رجلین
یعنی یک گواهی این جانثار امیر المومنین علیه السلام در صفین بدو شهادت قبول نموده
و شهادت امیر المومنین و جمیع مومنان که بیشتر جمیع سنیان در حق او ورسول
زمین و مکان فرمودند الحق مع علی و علی مع الحق ولن یفترقا

حیث دار یعنی حق با علی است و علی با حق است و حق میگردد بهر جا
که علی بگردد آیا شهادت تنهای علی قابل رد است آیا همین ایمان است که
ابوبکر بر خدا و رسول و بما جاء به النبی آورده بود آیا هیچگاه حضرت رسول اللہ در
چیزی از علی طلب گواهی یا معاذ اللہ رد گواهی آن حجت خدا فرمود و ام ایمن
زن مقدسه بود که حضرت رسول اللہ فرموده او از اهل بهشت است و در این
خصوص ابوبکر رد شهادت حسنین سیدی شباب اهل الجنة هم کرده است پس
گردیدگی با این مدعی نقیض گردیدگی بخدا و رسول و عترت من تخلف عنهم
غرق است خلافت عمر و عثمان و معاویه و یزید علیهم که اصل کل
ضلالتهای امت مرحومه محمدیه بود بنگذاشتن او نوشته شدن کتابیکه حضرت
سید رسل در قرب رحلت خود فرمودند بنوشته شدن آن کتاب هیچگاه این امت
گمراه نخواهد شد در حال جان کندن ابوبکر بنویسانیدن او تقرر این را بر خلافت
خلیفه شد بنویسانیدن ابوبکر وصی خود کردن عمر را در حال جان کندن خود بستمسک
تابعین او شد بهمین سابقان آنها بیعت عمر کردند و لاحقان آنها ازین او را خلیفه
میدانند و حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیه و آله و سلم در قرب رحلت اقدس امر
احضار اسباب کتابت از برای نوشتن کتابیکه فرمودند بنوشتن آن کتاب
هیچگاه امت خود گمراه نخواهد شد عمر با اتباعش مانع آن آمد و فساد عظیم برپا کرد

ونگذاشت که آن کتاب نوشته شود ورد کنان بر آنحضرت رفتند و واضح
است غیر از امر خلافت هیچیک امری چنان نیست که باحکام آن سد راه
رخنهای گمراهی امت شود و آنحضرت پیش از ابوبکر ضرورت حکام تقرر خلیفه
میدانستند پس مسلمانان نیستند که مجوز آن نویسانیدن بوبک شوند و مجوز مانع
آمدن ردکنان این نویسانیدن حضرت رسول الله صلعم باشند و سرخیل آن رد
کنندگان حضرت رسول الله صلعم را از بر عکسی رد کردن او نویسانیدن خواستن رسول
الله صلعم بمجوزی او نویسانیدن ابوبکر در حال جان کنی او از بیباکی خلیفه بحق میدانند
و عمر پس از مردن ابوبکر بحضرت امیر المومنین ع و بعباس عم آنحضرت گفت شما دو
ابوبکر را کاذب و مکار و خیانتکار و گنهگار دیدید و بعد از او مرا کاذب و مکار
و خیانتکار و گنهگار می بینید و این در بخاری و مسلم و در باب خمس و سهمان
موجود است و خود آن مانع وصیت حضرت رسول الله در تخلف آنحضرت
در حالیکه بضرب ابولؤلؤ رحمة الله علیه شکمش دریده شده بود و جان میداد شورای
شش کس که عبد الرحمان و عثمان و سعد و طلحه و زبیر و امیر المومنین ع باشند
مقرر کرد که اینها کسی را خلیفه قرار دهند و حکم بر کثرت آراء باشد و اگر سه کس از آنها
بطرفی و سه کس دیگر از آنها بطرف دیگر شوند طرفیکه عبد الرحمان در آن باشد حکم
آنطرف بعمل آید و از بداهت هویدا نست اکثر اهل این شورا با عثمان لاسیما

عبدالرحمان تقرر خلافت عثمان نمود و پس از مردن عمر عبدالرحمان اینها را جمع
کرده بامیر المومنین گفت یا علی با شما بیعت میکنیم باین شرط که بر کتاب الله و سنت
رسول الله و سیرت ابوبکر و عمر خلافت کنید آنحضرت فرمود بر کتاب الله و سنت رسول
الله و علم خود قیام نمایم نه بر سیرت ابوبکر و عمر پس بعثمان همین را گفت او بر سیرت
ابوبکر و عمر قبول کرد خلیفه اش ساخت و ابوبکر و عمر سازش و آمیزش و سلوک و مدارا
با مجانسان خود که میداشتند عثمان قیام بر آن سیرت ایشان ننمود از این باعث
همه مهاجر و انصار از او دل کنده شدند بالاتفاق و با قاتلان او ساختند پس
خلافت عثمان نیز از قبولیت حکم بناحق عمر در حال دریده شدن شکمش و جان
دادنش و امتثال عبدالرحمان و قبول کردن ما مسلمانان خلیفه ساختن عثمان را
شد بر خلاف نگذاشتن اینها امتثال امر رسول الله را از برای احضار اسباب
نوشتن کتابیکه با آن امت گاهی گمراه نشود هرگز صدقی از اسلام نمیداشت
تا اعتنا را
گشتند با امیر المومنین علیه افضل الصلوٰة و السلام بیعت بر خلافت نمودند
و طلحه و زبیر که بانیان قتل عثمان بودند مردم را بسوی امیر المومنین کشیدند
شب بخدمت آنحضرت از برای صله خود آمدند آنحضرت در آنوقت حساب
بیت المال مینوشتند چراغیکه روشن بود و آنرا آنحضرت خاموش فرمودند
چراغ دیگر از بیت الشرف طلب فرمودند اینها سبب این پرسیدند فرمود

آن

آن چراغ بیت المال از برای نوشتن حساب آن بود بخواستم در صحبت همین
و شما بسوز و آن هر دو از طمعهای خود از آنحضرت مایوس شدند و عایشه بسبب
قطع کردن عثمان مبالغ کثیره مقرر کرده ابوبکر برای دختر خود عایشه از
بیت المال بحال داشتن عمر از احین محاصره کردن مسلمانان بر عثمان همین
میگفت اقتلوا نعثلا قتله الله یعنی بکشید این ریش دراز را کشته شدن عثمان
او را خدا ابو طلحه بر خلاف این آنان انگیزنده بر قتل عثمان را آماده مقاتله با امیر المؤ
منین بنابر طلب خون عثمان نمودند و از مکه ببصره اورا بردند و امیر المؤمنین که در آن
زمان از برای دادن سزای بغاوت بمعاویه عازم بسوی شام بودند آنحضرت
منعطف بسوی بصره بضرورت دفع شر عایشه فرمودند انجا عایشه بر شتری
سوار شده که در معرکه مقابله با امیر المؤمنین میکرد و تحریص لشکر خود بر قتال با امیر
المؤمنین مینمود تا انکه شکست خورد و طلحه و زبیر کشته شدند و آنحضرت بعایشه
غیر ازین بسرزنشی نفرمودند که فرمودند اهکذا امرک رسول الله یعنی آیا
این چنین حکم فرموده بودند ترا رسول الله صلعم و حال آنکه از تبلیغ کتاب الله فرموده
بودند وقرن فی بیوتکن که زنهای آنحضرت در خانهای خود قرار گیرند
انکه با ارتکاب جنگ با رسول الله صلعم چنانکه در مشکوة اهل السنن است آنحضرت
بشهنشاه ولایت فرموده‌اند حربک حربی که جنگ با تو جنگ با من است

کافر شود و مطلقه آنحضرت گردد و پس ازاین غزوه که معروف بغزوهٔ جمل است
و معاویه بجهت قتال با امیرالمومنین بهانه طلب خون عثمان بصفین آمد
حضرت بدفع او از کوفه تشریف بردند جنگهای متوالیه شد در آخر نزدیک بود
که هزیمت کلی عدو شود آنگاه از سازش با کوفیان که لشکریان امیرالمومنین ع
بودند و خوارج شدند قرآنها بر نیزها بلند کرد و منادی نمود که درمیان من و
علی قرآن است کسی از روی قرآن فیما بین من و علی حکم کند خوارج دور امیر
المومنین ع گرفتند گفتند ما ازاین جنگهای متوالیه بتنگ آمدیم کسی را حکم فرما تا حکم فیما بین
بکتاب الله کند حضرت فرمود حاکم بکتاب الله منم انا کتاب الله الناطق و
هذا کتاب صامت کسی را چه حد که بر من حکم نماید و غدار مکر کرده است
کارش تمام نمائید آن بیدینان مصر شدند آنحضرت را بالا از مظفر مالک اشتر رضی الله عنه
فرمودند که دست از جنگ بدار عرض کرد چیزی از فتح باقی نمانده اینوقت چه طور
از جنگ باز آئیم فرمود دور امیر ترا گرفته اند صلاح وقت اینست که دست از
جنگ بدار تا آنکه از جانب معاویه عمر عاص حکم شده آمد و خوارج از امیرالمومنین ع
درخواست حکم کردن ابوموسی اشعری لعنه الله کردند حضرت فرمود او خائف
و فرار کرده از من است مالک اشتر رض یا عبدالله ابن عباس را حکم از طرف من
کنید گفتند قبول نخواهیم کرد مگر ابوموسی را و حکم بودن پور عاص و ابوموسی ادا بهم رد

و منهی

و سرکشی نویسانیدن آن هر دو بدین رفتند ابو موسی ملعون حکم بر عزل امیر کونین کرد و بفرمودهٔ حق سبحانه و من لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم الکافرون کافر گردید و دیگر بدبخت و پور عاص معاویه را نصب خلافت نمود و بشام رفت و معاویه را خطاب بامیرالمؤمنین نمود امیر کونین و سکان بکوفه مراجعت فرموده قتل خوارجیکه از بغی در نهروان جمع شده بودند فرمود از قبیله آن خوارج قطامه ملعونه عبدالرحمان ابن ملجم را در دام عشق خود آورده آنملعون را برگماشت تا آنملعون قابو جسته در حال نماز بر سر اقدس والی کونین ضربتی رسانید آنوالی کونین اکبر سبطین حضرت امام حسن علیه الصلوٰة والسلام را بوصایت بر خلافت بحق نصب فرمود و شهادت یافت و امام زمن حضرت امام حسن ع از معاویه طلب بیعت خود فرمودند آن طاغی بغی که داشت از برای جنگ آنحضرت بعراق آمد امام از برای سزا رسانی آن نافرجام لشکر فرستادند آن باغی عدو با سرکردهٔ آن لشکر پنج لک درهم دادن بمواسبار نفقت خود وعده [illegible] کرده او را رفیق خود گردانید و لشکریان عرض حال بحضور امام نگاشتند امام باز لشکری با سرکرده دیگری فرستادند این سرکرده را هم آن غدار بمطامع بسیار بسوی خود برگردانید آنگاه خود امام از کوفه بیرون تشریف آوردند و لشکر گرانی بسرکردگی ابن عباس پیش فرستادند و خود در ساباط توقف فرمودند این پسر عباس را هم بمطامع بقیاس ملحق بخود ساخت تا قیس ابن سعد عباده

رضی اللہ عنہ کہ در آن لشکر بودند لشکر را نگہداشتند و مجاہدات باید و شاید
با آن عدوی دین کردند تا آنکہ بعینہ را از لشکریان قیس رضی اللہ عنہ آن بیدین
برگماشت تا آنکہ قیس را شہید کرد و لشکر پاشید و امام ہمام این تشریف بردند
با اخذ عہود و مواثیق از آن عدو از خلیفہ نکردنش از برای ما بعدش پورش
یزید را و موقوف کردن سب امیر المومنین کہ بر منابر میکرد و اذیت نرسانیدن
بشیعیان و لک دینار ہر سال بآن امام و عالم رسانیدن مصالحہ با او فرمودند
و آن بیدین در باطن در پی شدہ چند بار بآن سید اطہار زہر رسانید تا آنکہ
آن عدوی اثر آن سبط اکبر را بسم شہید کرد و فارسی خوانان نیز این را در
روضة الشہدائی کبیر ملا حسین کاشفی کہ از عظمائی علمائی سنیان است
ہر جا بینند و آن لعین بعد از عہود شکنی قبور شہدائی احد را بعداً تکیہ داشت
ببہانہ آوردن نہر کندید عبد الحق در جذب القلوب نیز این صراحت نگاشتہ است
و نیز خلاف عہد بیعت یزید از برای ما بعد خود از عامة الناس گرفت ہمین کہ
این بیدین لعین مرد و پسر خیرہ سرش کہ بر ملا بر سر مجلس شراب میخورد و زنا
و نکاح خواہر با برادرش کردہ میداد و انکار رسالت حضرت سید النبیین
صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بحسب آیات نسبتی ہم بقولش لعبت ہاشم بالملک فلا
خبر جاء و لا وحی نزل نمود و ہر کہ خواہد این را در صواعق محرقہ بیند طلب

بیعت

بیعت خود از سبط دیگر خیر البشر ع کرد ازینکه نوشت بولید حاکم مدینه بود یکه اگر حسین ابا فرماید سر انورش را بنزد خود فرستد پس اگر آن شقی دین بیعت این چنین بیدین بر بلا سیفر بود دین خدا از میان میرفت و بیدینی او دین میشد انکار بیعتش فرمود هجرة از وطن مالوف خود که حرم رسول الله صلعم بود طلب کوفیان نیز از حرم الله بنا بر تعجیل دست نیافتن آن لعین بیدین بر بلا فرمود و در اواخر ماه رجب خود بکربلا پیمود با انصار بینظیران در خدائی و جگر گوشگان رسالت پناهی با محرومی از آب و غذا از هفتم تا دهم محرم صبر نمود در سجده جان داد سلب لباس اقدسش و جسمش پا دوانیدن اسپها بر جسد اطهران راکب دوش رسول الله کردند و دختران پیغمبر را اسیر کرده با سرهای انور شهداء بکوفه و شام در مجامع عام بردند نوبت چه و در بارعام سلیل الکرام شام رسید در صواعق محرقه در صفحه ۱۳۵ بطبع آهنی مصر بنقل ابن جوزی و غیر او موجود است انه لما جاء راس الحسین جمع اهل الشام وجعل ینکث براسه بالخیزران ویقول ابیات مشتملین علی صریح الکفر یعنی چون آمد سر حسین ع جمع کرد یزید اهل شام را و میکشود لبهای انور آنسر و را بخیزران و میگفت ابیاتیکه مشتمل بر کفر صریح اوست چندین بیگانگان اسلام از یهودیان و نصرانیان

دراثنای راه و دربار آنحرامزاده بدیدن این مهرها و اسرانیکه بزرگی خدای
از آنها میبارید و بمعاجزیکه از سر انور سبط خیر البشر ظاهر میشد بشرف اسلام
مشرف میشدند و جانهای خود میدادند و زن او هنده بنت عامر سر برهنه
در مجلس آنلعین بیدین آمد ملعون بدیدن این حواس باخته شد و ردای خود
برسر او انداخت و گفت حرمت ما ضایع کردی سر برهنه در مجلس عام در آمدی
آنزن گفت این دختران پیغمبر اند برهنه سر در مجلس شومت داخل شده اند و
این سر انور زیب آغوش پیغمبر است و من بسبب اینکه زن توام در پرده نشینم
از اینچنین برهمی عالم بر خود ترسید اهل البیت را با امام زین العابدین رخصت
داد زمانی نگذشت که با نواع ابتلا در قهر خدای جل و علا در این سراهم بدرک اسفل
جحیم رسید پسر آن بیدین لعین معاویه نام داشت پس از داخل النار شدنش
همینکه بیدینان شام آمدند که با او بیعت کنند قبول بیعت خود نکرد در
صواعق محرقه در صفحه ۱۳۴ مطبع مذکور در قصه معاویه بن یزید
مصرح است و من صلاحه الظاهر لما ولی صعد المنبر و قال
ان الخلافة حبل الله وان جدی معاویة نازع
الامر اهله و من هو احق به منه علی ابن ابی طالب و
رکب بکم ما تعلمون حتی اتته منیته فصار فی قبره رهینا

بذنوبه

بذنوبه ثم تقلد الی الامر وکان غیر اهل له ونازع ابن
بنت رسول الله فقصف عمره وانبتر عقبه وصار رهینا
بذنوبه ثم بکی وقال ان من اعظم الامور علینا علمنا
بسوء مصرعه وبئس منقلبه وقد قتل عترة رسول
الله واباح الخمر وخرب الکعبة یعنی چون والی شد رفت بر
منبر وگفت بتحقیقکه خلافت ریسمان خداست وجد من معاویه خلاف کرد
در این امر باکسیکه اهل بود خلافت را و باکسی که او احق بود بخلافت
از او علی ابن ابیطالب و سوار کرد شما را بر آنچه میدانید تا آنکه آمد او را موت
او پس شد در قبر در گروی گناه خود پس در گلو انداخت پدر من امر خلافت را و اهل قابل آن
نبود پس تمام شد عمر او و ابتر کرد عقبهای خود پس شد گروی گناهان خود از بزرگترین
مصیبتهای ما است دانستن ما بد انجامی او را و بد عاقبتی او را بتحقیقکه او
قتل کرد عترت رسول الله را و جائز کرد شراب را و منهدم کرد کعبه را بروایت
دیگر مادرش با وگفت کاش تو لته حیض بودی گفت آن خوب بود از اینکه پسر چنین
پلید شدم مروان بن ابیان با آن قحبه ساخت همان وقت اندرون عده
او را بزنی خود گرفت و با پسر او خالد که شش ساله بود بنام او بیعت خلافت
بگرفت همان زن آن ننگ تولد مروان او را بسم کشت بر وایتی

بی ایمان خود را خلیفهٔ رسول الله نامید و در اندک زمانی مرد و پورش عبد
الملک خلیفه شد در همین زمان که عبدالله ابن زبیر از شهادت سید جوانان
بهشت عالم را بر یزید سلیل الزنای پلید شورانیده بیعت بر خلافت خود در مکه
میگرفت مختار دیندار رحمة الله علیه در کوفه بنابر انتقام از قتلهٔ قرة العین رسول
و نور دیده ولی الله و بتول علیه الصلوة والسلام خروج کردند و ابراهیم
ابن مالک اشتر که سالار دین بودند سپهسالار مختار شدند این دو محسن مرهم نه
قروح دل مومنین جمیع قتلهٔ سید مظلوم را با نواع تعذیبات کشتند و عبد
الملک لشکرهای گران از برای جنگ با مختار دیندار نزد عبید حرامزاده مرجانه
که در جزائر بود فرستاد مختار سالار دین ابراهیم مکین امین رضی الله عنه را برای دفع
آن لعین و ملاعین مبعث کردند آن سالار دین آن عساکر را هزیمت داده
عبید الله حرامزاده را بدرک جهنم رسانید و سر خبیث او نزد مختار رحمة الله علیه فرستادند
و مختار دیندار و فا شعار آن سر پلید را بحضور امام اطهار امام عباد سید سجاد
علیه الصلوة والسلام فرستادند پس از چنان تنبیهات قهار نازبا مهالح
خدای متعال مصعب ابن زبیر که از جانب برادر غدارش در بصره بود
و بعض قتلهٔ حسین ع که از دست مختار رحمة الله علیه فرار کرده و پناه بان بی دین
فروخته بنیای نابکار آورده بودند پس از شهادت ابراهیم سالار صفی که

بمختار و فا شعار لاحق شده بود دراین حال قابو یافته با لشکر گران باقی ماندگان
از قتلهٔ امام مظلوم بکوفه بر سر مختار آمد مختار مردانه بقتل و قمع آن لعینان پرداخت
و بقیه قتلهٔ امام خود که از آن جمله محمد ابن اشعث و عمر ابن حجاج بود واصل
النار نمود و فرمود مدعای من حاصل شد بعد هر چه بشود بشود و کوفیان لا یوفیان
بسبب بیوفائی خود از نزد مختار فرار کردند و مصعب آن دیندار و فا شعار را
شهید کرد و عبد الملک حجاج ابن یوسف را بحجاز و عراق بنا بر دفع عبد الله
بن زبیر و اتباعش فرستاد حجاج عبد الله بن زبیر را در مکه و مصعب بن زبیر را
در کوفه کشت مروانیه که از بنی امیه بودند سلسله اینها تا چندین پشت جاری
بود تا آنکه صفاح از بنی عباس مروان حمار که آخر بنی امیه بود او را و همه بنی
امیه را کشت و سلسله عباسیه از تسلط بخلافت ناحق جاری شد این
بیدینان عترت معصومین و ائمه طاهرین را آواره وطن مینمودند و
پیهم بسم شهید میکردند ظهور و رجعت خدای تبارک و تعالی میفرماید
ونرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض
ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثین ونری فرعون
وهامان وجنودهما ما کانوا یحذرون یعنی میخواهیم
منت نهیم بر کسانیکه ضعیف کرده شدند در زمین و بگردانیم ایشان را

اما مان و بگردانیم ایشانرا وارثان و بنمائیم بایشان فرعون و ہامانرا و لشکرہای آنہارا آنچہ بودند ازانہا حذر کنندگان میگویم و باللہ التوفیق کہ صیغ مستقبلہ این آیہ مبارکہ مخبر از گذشتہ نیستند بلکہ مخبر از زمان آیندہ بعد نزول قرآن اند گو این آیہ مبارکہ بطور جملہ معترضہ واقع شدہ است مابین قصہ فرعون و موسیٰ و موسیٰ ؑ شبہ بودند بسید انبیا بفرمودہ حقتعالیٰ

انا ارسلنا الیکم رسولا شاھدا علیکم کما ارسلنا الی فرعون رسولا پس این وعدہ ائمہ علی الاطلاق دنیا و دین و وارثان بتقیید در عالمین قرار دادن خدای ذو المنن احق مستحقین ضعیف کردہ شدگان در زمین را بالضرورہ باید وفا باید و نمودن فرعون ہامان و جنود آنہا بان ائمہ وارثین کہ در این آیہ مجیدہ است باید کہ آن فرعون و ہامان و جنودی باشند کہ این ائمہ ضعیف کردہ شدگان از آنہا خائفین و حذر کنندگان از آنہا بودہ باشند فرعون و ہامانیکہ از آنہا این ائمہ در حذر نبودند و وعدہ وارث گردانیدن ایشان بدون ہیچ کہ قیدی غیر از چنان میراث کامل اعتبار نمیشود کہ ابتداء خلیفۃ اللہی از آدم شدہ و تمام و کمال آن در رسید و خاتم گردیدہ و چنان خلافت اللہی تامہ از برای ثمرہ وجود آدم حضرت خاتم کہ بسبب ضرور بودن امتحان مومنان و مہلت معاندان تا

جوهر نهان ایشان در این عالم شهادت ظاهر گردد و ترتب معامله آخرت بر
آن شود معوق و موقوف بر آخر زمان شد با این براهین منصوصه قرآنیه آنچه
بفرموده حق تبارک و تعالی هو الذی ارسل رسوله بالهدی و
دین الحق لیظهره علی الدین کله غلبه دین سید النبیین بر همه
ادیان شدن و همه یک دین خدا نمودن است و آنچه بفرموده حق جل و
علا و قاتلوهم حتی لا تکون فتنة و یکون الدین کله لله
هیچیک فتنه در زمین باقی نگذاشتن و همه روی زمین پر از عدل و داد
کردن بخلاف آنکه پر از ظلم و جور شده باشد همه این باید بوقوع آید تا خدای
منان آن موعودان خود را بابت وراثت و اوشان همه تمکین گرداند
پس وفا یافتنیست فرموده حق سبحانه لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف
الذین من قبلهم و لیمکنن لهم دینهم ارتضی لهم همچنانکه
بالا گذشت آن زمان باطن و تاویل این فرموده حق جل و علا ظاهر شود
و ذکرهم بایام الله ان فی ذلک لایات لکل صبار شکور
یعنی بخواطر بیار با ایشان روزهای خدا را بتحقیق که در آن نشانهاست
برای هر صبر کننده و شکر کننده پس این اخص ایام الله که در آن صابران
علی الاطلاق شاکران شوند مستوجب آمدن زمانیست که در آن تدارک آن

اصعب صعوبات واشد صدمات شود که بر ورثهٔ سید الوری بقتیل شهدای
کربلا وارد شدند واز برای ایشان آنزمان فرمانفرمای خدای وخلیفه
اللهی تامه الهی باشد واین مستلزم ظهور قائم آل محمد ورجعت
سائر ائمهٔ عترت آنحضرت علیهم افضل الصلوة والسلام
بوضوح براهین وبینات آیات که از کتاب الله مبین ما ابین
شدند واز احادیث مرویه فریقین اندکی ذکر مینمایند
از صحیح ابو داود وسنیان سبط جوزی در تذکره خواص الامه از حضرت
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آورده که آنحضرت فرمودند لو لم
یبق من الدهر الا یوم واحد لبعث الله من اهلبیتی
من یملأ الارض عدلا یعنی اگر باقی نماند از دنیا مگر یکروز هر آینه
برانگیخته خواهد فرمود خدای سبحانه از اهلبیت من کسیرا که پر کند زمین را
بعدل وداد وبروایت سدی آورده جمع شوند مهدی وعیسی
بن مریم وبیاید وقت نماز وبفرماید مهدی بعیسی پیش بایست پس گوید
عیسی تو اولی هستی بامامت نماز پس نماز کنند عیسی عقب مهدی
ومحمد ابن طلحه شافعی در مطالب السئول از صحیح ترمذی
وصحیح ابی داود وسنیان از ابی سعید خدری آورده که

حضرت

حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودند المهدی منّی یملأ
الارض قسطًا وعدلًا کما ملئت ظلمًا وجورًا الخ یعنی مہدی
از من خواہد بود پر خواہد کرد زمین را بعدل وداد ہمچنانکہ پر شدہ باشد
بظلم وجور بسیار اند چنین احادیث نبویہ کہ در کتبی کہ بزعم سنیان صحیحہ
معتبرہ اند و در صافی در تفسیر آیۂ مبارکہ وقضینا الی بنی
اسرائیل لتفسدنّ فی الارض مرّتین ولتعلنّ علوًّا
کبیرًا واذا جاء وعد اولٰہما بعثنا علیکم عبادًا
لنا اولی بأس شدید فجاسوا خلال الدیار وکان
وعدًا مفعولًا ثم رددنا لکم الکرّة علیہم وامددنا
کم باموالٍ وبنین وجعلناکم اکثر نفیرًا یعنی بیان حال
کردیم بسوئے بنی اسرائیل در توریت کہ فساد خواہید کرد در زمین دو دفعہ و ترقی
خواہید کرد ترقی بزرگ پس چون بیاید وعدۂ اول آندو فساد برانگیختہ خواہیم کرد بر شما
بندگان را کہ صاحبان قوت شدید باشند پس جستجو کنند آنہا در شہرہا پس بودہ
باشد وعدہ بعمل آمدہ پس خواہیم گردانید شما را بنصرت بر ایشان و کمک کنیم شما را بمالہا
و پسران و دیگر وا نمیم شما را زیادتر از روئے جمعیت عن الصادق علیہ الصلوٰة
والسلام فساد اول الزبین و دو فساد قتل امیر المومنین علیہ افضل الصلوٰة والسلام

وفساد دویم قتل امام حسن علیه الصلوة والسلام در این امت است و علو
ترقی بزرگ و فساد قتل حسین ابن علی علیه الصلوة والسلام است و برانگیخته شوندگان
در وعده اول که حق تبارک و تعالی انها را عبادًا لنا بلام تخصیص و صفت فرمود
که بندگان خاص او جل و علا باشند کسانی اند که او عز و جل آنها را پیش از ظهور قائم
آل محمد ص عجل الله تعالی فرجه برانگیزد و پس نخواهند گذاشت احدی را از قتله حسین مگر اینکه
قتل کنند و وعدًا مفعولًا که وعده وفا کرده شونده از حق جل و علا است
ظهور قائم آل محمد است و ثم رددنا لکم الکرة برگردانیده شدن برجعت
است و برگشتن حسین ابن علی ع بسوی دنیا با هفتاد و دو از اصحابش و بر سر
اوشان سایه نقره و طلا کار باشد در حالیکه مهدی آل محمد ظهور کرده باشد
باز مالک جمیع جهان و جهانیان شود حسین ابن علی تا آنکه حاجبهای مبارکش از
پیری بر سر دو چشم مبارکش افتد میگویم وبالله التوفیق در این حدیث
که بشارت از رجعت والی کونین حسین علیه و شهدا افضل الصلوة والسلام شده
و با جمع از احادیث کثیره دیگر ذکر خاص بنا بر اظهار خوشتر بودن این رجعت
از رجعتهای سائر معصومین است بتدارک مصائب تماشا بیکسی بر آن
سید مظلومین گذشته علاوه بر آنکه در حدیث مفضل رضه آنحضرت فرموده در زمان ظهور
حضرت قائم علیه و آبائه الطاهرین علیهم افضل الصلوة والسلام قبر پا شود که

ازبرای امیرالمومنین علیه افضل الصلوة والسلام که یک پایهٔ آن در مدینهٔ طیبه
ویک پایهٔ آن در نجف اشرف ویک پایهٔ آن در صنعا ویک پایه آن در بحرین
باشد وروشنائی چراغهای آن باطن بر کسی اظاهر کنند انگاه رجعت فرمایند
سید اکبر حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وامیرالمومنین ع وسیدة
النساء العالمین وتمام ائمه معصومین علیهم افضل الصلوة والسلام واستغاثه
فرمایند معصومین بحضرت سید النبیین ص از افساد دنیا ودین کردن ابوبکر وعمر
وبنی امیه وعباسیه واتباع آن مفسدین وظالمین واز تعدیها وجفاهائیکه
آنها از تضعیف وهتک حرمت وآواره کردن وقتل بتیغ وسم برائمه معصومین
نمودند انگاه جد ما فرماید بجد شمار سید آنچه بشمار سید هذا یومکم الذی
کنتم توعدون یعنی این روزیست که شما وعده آن داده شده بودید
پس خیزند حضرت سیدة النساء صلواة الله وسلامه علیها وگویند اللهم
انجز وعدك وموعدك الی فیمن ظلمنی وغصبنی و
اجزعنی بثکل اولادی یعنی الها وفا فرما وعده ترا واین زمان
وفای وعدهٔ تواست ازبرای من ودر جزای هرکه ظلم کرد برمن وغصب کرد
حق مرا وبجزع انداخت مرا بکشتن اولاد من ازاین بگریه آیند ملائکه هفت
آسمان وحملهٔ عرش وسکان سموات و هرکه در دنیا است وهرچه در تحت ثری

است پس نمیماند احدی از قاتلان وظالمان مگر اینکه کشته شود هزار کشته شدن
هذا عذاب الادنی دون العذاب الاکبر این عذاب دنی است
سوای عذاب اکبر آخرت این از اخبار ائمه اطهار است سجّدی که
فرمودند مومن نیست کسیکه ایمان برجعت ناداشته باشد
امّا نظر بمحض عقل پس شبهی نیست در اینکه نفس جزویه اندکه احاطت
استعدادیه بر عامه نفوس از روی کمال واکمال نمیدارند اما مراتب نقص وکمال م
درجات فوق درجات میدارند واین سلسل درجات فوقانیه از دو خلق
تا باقصای تقرب بحق چونکه طولانیه اند منتهی میشوند بانفسیکه بر نفسی از آن نفس
در زمانه خود از احاطت کمالیه واکمالیه داشتن بر همه نفس نفس کلیه جمیع اهل زمانه
او باشد وصاحب آن نفس کلیه خلیفة الله بحق بر جمیع خلق است ومتناهی کل از
بحضرت خاتم الرسالة خلفای بحق آنحضرت با مرجعیت سوای آنحضرت جمیع خلفائے
ماسبق اندر تحت خلافت خود میدارند وچونکه دنیا عالم شهادت یعنی ظهور است
باید احاطت کمالیه که در آن نفس کلیه است بالضروره مظهور شوند بعد صاحب ازانکه
اهمال معاندین وامتحان مومنین با ترتیب معامله آخرت [illegible] چو هر یکی در
این عالم شهادت تسلط خلفاء الله بحق از خلق برداشته شود [illegible] بالضروره
لازم واوجب شد که پس از ظاهر شدن سعادت وشقاوت اهل زمان خلافت

خدای منان که بدفع تسلط خلفای بحق نهان ماند زمان عیان شدن آن بنابر
در آخر زمان آن خلفاء الله بحق بسوی این جهان که عالم شهادت است بر گردانیده
شوند و علانیة فرمان فرمائی الهی بر ملا نمایند مردگانیکه کامل الایمان و کامل
الفساد بوده اند انها را بنا بر پا داشت ادنای دنیا پیش از پاداشت اکبر
آخرت بحکم خدای جل و علا زنده کنند و در آنی احضار اهل مشارق و مغارب
فرمایند و امر کن فکانی ظاهر سازند و عیسی ع اقتدای خلف قائم منتظر مهدی
علیه و آبائه افضل الصلوة و السلام کنند و همه آن خلفاء الله بحق و البیان جدا جدا
متمکن شدن بر خلیفة اللهی با رجوع امر بسوی جد خود شوند و الا استعداد
احاطه النفس کاملترین آن متحققان در سر مدعا و مقصود بودن حضرت خاتم
صلی الله علیه و آله و سلم در ظهور معطل و مهمل میماند و حالانکه خدای جل و علا
دنیا را عالم شهادت قرار داده این حاصل نشد پس ایاب و بازگشت جمیع
خلق بسوی این متحققان مدعا و مقصود خدائی حضرت منتهی مآبی صلی الله علیه
و آله و سلم بصدق نصوص کتاب و سنت که مبرهن شده میآید با حق حق صادق
است ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی للایمان ان امنوا بربکم فامنا
فاکتبنا مع الشاهدین اصل پنجم معاد است و آن ایمان
بر حق بودن عود و رجوع بسوی خدای سبحانه است تا جزای ایمان و عمل

دلیل و یکون الدین کله لله
... و دین نور ... از اخفای ... دین و ...
... سلاطین در این جهان ...

داده شویم بایجاب عقل از اینکه خدای حلیم کریم که حکمت و کرمش از هر
چیزی معائن است این همه خلقت بلغو و عبث نکردن بلکه بنا بر منفعت
عظمی بودن این است و این منفعت نفع یابی او سبحانه نتواند بود زیرا که
نفع یابی عین احتیاج بمنفعت است که آنرا یابد و خالق مقتدر بقدرت کامله خود
غنی از عالمین است و منفعتی که آن کریم توانا بنا بر همان مارا آفریده است و
آن بقدر کرم و قدرت آن ذو المنن مقتدر در این سرای فنا حاصل نتوانند
شد زیرا که هر منفعت حاصل شونده در اینجا مستلزم چندین زحمات است و
در حفظ آن از طا لبانش نیز مشقتها است و در واگذاشته رفتنش هر قدر نعمت
واگذارد همان قدر حسرت است و این سبب عدم قابلیت دنیا است از برای تمام
و کمال لطفی که غرض آفریدگار کریم مقتدر منان در آفرینش همان بوده باشد با
این در این دنیای ناپایدار خدا مارا فرستادن محض از برای احقاق حق
ما است از کسب سعادت یا شقاوت در ایمان و عمل از حسنات و سیئات
مترتب بر اوضاع این جهان است تا از روی آن حق منفعتی که جاودان
و بی پایان باشد و همان داعی بر خلقت شده است و آن آخرت که دار بقا است
یابیم و در بلا حق داده شدنش لزوم دادنش بهم بود و این از نداشتن چند
در مقابل همچنانکه اگر محتاجی نباشد غنی را احساس و قدری او از آن

بی احساس و بی قدری نمود پس جهنم هم از معذبی کاسبان شقاوت
محسوسی حظوظ سعیدان یابندگان نعمات بلانهایات در مقابل عذابات
تمام نعمت و کمال رحمت است پس معاد حق است و بایجاب نقل
از اینکه حق عز و جل میفرماید افحسبتم انّما خلقناکم عبثاً و انّکم
الینا لا ترجعون یعنی آیا گمان میکنید که ما شما را عبث و بیفایده آفریدیم
و شما بسوی ما بر نخواهید گشت پس حق سبحانه منفعت ایجاد خلائق در
رجوع و عود بسوی خود که مبین فرمود با بالاتری کمال و تمام قدرت و
وسعت رحمت و مقدار معموری ظرف مکان از آن بحدیست که در
حدیث است کمتر حصهٔ بهشت جاودان که باد نی مومن داده شود
بقدر راه سی هزار سال باشد مملو از نعمات بآنچه چشمها بآن لذت
یابند و نفسها خواهش آن کنند و در همهٔ آن نظر آن مومن نفوذ کند و از
همهٔ آن محظوظ گردد با وجود نعمتی از آن در آنی از آوان بی نفع نباشد و
معلوم است که این و بالاتر از این در وسعت قدرت کن فکانی و رحمت
بی پایانی آن مقتدر ذو المنن میگنجد و عکس این از برای جهنمیان پس این
حقانیت معاد به کبرا براهین عقلیه و نقلیه متیقن گردید و در تفاصیل اینها از
حق عز و جل مستفاد اند احتیاج اقامهٔ براهین نماند و اکتفا بر وجه اجمال نموده

عدیله صغیر که منقول از حضرت امام جعفر الصادق علیه وعترته افضل الصلوٰة و
السلام از برای خواندنش هر صباح و مسا است می نماییم

رَضِيتُ بِاللهِ رَبًّا وَبِالْاِسْلَامِ دِيْنًا وَبِمُحَمَّدٍ نَبِيًّا وَبِالْقُرْاٰنِ
راضی شدم از خدا که رب است و باسلام که دین است و بمحمد که نبی است و بقرآن که

كِتَابًا وَبِعَلِيٍّ اِمَامًا وَبِالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَعَلِيِّ
کتاب است و بعلی که امام است و به حسن و به حسین و به علی که

ابْنِ الْحُسَيْنِ وَمُحَمَّدِ ابْنِ عَلِيٍّ وَجَعْفَرِ ابْنِ مُحَمَّدٍ وَ
فرزند حسین است و به محمد که فرزند علی است و بجعفر که فرزند محمد است و

مُوسَى ابْنِ جَعْفَرٍ وَعَلِيِّ ابْنِ مُوسَى وَمُحَمَّدِ ابْنِ
بموسی که فرزند جعفر است و بعلی که فرزند موسی است و به محمد که فرزند

عَلِيٍّ وَعَلِيِّ ابْنِ مُحَمَّدٍ وَالْحَسَنِ ابْنِ عَلِيٍّ وَ
علی است و بعلی که فرزند محمد است و به حسن که فرزند علی است و

مُحَمَّدِ ابْنِ الْحَسَنِ صَاحِبِ الزَّمَانِ خَلِيفَةِ
به محمد که فرزند حسن است که صاحب این زمان است خلیفه

الرَّحْمٰنِ اِمَامِ الْاِنْسِ وَالْجَانِّ صَلَوَاتُ اللهِ وَ
رحمان است و امام جمیع انس و جان است درود خدا و

سلامه علیهم اجمعین واشهد ان الموت

سلام او بر او شان تمام و گواهی میدهم بتحقیقکه موت

حق والقبر حق ومسائلة منكر ونكير في

حق است و قبر حق است و سؤالهای منکر و نکیر در قبر

القبر حق والبعث حق والنشور حق والميزان

حق است و برانگیخته شدن از قبر حق است و پراگنده شدن در قیامت حقست

حق والحساب حق والكتاب حق والصراط

اعمال حقست وحساب حق است و نامهٔ اعمال حق است و راه بالای جهنم

حق والجنة حق والنار حق وان الساعة اٰتية

حق است وجنت حق است و دوزخ حق است بتحقیقکه قیامت آینده است

لا ريب فيها وان الله يبعث من في القبور

نیست خلافی در آن و بتحقیق که خدا خواهد برانگیخت کسانیرا که در قبور باشند

اللهم يا ارحم الراحمين اني اودعتك

ای معبود من ای رحم کننده تر رحم کنندگان بتحقیق که من سپردم بتو

يقيني هذا وثبات ديني اقرارا بك و

یقین من این و ثابت قدمی دین من در حالیکه اقرار کرده ام بتو و

بالانبیاء والائمة علیهم الصلوة والسلام

به انبیاء و ائمه علیهم الصلوة و السلام

وقد امرتنا بحفظ الودائع فردّه علیّ وقت

و بتحقیقکه حکم فرمودی مارا بمحافظت امانتها پس برگردان آنرا بر من در وقت

حضور موتی وفی القبر عند مسائلة منکر

حاضر شدن موت من و در قبر نزد سؤال منکر

ونکیر برحمتك یا ارحم الراحمین ٥

و نکیر برحمت تو ای رحم کننده ترِ رحم کنندگان ٥

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله مؤلف القلوب بانع التفریق وصلی الله علی محمد المحبوب لاهل التصدیق و اله المهتدین الذین لهم الاصطفاء والتوفیق کمترین خدمه دین محمد غلام نبی الله احمد مسئول شد اذ اینکه طرحی از صلح فیما بین فریقین مسلمین بنیاد نمایم بر این در امکان این هرچه فکر کردم غیر ازین راهی نیافتم و آن اینست که حق سبحانه میفرماید والصلح خیر که صلح خیر و بهتر است و فساد و منهی عنه از او سبحانه میفرماید والفتنة اشد من القتل یعنی برپای فساد بدتر است از قتل پس بمجبت صلح و رفع فساد اولا اخوان مسلمین این را بسنجند که همین نزد کسی با تکلم و اظهار تحقیقات و تحقیقات و تدقیقات تفقیه چیزهای تحقیق بیحقیق باشد از و خواهش اینکه ان چیزهای تحقیق و تیقن تو از دل او دور آید هرگز این ممکن نیست این توقع از و لغو این است اما توقع اینکه بمحل اظهار چیزی از آن که در آن بد ادبها است نکن شایسته و پسندیده است پس شیعیان باتحاد از کتاب الله و سنت متفقه بین الفریقین رسول الله هرچه در دل دارند آنرا در میان ابدان آن برادران خود که فرقه ثانیه باشند اظهار آن نکنند و مقدم از هم مذهبان اوشان در نکاح و عبادت و تشییع میت و اجابت دعوت معامله هم برادران خود نمایند با این صلح حاضر حتی در شرکت نماز با ایشان هرگاه ایشان نظر کسانیکه آن اخوان ایشان را رافضی میگویند باجازتکه بقول اصولیین و ائمه اهل سنت و الجماعت چنانکه در صواعق محرقه و در ... موجود است که اقتداء نماز با رافضی که او بهوای نفس رفض نکند جائز است